

جهانِ نوروز

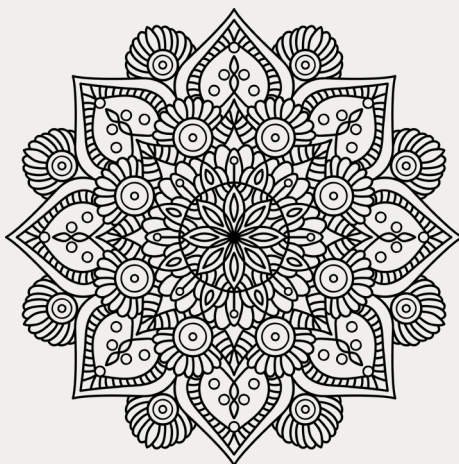
شماره‌ی دوم، سال دوم، فروردین | حمل ۱۴۰۴ | مارچ ۲۰۲۵



خانه مولانا
KHANA - E - MAWLANA

در این شماره آثاری از:

- محمدفهم کریمی
- حبیب پنجشیری
- آنا یوسفیان
- ام‌الله محمدی
- ارشاد نورزی بلخی
- ضیاءالحق مهرنوش
- اسحاق ثاقبی داراب
- خجسته الهام
- پدرام سروش
- ظهور مظهر
- لیلی غزل
- احمدشعیب آموزگار
- محمدصابر یوسفی
- بهزاد برمک
- روح‌افزا امین
- تهماسبی خراسانی
- نورمحمدنورنیا
- صنم عنبرین
- منیراحمد بارش
- مزگان فرامنش
- احمدشکیب بزرگ‌امید
- عارف بسام
- عنایت باور بامیک
- هلال فرشیدورد
- خدیجه بهرامیان
- آرزو ریحان
- راضیه هشام



ای دگرگون کننده دل ها و دیده ها
ای تدبیر کننده شب و روز
ای گرداننده سال و حال
بگردان حال ما را به نیکوترین حال

در این شماره می خوانید

سخن ناشر..... ۱

سخن نوروز

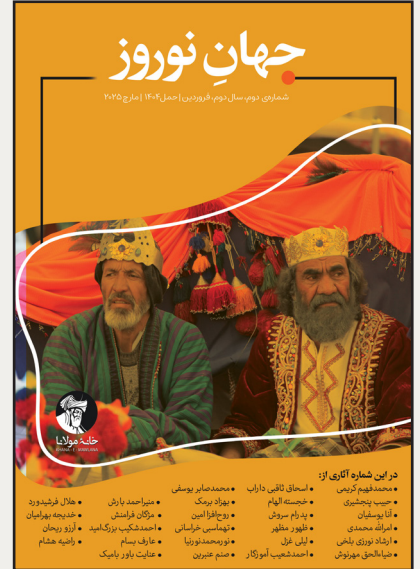
- ۲..... مقاله های نوروزی
- ۳..... آموزه های نوروز
- ۱۲..... تغییرات معاصر و بروز شدن نوروز
- ۳۶..... نوروز، نمایش شادی
- ۳۹..... بازتاب نوروز در سروده های صالح محمد خلیق
- ۴۹..... نوروز در تاریخ احمدشاهی
- ۵۵..... آتشی در بیشه اندیشه ها
- ۶۰..... بلخ و نوروز
- ۶۲..... زن، میوه هشتم سفره ی نوروز
- ۶۴..... نوروز؛ رستاخیز پس از طوفان آریایی
- ۶۷..... نوروز، رسم از یادرفته در استانبول
- ۷۱..... اسیران بهار، نوروز و دختران بلخ
- ۷۳..... بلخ گزین، مادر نوروز در عزای بهار
- ۷۵..... نوروز، نماد شکوه و استواری
- ۷۶..... جشن نوروز چرا جهانی شد

اورنگ نوروز

۸۱..... شعرهای نوروزی

قصه های نوروز

- ۱۱۲..... داستان های نوروزی
- ۱۱۳..... صنف ششم، آخر خط
- ۱۱۸..... مُراد
- ۱۲۶..... تا نوروز دیگر عمر تو در شادی و خرمی، گذرد
- ۱۲۸..... نوروز همیشه نوروز است



سال نامه ی

جهان نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
فروردین/حمل ۱۴۰۴ هجری خورشیدی
مارچ سال ۲۰۲۵ میلادی

صاحب امتیاز و ناشر: خانه مولانا

مدیر مسوول و ویراستار: اسحاق ثاقبی داراب

سردبیر: پرینان اوستا

برگ آرا و طراح جلد: ذ. فطرت

عکاس روی جلد؛ زکفر حسینی (جریان کاروان بابه نوروز

در شهر مزار شریف که از سوی «س گروه» راه اندازی شده بود.)

GLOBAL NOWRUZ

Cultural Yearbook

www.mawlana.info

info@mawlana.info

نوروز هم‌واره‌بز، همیشه‌پیروز

جشن فرورزنده‌ی نوروز از دیرباز در طول تاریخ افغانستان، به عنوان یک جشن فرهنگی و ملی برگزار می‌شده است. مردم افغانستان هم‌واره با شور و شوق خاص نوروز را جشن می‌گرفتند/می‌گیرند و آداب و رسوم خاصی چون سبزه سبز کردن، سفره هفت‌سین، دید و بازدیدهای نوروزی و سیزده بدر از جمله مراسم‌های رایج در این کشور است. این جشن نه‌تنها در بین مردم مسلمان، بلکه در بین اقلیت‌های غیرمسلمان افغانستان نیز برگزار می‌شده و نمادی از هم‌بستگی فرهنگی و ملی بوده است.

اخیراً موج دشمنی با نوروز توسط عده‌ای از جاهلان بی‌خبر از جهان منطق و انسانیت و تاریخ، بالاگرفته است. یکی از مهم‌ترین دلایل دشمنی برخی گروه‌ها با نوروز، مخالفت آن‌ها با هرگونه جشن‌های غیر اسلامی (به‌زعم خودشان) است. گروه‌های بنیادگرا نظیر طالبان هم در دوران نخستین تسلط خود (۱۹۹۶-۲۰۰۱) و هم اکنون، جشن‌های نوروزی را به‌عنوان یک رسم غیراسلامی و ضددینی قلم‌داد و برگزاری آن را ممنوع اعلام نمودند. این گروه‌ها به‌طور خاص با سنت‌ها و آئین‌های آریایی که هزاران سال پیش، شکل گرفته‌اند، مخالفت دارند. از نظر آن‌ها، این جشن‌ها ربطی به تعالیم دینی اسلام ندارند و هم‌چون بخشی از کفر یا شرک دیده می‌شوند.

این روی‌کرد به‌ویژه با دو دوره تسلط گروه طالبان، بیش‌تر نمایان شد؛ زمانی که جشن‌ها و آئین‌های ملی ما به‌ویژه نوروز و سایر مراسم‌های مربوط به آن به‌طور رسمی ممنوع اعلام گردید. طالبان به‌عنوان یک گروه افراطی-تروریستی، تمام رسوم و جشن‌های بومی و افتخاربخش ما را تحریم کرده است. بنابراین، هم‌اکنون نوروز به‌عنوان یکی از آئین‌های بزرگ بلخی و باستانی، با خصم گروه طالبان روبه‌رو است. یکی دیگر از دلایل مخالفت با نوروز در سرزمین ما، به تاریخ پیچیده معاصر آن و تأثیرات سیاسی آن بر جشن‌های ملی برمی‌گردد.

کشور ما به‌عنوان یک سرزمین متنوع با اقوام مختلف و هم‌چنین تاریخی پرتنش از دوران استعمارگری و جنگ‌ها، همواره درگیر تضادهای فرهنگی و سیاسی بوده است. در این میان، برخی گروه‌ها تلاش کرده‌اند تا هویت فرهنگی افغانستان را از ریشه‌های تاریخی و فرهنگی اصیل آن، جدا کنند.

این نگرش‌ها معمولاً توسط گروه‌هایی که به ایدئولوژی‌های خاص و افراطی اعتقاد دارند، تقویت شده است. برخی گروه‌ها تصور می‌کنند که نوروز به عنوان نمادی از فرهنگ آریایی یا ایران شهری، تهدیدی برای هویت مذهبی و قومی آنان است. در حقیقت، این افراد به جای پذیرش تنوع فرهنگی و تاریخی سرزمین ما، بر این باورند که برای شکل‌گیری هویت مستقل افغانستان (براساس سیاست تباری و تمامیت‌خواهی)، باید از هرگونه پیوند فرهنگی با گذشته و داشته‌های مشترک با کشورهای منطقه اجتناب شود.

با وجود چالش‌های پیش‌رو و تلاش‌های گروه افراطی طالبان برای ممنوعیت نوروز، مردم ما در مناطق مختلف و مناطق شهری، جشن نوروز را به هر شیوه و نوعی برگزار کرده و از آن به عنوان یک نماد فرهنگی و هویتی پاس داشت می‌کنند.

با این حال، در برخی مناطق دورافتاده و تحت کنترل افکار جماعت‌های تندرو، مردم مجبورند که مراسم نوروز را به صورت پنهانی و در جمع‌های کوچک برگزار کنند. نه تنها این، گروه طالبان در تمامی ولایات افغانستان سعی دارند کوچک‌ترین اقدامی که نشان از تجلیل نوروز و شادی و خرمی داشته باشد، را جلوگیری نماید و نوروز باوران را ازیت و آزار کنند، تا دامن این جشن پرافتخار و معناآفرین را به طور کلی از افغانستان جمع کند.

در همین جا شاه‌بیتی از میان ابیات درخشان حافظ را پیش‌کش حضور خواننده‌ی معزز می‌کنم که می‌گوید:

خبر رسید که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

آن چه برای طالبان قابل درک نیست، این است که آنان فراموش کرده که هیچ تفکری و هیچ گروهی قادر نیست تا نوروز و تفکر نوشدن، پیش‌روی، روشن‌گری و سبزاندیشی را از این کشور برچیند. مردم افغانستان از ثروت‌های ملی تاریخی، فرهنگی و هویتی خود هرگز دست برنمی‌دارند.

ما نوروز را جشن می‌گیریم زیرا روان و جسم مان و تفکرمان این جشن و آن چه در آن هست، را نیاز دارد. نوروز فقط یک اسم نیست؛ نوروز همه چیز است؛ در همین جا خواننده‌ی گرامی را که مشتاق معنویت و ارزش‌های تاریخی و انسانی است، به نوشته‌ها، داستان‌ها و اشعار ناب و زیبای این سال‌نامه فرامی‌خوانم، تا خود بخواند و تصمیم بگیرد.

رگه‌های احیاگری و بازسازی فکری همیشه وجود دارند و یکی از این باش‌گاه‌های اراده‌مند و پرکار، خانه مولانا است. خانه مولانا پیوسته در تلاش است تا در زمینه‌ی بازتعریف و بازخوانی موثر از تاریخ، فرهنگ، هنر و ادبیات، گامی بردارد و نقشی ایفا کند. سال‌نامه‌ی «جهان نوروز» نیز پیوسته فعالیت‌های پیشین در عرصه‌ی نوروز، کوششی است در راه شناخت شکوه‌مندی تاریخ و ماهیت نوروز. تا باشد از این چشم‌انداز، نوری بدمد به سمت بازخوانی هویت و داشته‌های ارزش‌مند فرهنگی-تاریخی مان.

آن چه در برگ برگ این مجله خواهید دید، شعرهای ناب و الهام‌بخش، داستان‌های دل‌نواز و دگرگون‌ساز و خوانش‌های مختلف و متفاوت از نویسندگان و پژوهش‌گران گران‌ارج مان می‌باشند. نوشته‌هایی که



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



در زمینه‌ی نوروز در این مجله انجام یافته، چشم‌اندازهایی بر نقش و حضور نوروز در همه‌ی سطوح از جمله هنر، تاریخ و فرهنگ است.

لازم است از یکایک نویسندگان و شاعران کوشا و روشن‌دل این مجله (جهان نوروز)، که به فراخوان خانۀ مولانا پاسخ مثبت دادند، ابراز سپاس و قدردانی نماییم و برای همه‌ی این خوبان، آرزوی پویایی و سعادت را در همه‌ی زمینه‌های زندگی‌شان، داشته باشیم.

نوروز هم‌واره سبز می‌ماند و نوروز همیشه پیروز خواهد بود!

خانۀ مولانا

حمل / فروردین ۱۴۰۴ خورشیدی



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





سخن نوروز

مقاله‌های نوروزی

دانش اندوز «پوهندوی» محمدفهم کریمی
استاد دانشکده‌ی زبان و ادبیات دانشگاه بلخ



آموزه‌ها نوروز

پیش درآمد

جشن نوروز کهن‌ترین نشانه‌ای از فرهنگ اسطوره‌ای آریایی ست، که می‌توان آن را نمودار پارینه‌ترین جشن بشری دانست. جشنی که پیام‌آور سازندگی، برابری، هم‌زیستی، شادمانی، سرسبزی و خوش‌بختی می‌باشد. نوروز به مثابه‌ی یک جشن طبیعی، نماد مرگ و زنده‌گی هستی است و نمود رُستاخیز طبیعت.

این جشن باستانی و ماندگار، از روزگاران پارین تا اکنون، همیشه مورد توجه اندیش‌مندان فرهنگ دوست و هویت‌گرا قرار گرفته و همواره در سرود و سخن بازتاب یافته است. نویسندگان و سُراینندگان، با نوشتن رساله و شعر، آگاهانه خواستند تا پاس‌دار هویت والا، فرهنگ نیرومند و تاریخ با افتخار خود باشند. در این مقاله، به مهم‌ترین آموزه‌هایی که از این جشن خجسته، انسان خردمند بهره می‌برد؛ به بررسی و واکاوی گرفته‌ام.

کلید واژه‌گان: نوروز، جای‌گاه، آموزه‌ها

درآمد

نوروز یکی از ماندگارترین جشن‌های ملی ملت‌های آریایی به شمار می‌رود، که از روزگاران کهن تا اکنون، هم در نوشته‌ها و هم در سرودهای این ملت‌ها، جاودانه زیسته و به هستی خود ادامه داده است. جشن نوروز که بر بنیاد اسطوره‌ها، توسط جمشید (شاه پیشدادی) نهاده شد، یک آیین ملی و مردمی بود که با تداوم خویش در دوران شاهنشاهی کوشانیان، اشکانیان و ساسانیان به گونه رسمی از سوی کشورداران و به شکل شکوهمند برپا می‌شد. پس از گسترش دین اسلام، در سرزمین‌های آریانی کهن، بخشی از رسم‌ها و آیین‌های نیاکان ما، با نیرومندی ادامه یافتند و در این تداوم، دو عامل نقش برجسته داشت:



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



نخست این‌که زردشتی‌ها هم‌مانند دیگر ملت‌ها، در برپا داشتن آن مراسم خود که با مبادی اسلام در تقابل قرار نمی‌گرفتند، آزادی تام داشتند و حتا مسلمانان نیز در این نواحی، در اجرای مراسم، با آن‌ها هم‌راهی می‌کردند.

دوم این‌که نفوذ فرهنگی آریایی‌های مسلمان، در دست‌گاه خلافت بی‌تأثیر نبود؛ حتا خود خلفای اموی و عباسی، به ویژه در عهد وزارت برمکیان بلخ، جشن‌های بزرگ آریایی را با شکوه برپا می‌کردند و به شیوه‌ی شاهان آریایی، هدیه‌های نوروزی می‌گرفتند و به داد و دهش می‌پرداختند و در همین روز مراسم گشایش خراج، باج، عزل و نصب عمال، سکه زدن پول، ... صورت می‌گرفت. (خلیق، ۱۳۸۱، صص ۱۵-۱۶)

در زمان سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، تیموریان و گورگانیان هند راه و رسم نیاکان ما با شکوه و شوکت ویژه برگذار می‌شد. به نوشته دوکتور آریان‌فر، بزرگ‌داشت از نوروز، در جاهای گوناگون، روی سه باور استوار است:

۱- باور تاریخی: پیشینیان نوروز را روز تولد کیومرث (نخستین انسان و فرمان‌روای آریایی)، تولد هوشنگ و زادروز کی خسرو دانسته‌اند و هم باور داشتند که در این روز کیومرث، جمشید، کی خسرو و گشتاسپ به شاهی رسیده‌اند. در همین روز فریدون، کشور را بین فرزندان (تور، سلم، ایرج) بخش کرد. در این روز کوروش بزرگ، بابل را فتح کرد. در همین روز داریوش اول، در تخت جمشید جشن گرفت و سکه ضرب زد. در همین روز اردشیر بابکان بر روم پیروز شد، ...

۲- باور دینی: برخی‌ها باورمندند که نوروز روز خلقت جهان است. زردشتیان نوروز را روز تولد زردشت می‌دانند و باور دارند که گشتاسپ در همین روز، آیین زردشتی را پذیرفت. با ظهور اسلام،

این جشن مردمی و طبیعی را، برگ و بار دینی بخشیدند و از قول امام جعفر صادق آوردند که گفت: «در این روز خدا از بندگانش پیمان گرفت که بر او شریک نیارند و بر پیامبرانش ایمان آرند. در همین روز کشتی حضرت نوح، بر کوه جودی فرود آمد. در این روز حضرت ابراهیم بت‌ها را شکست. در همین روز پیامبر اسلام هم بت‌های کعبه را شکستاند. در این روز حضرت علی به خلافت نشست. در همین روز امام زمان زاده شد...»

۳- باور مردمی: مردم عوام باور دارند که این جشن، جشن طبیعت، میله بهار و گل سرخ، میله نهال‌شانی، سبزه‌کوبی و شادی در دامان طبیعت است. مردم نمی‌دانند که این جشن از لحاظ دینی و تاریخی چه پیوندهایی دارد. همین که بهار شد به شور و نوا می‌آیند، دامنه‌ها می‌روند و شادمانی می‌کنند. (آریان‌فر، ۱۳۹۰، صص ۴۳۲-۴۳۶)

به باور پژوهش‌گری: «چون نوروز، عمری به درازی عمر اقوام آریایی دارد و ریشه در تاریخ و فرهنگ ما، از آن لحاظ بسیاری از روی دادهای جالب تاریخی، دینی و اساطیری را به آن مرتبط می‌دانند؛ به طور مثال می‌گویند: خداوند آدم را در این روز آفرید، در این روز کیومرث به پادشاهی رسید، در همین روز نیشکر به دست جمشید شکسته و خورده شد، ... زردشت در سی‌ساله‌گی دین بهی را آشکار کرد و آن روز نوروز بود. در همین روز به حضرت موسی وحی آمد، در همین روز حضرت سلیمان انگشتری خود را، که راز حشمت و حکمت او بود، پس از چهل روز باز یافت. در همین روز خلقت عالم پایان یافت... این روایات نه تنها نوروز را عزیز کرد؛ بل به بقا و دوام آن نیز افزود.» (جاوید، ۱۳۸۴، ص ۱۶)



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



ملل متحد، طی صدور قطع‌نامه‌ای، به حیث جشن بین‌المللی اعلام گردید و رسمیت جهانی یافت. در خیرنامه سازمان ملل متحد، در همین روز آمده است: «نوروز برای بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان، آغاز سال نو است و بیش از سه هزار سال است که در مناطقی از بالکان، دریای سیاه، آسیای مرکزی، خاور میانه و نقاط دیگری از جهان، جشن گرفته می‌شود.» البته نوروز پیش از این (۸ میزان ۱۳۸۸) به حیث یکی از میراث‌های غیر ملموس جهانی، در یونسکو ثبت گردیده بود. (مرادی، ۱۳۹۰، ص ۷۴)

پرداختن به جشن باستانی نوروز، در ادبیات پارسی دری، دامنه دراز دارد. نخستین کسی که در این زمینه، اثر مستقل نوشت، حکیم عمر

جغرافیای تاریخی جشن نوروز، بسته‌گی دارد به گستره جغرافیای تاریخی سرزمین ما؛ چنان‌که می‌دانیم نام سرزمین ما، از روزگاران باستان تا گذشته نه چندان دور، آریانا بوده؛ که به گونه‌های «آریانا ویجه»، «آریانا ویژه»، «آریا ورته»، «ایران ویچ»، «ایران زمین»،... آمده است. این آریانا شانزده ایالت داشت. اما جغرافیای امروزی جشن نوروز، سرتاسر خاور میانه، آسیای میانه، ایران، افغانستان، کرانه‌های بالکان، سراسر قفقاز، داغستان، ترکستان، چین، هند، پاکستان، بنگله دیش، بوتان، نیپال، تبت، سودان، زنگبار و امریکای شمالی را در بر می‌گیرد. (پایگاه انترنیتی ویکی‌پدیا)

نوروز به تاریخ ۴ حوت ۱۳۸۸ (۲۳ فبروری ۲۰۱۰)، در شست و چهارمین مجمع عمومی سازمان

خیام بود. البته پیش از نگارش «نوروزنامه» او، کتاب‌های دیگری؛ چون: شاهنامه، تاریخ طبری، آثارالباقیه، التفهیم، زین‌الخبار، تاریخ بیهقی،... نیز پیرامون نوروز پرداخته‌اند؛ اما هیچ کدام به اندازه نوروزنامه خیام؛ گسترده، روشن، سلیس و زیبا بحث نکرده‌اند.

آموزه‌های نوروز

با یک نگاه گذرا و فشرده، می‌توان آموزه‌های نوروز را، برای نسل امروز، چنین برشمرد: امروز همه شهروندان کشور، جدا از وابستگی‌های تباری، زبانی، مذهبی و سمتی نوروز را جشن می‌گیرند و گرامی می‌دارند؛ به همین دلیل، می‌توان گفت که این آیین خجسته، به یکی از نمودهای وحدت و یک پارچه‌گی ملت ما، تبدیل شده است.

به نوشته بهروز پویا، نوروز گنجینه‌ای است از باورها و اسطوره‌های باشندگان سرزمین اهورایی آریانا، که در درازنای تاریخ جلا خورده‌اند و به گونه امروزی درآمدند. در این گنجینه، کم از کم، به چهار گوهر می‌توان اشاره کرد که بُن‌مایه ارزشی آن را تشکیل می‌دهند: گوهر «ستایش شادی»، گوهر «پاس داشت طبیعت»، گوهر «نیکوداشت نیاکان» و گوهر «دل بسته‌گی به نو شدن». (پایگاه انترنیتی خردگان)

نوروز جشنی است که به درازی هستی پیشینه دارد و در دل زمانه‌ها جاری است. نوروز نماد رست‌گاری، رهایی و پیروزی است. پیروزی نو بر کهنه، نور بر تاریکی و باروری و پویندگی بر سردی و کرختی. (آریان فر، ۱۳۸۸، ص ۲۴)

جشن باستانی نوروز، پیوند ژرف با زنده‌گی و طبیعت دارد. جشنی که از متن و بطن طبیعت بیرون شده، که نه تنها انسان را؛ بل همه جانوران و گیاهان را به جنبش و تپش و شگوفایی

وامی دارد؛ یعنی نوروز نماد مجسم مرگ و زنده‌گی در تمام اجسام ذی‌روح در طبیعت است. از دیگر ارزش‌های ماندگار نوروز؛ پایایی و مانایی برخی از آیین‌های این جشن باشکوه است که می‌توان از: نهال‌شانی، آتش‌افروزی، خانه‌تکانی، پهن کردن سفره‌های نوروزی، پختن غذاهای نوروزی، دیدار با خویشاوندان و دوستان، مسابقه‌های ورزشی و طبیعت‌گردی و گل‌گشت نام برد.

پژوهش در میراث فرهنگی و آداب و رسوم گوناگون سرزمین ما، از این رو با ارزش است که آشنا شدن با یادگارهای سنتی این دیار کهن، دانش و بینش ما را نسبت به پایه‌ها و ژرفاهای فرهنگ نیاکان مان افزایش می‌دهد و نیز چه‌گونه‌گی نگرش آنان را به جهان هستی و شیوه زندگی فردی و اجتماعی آریانای باستان را به نسل‌های کنونی یادآور می‌شود. برای هر شهروند آگاه و اندیش‌مند لازم است که از فرهنگ شکوه‌مند و گشن‌بیخ خود پاس‌داری کند و با پویایی و شکیبایی، در برابر یورش بیگانه‌گان، ایستادگی نماید و هیچ‌گاه سر تسلیم فرود نیاورد. (نیکنام، بی تا، ص ۱۰)

یکی از ارزش‌های معنوی سال نو و بهار نو، این است که ما انسان‌ها را متوجه می‌سازد که همه قلوب و ابصار در دست قدرت خداست و این ذات پاک، مدبر لیل و نهار ماست و متحول‌کننده حال و احوال ما! نوروز خوش‌آیین، این شاهکار زیبای آفرینش، پیام‌آور کوشش و تلاش، شادی و لبخند، آراسته‌گی و پیراسته‌گی و نیک‌اندیشی بوده و از ما می‌خواهد که با طراوت‌یابی جهان، دل و جان ما هم طراوت پیدا کند و با باران رحمت و بخشش، دشمنی‌ها و کینه‌ها شست‌وشو شوند.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



در اصطلاحات عرفانی، از «بهار» مقام «وجد و حال» و مقام «علم» اراده شده، که در شطیحات شان، بیش تر به گونه های «بهار قدرت» و «بهار سرمدیت» آمده است. (سجادی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴) به ویژه عارفانی که اهل انبساط و گشاده گی بودند؛ نماد این گشاده گی و بسط را در بهار می دیدند. بیرون آمدن گل از غنچه، برای ایشان، یک حادثه بزرگ بود و یک موضوع ناب و درخور تأمل. از دید عرفانی، این پرده دریدن گل، نماد افشاسازی و هویدا کردن اسرار است، که نمی تواند رازداری کند:

در بهاران گشت ظاهر، جمله اسرار زمین
چون بهار من بیاید، بر دمد اسرار من
مولانا

عارفان بهار را لبخند خدا می دانستند و باور داشتند که خداوند، راز دل خود را در بهار نمایان کرده است. حتا بر بنیاد اساطیر عرفانی ما، خداوند همه چیز را در بهار آفریده است! یکی از نمادهای اصلی و مهم نوروز، تداعی کننده هماهنگی انسان با طبیعت است، که نقش شایانی در تحرک و تحکیم صلح و همزیستی بین ملت های گوناگون دارد و به همین دلیل، نوروز به عنوان «جشن جهانی نوروز و فرهنگ صلح در جهان» تعیین شد و در برج حوت ۱۳۸۸ خورشیدی از سوی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. (نوروز جشن تحول و بصیرت، ۱۳۹۲، ص ۳)

از دید باورشناسی باستانی و نمادشناسی اسطوره، می توان بر آن بود که نوروز جشنی ست که بازگشت به آغاز، در آن نمادینه شده است. اگر نوروز جشن شادی و شگفتن است؛ اگر در نوروز جهان از افسردگی می رهد و برانگیخته می شود؛ اگر ماندگی و ایستایی به تکاپو و

پویایی دگرگون می گردد؛ اگر هر آن چه گجسته و اهریمنانه است، خجسته و ایزدانه می شود؛... از آن رو است که جهان به شیوه نمادین، به آغاز خویش برمی گردد. نوروز جشن بازگشت به آغاز است. بازگشت به آغاز همراه است با جوانی، شادابی، توان مندی، آسودگی و آرامش! (کزازی، ۱۳۷۶، ص ۱۷)

اگر نوروز را از روزنه دین اسلام، ارزش یابی کنیم، امروز در کشور ما، پیرامون این جشن، دو دیدگاه وجود دارد:

الف) دیدگاه تحریم نوروز: به گونه همه گانی، هواخواهان این دیدگاه، علمای اهل حدیث و پیروان ایشان می باشند. ملا علی قاری هروی و چند تن از فقهای هم اندیش وی، با این دیدگاه همسو اند. استدلال ایشان به حدیثی ست که از حضرت انس بن مالک (رسول خدا در حالی که به مدینه آمدند که مردم این شهر دو روزی برای بازی کردن داشتند. پیامبر پرسید: این دو روز چیست؟ گفتند: در جاهلیت در این روزها جشن و تفریح می کردیم. پیامبر گفت: خدا بهتر از این دو روز را برای شما تبدیل کرده است: عید فطر و عید اضحی). نقل و در سنن «ابوداود» و «نسایی» ذکر شده است. کسانی که به تحریم نوروز باورمند اند، جز همین حدیث، هیچ دلیل دیگری ندارند و هیچ نقل و روایت دیگری، به پشتوانه این حدیث نیامده است.

ب) دیدگاه جواز نوروز: پیروان این دیدگاه، روایتی را می آورند که با زنده گی امام ابوحنیفه گره خورده است و بسیاری از کتب تاریخ و رجال حدیث، نقل کرده اند و تا اکنون در باره نادرستی آن، چیزی نیامده است. روایت چنین است که نعمان بن مرزبان (پدرکلان امام ابوحنیفه) به حضرت علی، در روز نوروز «فالوده» داد و حضرت علی گفت: هر روز ما نوروز باد! این



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



گروه باورمندانند که اگر قرار می‌بود پیامبر به تحریم «نوروز» دستور می‌داد، امکان نداشت که حضرت علی بی‌خبر از قضیه باشد و هم‌چنان پدر بزرگ امام ابوحنیفه، ضمن ناآگاهی از تحریم، برای حضرت علی، فالوده را تحفه ببرد. اگر جشن نوروز حرام می‌بود، حتماً حضرت علی، از پذیرفتن فالوده پوزش می‌خواست و نعمان را سپارش به تحریم جشن نوروز می‌کرد. در حالی که حضرت علی، نه تنها به تحریم و سرزنش نوروز نپرداخت؛ بل خوشحال هم شد و هر روز را نوروز خواند! پیروان این دیدگاه باور دارند که حدیث انس بن مالک، به هیچ وجه، بیانگر تحریم نمی‌باشد؛ چه از یک سو الفاظ «تحریم» به کار نرفته و از سوی دیگر، نفی حُسن و خوبی از نوروز نشده است. بنابراین هدف از اصطلاح «تبدیل» در حدیث انس بن مالک، تحریم نیست؛ تا جشن گرفتن نوروز را ممنوع قرار دهد. (مصلح، ۱۳۹۵، صص ۵-۹) بزرگداشت از نوروز، به سند تاریخ، در زمان حجاج بن یوسف (امویان) به گونه

رسمی در دارالخلافة انجام می‌شد؛ ولی عمر بن عبدالعزیز، تجلیل از نوروز را کنار گذاشت. در زمان خلفای عباسی، بزرگداشت از این روز به اوج خود رسید و هیچ‌کس در رد آن، از حدیث انس بن مالک، استنادی نکرد! تا جایی که هدیه دادن در این روز، از مراسم اصلی و جدا ناپذیر این روز شناخته شد و رسم دربار به آن استوار گردید و پژوهش‌گران بزرگ اسلامی (ثعالبی، جاحظ، طبری، البیرونی، حمزه اصفهانی،...) در این زمینه کتاب‌نامه‌ها نوشتند؛ تهنیت‌نامه‌ها، آداب و رسوم آن را در قالب جمله‌های زیبا گرد آوردند. (همان، صص ۱۶-۱۷)

۱۲- در گُل نوروز یکی از موارث فرهنگی و تمدنی بشریت، نماد ماندگاری و ایستایی مردم آریایی در درازنای تاریخ، جشن رُستاخیز طبیعت، جشن دهقان، نماد تساوی شب و روز، سرآغاز فصل کار و کوشش، جشن تخت‌نشینی جمشید بر سلطنت باختر و ده‌ها مناسبت فرخنده تاریخی و فرهنگی بوده است. به باور



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



پژوهشگری، نوروز با توجه به انبوه برداشت‌ها و مفاهیمی که در رهگذر زمانه‌ها با خود آورده است؛ به دایره‌المعارفی هم‌مانندی دارد که در هر برگ آن، می‌توان مفاهیم متباینی از باورها و مناسبت‌ها را به تماشا نشست و به خوانش گرفت، که عمر این روز خجسته، امسال (۱۴۰۴ خورشیدی) به ۵۷۰۴ سال می‌رسد. (مرادی، ۱۳۹۰، ص ۲)

برآمد

نوروز که آغاز شادابی و سرزندگی ست و هنگامه رُستن‌ها و شگفتن‌ها و روزگار جوشش‌ها و جنبش‌ها؛ از زمانه‌های دور، مورد ستایش و بزرگ‌داشت آریایی‌ها بوده است. جشن نوروز، بازتاب‌گر پیشینه درخشان تاریخی و فرهنگی سرزمین کهن سال ماست که در پویه تاریخ، به سان «درفش سیاسی فرهنگ و اندیشه آریایی»، کارآیی و چهره‌نمایی داشته است. این جشن گنجینه‌ای بی‌کران از اقیانوس هنر و دانش آریایی ست و به راستی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و آموزه‌های فرهنگ، تمدن، تاریخ و آیین سرزمین مان را به نمایش می‌گذارد. از سیمای تاریخی نوروز، چنین برمی‌آید که این جشن مانا، خاطره‌ها و یادواره‌های زندگانی بشر را در پیوند با هستی، در دوره‌های گوناگون تاریخ، بازتاب داده است.

نوروز یک جشن طبیعی و مردمی بوده و هیچ‌گونه پیوند مذهبی و دینی نداشته و ندارد. اگر برخی از رسم‌ها و آیین‌های بازمانده ادیان میتراپی، زردشتی، مسیحی و اسلام را در آن می‌بینیم، چیزهایی هستند که پس از سده‌ها، به نوروز برچسپ خورده‌اند و به این جشن باستانی افزود شده‌اند.

این جشن خجسته، همواره در سرود و سخن بزرگان ادب و فرهنگ سرزمین ما جاری بوده، خامه‌پردازان ما آگاهانه خواستند تا پاسدار راستین هویت والا و فرهنگ پُربار خود باشند. فرهنگ و هویتی که در آن زمان و در این روزگار، به گونه‌هایی پیدا و پنهان، مورد آماج دژخیمانه دشمنان سنگ‌دل و کور ذهنش قرار داشته و همیشه این ددمنشان کوشیده‌اند که با اختناق و تفکر قشری و زمخت‌شان، سد راه اندیشه‌های سیال و پویا شوند!

روی‌کردها

آریان فر، شمس‌الحق. (۱۳۸۸). جستارهای در تاریخ و فرهنگ. کابل، میوند، چاپ نخست. آریان فر، شمس‌الحق. (۱۳۹۰). رسالت فرهنگ. کابل: میوند، چاپ نخست. جاوید، عبدالاحمد. (۱۳۸۴). نوروز خوش‌آیین. کابل: چاپ دوم.

خلیق، صالح‌محمد. (۱۳۸۱). جشن‌های آریایی. بلخ: کمیسیون فرهنگی برگزاری جشن نوروز و گل سرخ، چاپ دوم. سجادی، جعفر. (۱۳۸۹). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری، چاپ نهم. کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶). پرنیان پندار. تهران: روزنه، چاپ نخست.

مرادی، صاحب‌نظر. (۱۳۹۰). سلام بر نوروز آریایی. کابل: سعید، چاپ نخست. مصلح، محمدصالح. (۱۳۹۵). نوروز در ترازوی اسلام. بی‌جا: سرور سعادت، چاپ نخست. نیک‌نام، کورش. (بی‌تا). از نوروز تا نوروز. تهران: فروهر، چاپ سوم.

نوروز جشن تحول و بصیرت. (۱۳۹۲). بی‌جا: سازمان جوانان میهن، چاپ نخست.

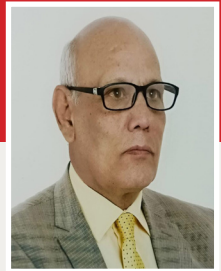
پایگاه اینترنتی خردگان
پایگاه اینترنتی ویکی‌پدیا



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





دکتر حبیب پنجشیری
تاریخ‌نگار و استاد بازنشسته‌ی دانشگاه کابل

تغییرات معاصر و بروز شدن

نوروز



۱۲
جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



پیش‌گفتار

انسان از آغاز پیدایش، در برابر دنیای پیرامون خود به پرسش‌گری نشست. از خود پرسید که دگرگونی‌های طبیعت چیست و ناشی از کدام عوامل است؟ چگونه می‌توان طبیعت را مسخر ساخت و آن را مهار کرد؟ چطور می‌شود بر قوانین اجتماعی هستی دست یافت و آن را به میل خود متحول نمود؟ شاید برای آدمی هیچ چیز سخت‌تر از زیستن در موقعیت ابهام و جهل نباشد؛ شناخت و آگاهی حتی به صورت اجمالی، کوتاه و مؤقت، آرام‌بخش است. ما هر روز در زندگی خود با پرسش‌هایی مواجه می‌شویم. گاهی خودمان پرسش‌گر هستیم و گاهی نیز در معرض پرسش دیگران قرار می‌گیریم. ما تکه‌ای از یک گُل و قطره‌ای از دریای کرانه‌ناپدید هستیم که اسمش را طبیعت گفته‌اند. با قیام طبیعت، نباتات و حیوانات

جان تازه می‌گیرند. رستاخیز نمای پویایی و زندگی را بر می‌تابد. بهترین ایام ما، شدن مان در نوروز اتفاق می‌افتد. هنگامی که طبیعت زنده می‌شود و زیبایی در ساده‌ترین شکل خود تجسم پیدا می‌کند و انسان، دوباره عطر زندگی را می‌بوید و حس می‌کند؛ پس نوروز و تجلیل از آن غیرانکار است. آنانی که منظور از این تجلیل را نمی‌فهمند و آن را جدی نمی‌گیرند در حقیقت خود را نشناخته‌اند و درکی از فلسفه‌ی وجودی انسان ندارند و دیگر، برداشتی از چیزی نبرده‌اند و این خیلی تأسف بار است که به جُز در تباهی و رنج‌افزایی جامعه هیچ سهمی در امر سازندگی آن نداشته‌اند. باید اعتراف کنیم که نوروز پدیده‌ای بزرگ‌تر و فراگیرتر از مباحث قومی، زبانی و تمدنی است که از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده و زمانی که در یونسکو تجلیل می‌شود به وسیله مقامات

بلند پایه دولت‌ها، نوروز برای نوروزباوران و حوزه نوروز تبریک و خجسته باد گفته می‌شود. نوروز فصل رویش و زایش دوباره طبیعت است. این فصل نمایی از پیراستگی و آراستگی، فصل اعتدال بهار، جشن رنگ‌ها، تازگی‌ها و طراوت را به نمایش می‌گذارد. نوروز، برگه‌ی جدیدی از تازگی است. نوروز، تکراری از تازه شدن این جشن باستانی و پارسایی، پیام‌آور شادی، شور و نشاط دوباره است. این همه طراوت با شروع فصل بهار برای روح و روان انسان شادی‌آفرین است. با خود عهد بسته‌ام جز راه استدلال هیچ راه دیگری را ناشکن ندانم و بر آستانش سرنگذارم. تصمیم دارم راه خودم را مبتنی بر منطق برگزینم. در مورد نوروز به تحقیق پرداختم که از جهات گوناگون، حایز اهمیت است. رمز برقراری نوروز بستگی به شناخت جهان و شناسایی آن دارد که واقعیت و هویت آئینی و ردپای آن را در جهان اسطوره و آئین‌ها و مراسم می‌شود جست‌وجو کرد.

از عمر عشق و عمر من و عمر روزگار
سالی دگر گذشت پُر از بیم و از امید
(باختری، ۱۴۰۳: پشت روی جلد مجله)

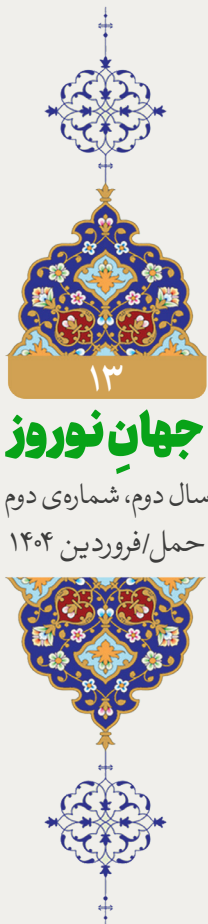
درآمد

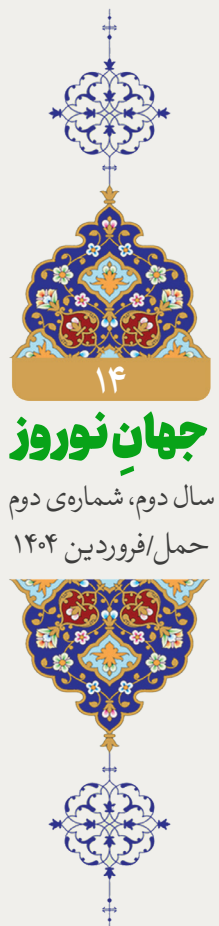
جشن نوروز و آئین نوروزی از میراث‌های کهن و دیرپای فرهنگی و تمدنی ما است و پیشینه تاریخی آن به هزاران سال قبل برمی‌گردد که جغرافیای وسیع را دربر داشت و محور نیرومند برای هم‌بستگی حوزه بزرگ فرهنگی و تمدنی بود که باران عشق و محبت، طراوت، طهارت و سرور را ارزانی می‌نمود. نوروز مظهر رویش و زایش، پیام‌آور هم‌دلی، زیبایی در تنوع و رستاخیز طبیعت است که با فرارسیدن آن شور و غوغا

بر طبیعت جاری و ساری می‌گردد. به لحاظ جامعه‌شناسی، پاس‌داری از این مناسبت می‌تواند به دور از مرزبندی‌های جغرافیایی، زبانی، قومی و سیاسی مردمان زیادی را باهم پیوند دهد و با ایجاد اتحاد در میان آنان زمینه‌ساز یک آبروایت انسانی و منجر به بروز یک‌رنگی و هم‌دلی در اعماق قلب‌های همه تکثر و تنوع می‌گردد.

متن پژوهش

مردمی که به تاریخ، هویت، فرهنگ و ادبیات پشت کرد هرگز به اقتدار سیاسی نخواهد رسید. مردمی که قدر داشته‌های خود را نفهمد و به آن توجه نکند از فهرست ممالک توسعه یافته و پیروز به صورت قطع حذف شدنی ست. روحانیون کم سواد و ناآشنا با علم از مذهب استفاده ابزاری می‌دارند و جمعی را با جمع دیگری می‌اندازند و شورش و دلهره و رنج می‌آفرینند. کسانی که با نوروز سرستیز دارند در واقع در برابر نو شدن و تازگی و نظافت مقاومت می‌کنند و جاهلان اند. بهار، آغاز دوباره به زمین بوده، با جشن و سرور هم‌راه می‌باشد که به خانه‌ها، روستاها و شهرها رنگ تازه می‌دهد، آداب و آئین استقبال از این فصل، سبز است. حالا زمان آن است که از رسوم بسیار بدانییم و این کهن جشن گره خورده با دانش و ارزش‌های نوین انسانی را بیش‌تر بشناسیم. نوروز که زادگاهش شهر بلخ است که نسل به نسل به ما منتقل شده، از همین جهت است که مردم، نوروز را آغاز فصل طراوت بهار و زندگی مجدد طبیعت می‌دانند و برای رهی بقایی از زمستان خشک و ناخوش آیند و به منظور تجلیل از نوروز از هفته‌ها قبل به پیش‌واز آن می‌شتابند. ما نوروز باستانی را با این رسوم





جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

گرامی می‌داریم: دید و بازدیدها، پوشیدن لباس جدید، سیزده بدر، تجمع در زیارت‌گاه‌ها، تهیه سمنک که هریک از این ارزش‌ها را می‌شود به جزئیات به تحلیل و تجزیه گرفت تا باشد به حکمت و پایداری آن ملتفت گردیم. نباید فراموش گردد که با فرارسیدن جشن نوروز، تهیه و تدارک هفت میوه و هفت سین یکی از بازرترین ویژگی نوروز خوانده می‌شود که دو سه روز قبل به تهیه آن می‌پردازند و در نخستین روز نوروز آن را تناول کرده، به دوستان، اقارب و همسایگان توریع می‌کنند. استثنایی بودن پختن غذا در شب نوروز یکی دیگر از رسم‌های نوروزی است. نویسندگان سرکش از خانه‌تکانی، طهارت و نظافت راه عامل دیگری از الهام و پیام نوروزی می‌خوانند. (یوسفی، ۱۴۰۳: ۵۶-۵۸)

از زمانه‌های پیشین به این سو، سخن از نوروز به ما رسیده است. دل خوشی‌ها را در میان می‌آورد که انسان‌ها پس از آزار دیدگی‌ها و اذیت‌بار زمستانی آن را احساس می‌دارند؛ حتا بوی خون سپاهیان مهاجم که به وسیله شمشیر آن‌ها ریخته است این پیام را نیز به طنین بلند صدا می‌زند.

تصور می‌شود همین رهایی از آسیب‌زایی‌ها و دیدار با چهره‌ی متبسم بهاری، نمادهای شر و نیک، اهریمن و اهورامزدا را شکل داده و در مسیر تحول، نهاده است.

انسان‌هایی که با مغاره‌نشینی و روبرو بودن با آسیب‌های طبیعی و درندگان انسان‌خوار و حیوان‌خوار بیش‌تر در زمستان رنج می‌بردند بدون گمان زنی، قدم‌های نوازش‌گر بهار را گرامی می‌دارند و گواه کاهش رنج بودند. بازتاب این وضعیت جهان بینی در بینش و اندیشه‌های آمدگان نهفته بود. از همان زمان با شکل‌گیری

فرهنگ ابتدایی به بعد پیامی را پرورانید. نوروز آرزومندی‌های نیک، زندگی و گسست و غلبه بر نازندگی گردید. انسانی که به زیستی و بهترخواهی را آرزو داشت. در تحول فرهنگ و ادبیات به آن چهره‌های ادیبانه و شاعرانه هم بخشید. چنین است که در حوزه وسیع سرزمین‌های آسیای مرکزی که سیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تا حدودی مشابه افغانستان بود و یا در پیشینه‌ها تا حدودی هم‌سانی داشتند آن را تقلید کردند و اجزای نوروز را با ارزش‌های فرهنگی عمیق آن گسترده‌تر به منظور برآورده شدن امیدهای شان به آغوش کشیدند و موازی به سطح فهم‌شان، باورها، عادات و رواج‌های آن آئین نیکو را طرف توجه قرار دادند. با توجه به وضع اجتماعی شان و ساختارهای دیوانی‌شان منادی آرزومندی نیز گردیدند.

اگر سلطان و شاهی، شاعران درباری را با زر و سیم می‌ستود گویا برپایی جشن نوروز ابزاری برای مدح حکم‌رانان نیز بود و از طرف دیگر نوروز خجسته که در ادامه زمان جا افتاده محلی برای ابراز خوشی، سنت‌های دیرینه و عنعنوی است.

آهنگ‌های فولکور، ورزش‌های نوروزی، مظاهر و جلوه‌های این روی‌کرد مردمی هستند. خانه‌تکانی، تهیه سبزی چلو، سمنک، تهیه جلبی و ماهی، بزکشی‌ها را در خود به نمایش می‌گذاشت که تداوم سنت و رعایت از ارزش‌های فرهنگی را با آرزومندی نیکو منعکس می‌کرد.

سزاوار یادآوری است، گفته شود که تجلیل از نوروز در افغانستان و کوشش‌ها برای اثبات این‌که افغانستان از آغاز تافته جدا بافته بوده است. در آن تردیدی نیست که این روز را روز

دهقان نامیدند و از آن، بزرگداشت کردند و مردم اضافه به آن به تجلیل از جشن نوروز نیز می‌پرداختند.

به دلیل این‌که نوروز پیام‌های دل‌انگیز و نقش پیشینه و مهر و نشانی که در متون ادبی دارد چنان گسترده و دارنده بازتاب جهانی بود که در سال ۲۰۱۰ میلادی، ملل متحد ۲۱ مارچ را شروع سال نو خورشیدی و رسماً روز جهانی نوروز اعلان کرد. با این عمل خویش ملل متحد پیامی را به جهان مخابره نمود که فرهنگ انسانی و عدالت خواهی باید گرامی داشته شود و آن را غنا بخشند.

سخن از همه نمادهای روح نواز و مسرت‌بخش، هم چون گل، شگوفه، بهار، بلبل، مخالفت با شکنجه زمستان و آفات طبیعی مختلف در مفاهیم متعالی و مطالبات عصری است که فرهنگ نوروز را متحول می‌نماید. آنانی که نوروز را حرام اعلام می‌کنند انگشت به دهن می‌گزند. پیام نوروز با تأثیرپذیری از فرهنگ متحول انسان‌ها می‌تواند در جهت به‌زیستی و به‌روزی کمک کننده باشد. (مهرین، ۱۴۰۳: ۴۳-۴۴)

نوروز یکی از جشن‌های باستانی که به ما رسیده است و منشأی تاریخچه فرهنگ، رسوم و عنعنات آن، به طور جامع بررسی شده است اما در این بحث آرزوست این جشن را از یک منظر متفاوت مورد کنکاش قرار دهیم. نوروز، مانند زنده شدن دوباره طبیعت پس از مرگ زمستانی است. زمانی که نباتات از زمین بلند می‌شوند و حیوانات از خواب زمستانی بیدار می‌گردند؛ بنابراین، این خیزش و هیجان طبیعت چگونه تأثیراتی بر روان و زندگی انسان‌ها دارد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نوروز تنها یک روی داد تبدیل تقویم نیست؛ بلکه

آغاز دوباره هستی است. این بازتولید هم مانند آن‌چه در طبیعت رُخ می‌دهد در درون انسان و اطراف آن نیز تأثیرگذار است و هر فردی به آن نگاه خاص می‌کند. برخی صرف در شرکت به جشن‌های نوروزی، تهیه سفره هفت‌سین، خواندن شعرهای نوروزی و یا سفر به طبیعت ارضا می‌شوند اما برخی دیگر با درک عمیق‌تر از طبیعت، شاهد زنده شدن موجودات، نظاره باران که این بار به جای خشک کردن نباتات برای زنده کردن آن‌هاست و از این تجربه، درس‌های برای زندگی و ارتباط با میان اطراف‌شان می‌اندوزند بنابراین معنای عمده جشن نوروز این است که باید آن‌چه در طبیعت رُخ می‌دهد آن را با مفهوم عمیق آن درک کرد و در زندگی روزمره خود از آن تأثیر پذیرفت.

چون انسان متشکل از مجموعه‌ی عواطف است که هر کدام به نحوه‌ای به روان تأثیرگذار است از همین جاست که انسان‌ها جذب انرژی‌های مثبت و منفی شده، به روان و بهار توانایی آن را دارد که در روح و روان انسان شادی و خوشی را جاری سازد. تعاملات را پُررنگ تر می‌گرداند. داشتن نشاط یک امتیاز روانی است. بدینوسیله انسان‌های شاد را به موفقیت بیش‌تری می‌رساند. مراسم نوروزی همه‌ی مواصفات تأثیرگذار را در خود دارد. با توجه به محدودیت کنونی جهان که گریبان انسان‌های معاصر را می‌فشارد، برگزاری جشن‌ها و هم‌گرایی‌ها می‌تواند به رفع این همه آسیب‌های روانی ممد واقع گردد.

نوروزباوران با توجه به شناختی که از جشن نوروزی دارند، خویش را از آن دور نکرده، همه‌ی مراسم را به منصفه اجرا گذاشته و آسیبی به آن وارد نمی‌آورند. نوروز یادآور زندگی و فکر نو است. برپایی از نوروز سبب استحکام هرچه



۱۵

جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



بیش تر حس زیبایی می شود. نوروز به افراد کمک می کند تا از افکار منفی، دوری جویند و در لذت بردن از لحظه ها حظ برند. میزان نقش ارتباطات و تعاملات اجتماعی بر هر پیمانیه ای که سالم تر باشد، شناخت اجتماعی را در انسان ها افزایش می بخشد و منجر به سلامت روان می گردد. تأمین روابط با دوستان عامل تقویت اعتماد به نفس در آدم هاست. در یک سخن: نوروز، بازآفرینی و نمایش زیبایی و نوشدن است. شاد بودن و شاد زیستن برای انسان ها حس امنیت روحی و روانی هدیه می دهد و آرامش انسانی را تضمین می کند. (مینیه یار، ۱۴۰۳، ۵۹-۶۰)

یکی از دلایل برگزاری جشن نوروز، امیدبخشی و آماده سازی برای یک دگرگونی است. بزرگ ترین درس از فصل بهار، امید و تغییر است. امید پدیده ای درونی انسانی است که انسان را استوار نگه می دارد. جوامعی که با امید بُریده اند، محکوم به نابودی هستند. بدون امید برای انسان بین زندگی و مرگ نمی شود فرقی قایل

شد. هرگاه از نسلی امیدشان گرفته شود، در واقع دریچه های ترقی آن ها مسدود می گردد. نوروز با زنده کردن دوباره طبیعت این امید را به انسان می بخشد؛ همان طوری که پس از زمستان سرد و برفی که تمام زنده جان ها را می پوشاند، بهار دوباره میاید و با باز شدن گل ها و لاله ها، دل انسان را شاد می سازد. امید دوباره را به دورن او باز می گرداند و تأثیرگذاری او را از فردی به تمام جامعه تبدیل می کند و از اجتماعی پُر از امید را ایجاد می نماید.

تکرار و یک نواختی در زندگی موجب کاهش امید می شود اما نوروز میاید و با شور و هیجان تازه انسان را به فکر کارورزی و زندگی دعوت می کند. هر انسان هم وارهِ نگرانی ها دارند. گاهی می خواهد خطاهای گذشته ها را جبران کند، گاهی می گوید باید از نو شروع کند. یا به تغییر مکان (پناهندگی) می اندیشد که ممکن در جایی نو از هراس و خطاهای گذشته چیزی کاسته شود و برای رسیدن به اهداف این ده یک دریچه جدید گشوده گردد. در کل، انسان هم وارهِ



به تغییر در زندگی احساس نیاز می‌نماید. دیدن یک فیلم، غرق شدن در اعماق سناریوی آن، خواندن یک داستان، درک تمام حوادث و حالات آن گواه بر این است که انسان به تغییر همیشگی علاقه‌مند است و تغییر در انسان در همه‌ی حوزه‌های حیات اجتماعی تغییر مثبت وارد نموده، موجب گشایش می‌گردد.

تغییر برای دقت‌اندیشان نشان‌های است که در خود فرو بروند، اهداف جدیدی برای خود تعیین بکنند و برای نیل به آن در فاصله یک سال کوشش کنند تا اهداف‌شان امکان‌پذیر و محقق شود. به منظور رسیدن به مقاصد باید نقاط ضعف و قوت شناسای شوند و برای آن پلان‌گذاری روی دست گرفته شود. مرتبط به سلامتی جسم و روح‌شان نیز مواظب باشند تا رسیدن به اهداف، ممکن گردد و همه‌ی این‌گونه فرصت‌ها را فقط نوروز فراهم می‌گرداند تا در مورد این‌ده تصامیم تازه‌ای اتخاذ نماییم. در رفتار با اعضای خانواده در خود تغییراتی ایجاد کنیم. با افراد پیرامون خود مهربانی را پیشه نماییم و با انسان‌های نیک و مهذب، نشست و برخاست داشته باشیم. در واقع، انرژی و انگیزه تغییر در انسان‌هاست که بهار را در وجود و روان جای می‌نماید؛ بنابراین، انسان باید توانایی و تحمل تغییرات را داشته باشد تا به موفقیت چشم‌گیر دست یابد.

جشن نوروز یک جوش اجتماعی است و ابزاری است برای استحکام اجتماعی افراد با یک‌دیگر، دوستان و خانواده‌های‌شان را به هم‌راه می‌آورد و در فعالیت‌های نوروزی اشتراک می‌ورزند. خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها برای مهمانان تدارک می‌نمایند. در پی تقویت ارتباطات اجتماعی و هم‌بستگی هستند و از این طریق

می‌توانند وارد تعاملات اجتماعی شوند و انرژی مثبتی را دریافت نمایند.

نوروز یکی از روی‌دادهای ست که یادآوری از تنوع فرهنگی دارد و این تنوع فرهنگی عامل غرور ملی آن‌ها می‌شود. به منظور درک عمیق از تأثیرات فرهنگی نوروز توجه به ادبیات یک امر ضروری است و با سرایش سروده‌های بهاری، عشق و زیبایی و زندگی تصویر می‌گردد که نشان‌گر ارزش‌های فرهنگی و غنای نوروزی خوانده می‌شود.

در توافقات اجتماعی نقاط مشترک موجود است. این تدابیر موجب می‌شود که اعضای جامعه با یک‌دیگر هم‌پذیری داشته باشند اما در نوروز یکی از ارزش‌های کم‌نظیرش، مشارکت است که در آن ابهامی وجود ندارد. ارزش‌های نوروزی به عنوان یک پُل ارتباطی بین نسل‌های مختلف عمل می‌کند. این‌گونه جشن توسط اجداد ما در گذشته بزرگ داشت شده تا به ما رسیده و منتقل گردیده است که این گسست در استحکام اجتماعی بسیار مؤثر است.

شادی و خوش‌حالی هم‌واره یک نقطه مشترک بین افراد جامعه است. نوروز نیز به عنوان یک روی‌داد فرهنگی، فرصتی است که تمام افراد جامعه را باهم شادی می‌بخشد. نسل‌های قبلی یک جامعه ارزش‌های فرهنگی را به نسل‌های جدید انتقال می‌دهند که دربرگیرنده بازدید از بزرگان، مراسم هفت‌سین، شرکت در بازی سنتی ورزشی، سبزه‌لگد، پهلوانی، بزکشی و جمع‌آوری گل‌لاله از جمله آئین‌هایی است که از طرف کهن‌سالان به جوانان آموزش داده می‌شود و این خود ارتباط میان نسل‌ها را بازگو می‌کند. ارتباطات اجتماعی تأثیرات مثبتی در این نوع مناسبات دارد.



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



امروز، نوروز جشن یک منطقه نیست، می تواند در سرتاسر جهان پهن گردد و گستردگی این گو نه روی دادها، طبیعی بودن جشن نوروز است. کشورهای غربی با وارد شدن پناه جویان که جشن نوروز را به طور رسمی تجلیل می نمایند. این رسوم در ممالک غربی در اصل یک شکوفایی هویتی برای پناه جویان تازه وارد خوانده می شود که مدنیت و فرهنگ شان را به نمایش می گذارند. جشن نوروز تبادل تجارب و عادات را به سمت رشد و توسعه هدایت می کند. (مظهر، ۱۴۰۳: ۵۵-۵۲)

نوروز در افغانستان یکی از جشن های فرهنگی با قدمت طولانی است. همه ساله در نخستین روز ماه حمل از این روز به شکل های مختلف ولی ماهیت یکسان در بیش تر مناطق کشور تجلیل به عمل می آید. بزرگداشت از نوروز تقریباً ماهیت زنانه دارد. برخلاف امور دیگر آن چه قابل دید است مشارکت مردان در آن است. با آن که زنان یکی از ارکان نو انسان مستقل و دارای قدرت نقش آفرینی است اما در جامعه ی ما، نقش او همواره فرودست و درجه دوم محاسبه می شود. فضای مردانه در کشور حضور زنان و تأثیرگذاری آنان را تنگ تر ساخته است. سهم زنان در مشارکت اجتماعی به مراتب از مردان، ضعیف تر است. زندگی اجتماعی در افغانستان به گونه ای طراحی شده است که مردان که در صدر تصمیم گیری ها، در راه اندازی و تجلیل روزها و جشن های فرهنگی دارند و زنان نقش حاشیوی و چه بسا غیرقابل دید.

فقط تجلیل از جشن نوروز که با سرزندگی، شادابی و رویش پیوند دارد بیش تر از این که مردانه باشد زنانه است. اصولاً نوروز در زایش و پویش، در نوسازی و به سازی با زنان شباهت

زیادی دارد. اناهیتا نگارنده چشمه، باران، رویش و زایش در این نوع مراسم، زنان می باشند. بدین لحاظ نوروز برای زنان از اهمیت ویژه برخوردار است. با گذشت سده ها هنوز نوروز به شکل قابل توجهی، روز زنان است. شور و هیجان زنان برای تازگی و راه اندازی امور و انجام آئین های به پیش واز از نوروز نطقه وصل زنان و نووز است. تجلیل از نوروز تنها جشنی است که مردان با کنار گذاشتن تابوهای مردسالاری و جوهر فرمان روابی ثابت شان به زنان این امکان را فراهم می سازند که به زندگی، چهره نو و طراوت بیش تر بیخشند. زنان بطور طبیعی از درخشندگی و سیمای پُرطراوت زندگی لذت می برند. از ای ن فرصت استفاده کرده و نوروز را با شکوه و در هم بستگی کامل با هم جنسان شان تجلیل می کنند که نوروز نقطه عطف هم بستگی زنان نیز می تواند به شمار آید. هرچند بنابر نبود اسناد موثق پژوهشی و اطلاعات دقیق در مورد زنان، خیلی از عناصر مهم و جزئیات تجلیل از نوروز توسط زنان در سراسر کشور پنهان مانده است ولی در ذیل موارد کلی از رسوم و عنعنات که به مناسبات نوروزی برای رفتن به سال جدید در افغانستان توسط زنان حفاظت می شود، بیان می گردد:

خانه تکانی: چند هفته قبل از سال نو، شروع می شود و با فرارسیدن نوروز، به انجام می رسد. در این چنین فعالیت ها از نقش و تأثیرگذاری زنان نمی شود انکار به عمل آورد. آنان تمام وسایل خانه را در صورت داشتن توانایی مالی، تجدید می کردند در غیر آن با شست و شو و تمیزکاری، همه ی اثاثیه منزل، رنگ تازه می بخشیدند. پاکاری پنجره ها و دروازه، دورگردن وسایل زمستانی و تلاش برای زنده کردن گل و گیاه



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

در خانه، همه و همه به دوش زنان است. در بسیاری موارد رنگ مالی خانه‌ها نیز توسط زنان و یا برحسب پیش‌نهاد آنان و پذیرش آن با مردان انجام می‌شود که حکم رنگ مالی را در شهرها دارد. خانه تکانی و شاداب ساختن فضای زندگی به خانه، نفس و روح دل انگیز می‌بخشد و زنان با این کار با اعضای خانواده القا می‌کنند که تازگی و سرزندگی در راه است و به زودی آن‌ها وارد مرحله جدید و فصل جدید از زندگی‌شان خواهند شد.

باغچه‌های خانگی و تهیه خوراکی‌های نوروزی: نویسنده کتاب نظام مادرسالاری، پیشینه‌ی پیوسته‌ای از کار زنان را فراهم ساختن آذوقه می‌داند که زنان با تلاش و تکاپو می‌توانند منابع مختلف از خوراکی‌های متنوع را دریابند که یکی از آن منابع، ریشه‌ها و سبزی‌ها از طریق کندن از زمین و یا با چوب بلند و نوک تیز به دست می‌آید.

کاشت انواع سبزی در خانه‌ها هنوز هم در اکثر نقاط کشور به وسیله زنان مروج است. با این کار با برآورده سازی یکی از نیازهای مهم فامیل، کمک می‌کنند و هم به استقبال از فرآورده‌های خود می‌شتابند.

پوشاک: تهیه پوشاک نو در نوروز یکی از رسوم مهم نوروزی در میان زنان است. آنان به این باور اند: کسانی که در نوروز لباس نو به تن نمایند تا آخر سال البسه نو نصیب‌شان می‌گردد. با توجه به توان اقتصادی‌شان، لباس‌های جدید و رنگارنگ تهیه نموده که رنگ‌شان با گل و گیاه هم‌رنگ باشد و با آراسته‌شان از نوروز به گرمی تمام پذیرایی می‌نمایند. اضافه از لباس‌های جدید، زنان با بهره‌گیری از زیورات و نقش بستن حنا تلاش می‌ورزند و استفاده از خینه را شگون خوش‌بختی و شادابی در نوروز می‌پندارند.

جشن سمنک: سمنک یکی از مشهورترین غذاهای نوروزی است. میله سمنک نیز یکی از زیباترین و قدیمی‌ترین میله‌های نوروزی زنان کشور است. آماده کردن سمنک یک کار رضاکارانه گروهی است که زنان و دختران، داوطلبانه با خوشی و رغبت در کنار هم جمع آمده و در اوج لذت، سمنک را به شیوه خاص می‌سازند. سمنک به واسطه گندمی قبلاً بذر شده در دیگ‌های بزرگ پخته می‌شود که زنان و دختران در حین پخته شدن آن به ساز و سرود خواندن آهنگ‌های فولکلور «سمنک در جوش است» را با صدای بلند زمزمه می‌نمایند، کف می‌زنند، میله سمنک تا نیمه‌های شب ادامه می‌آید. زنان قصه‌های نوروزی حکایت می‌کنند، آهنگ‌های شاد بهاری می‌خوانند و می‌رقصند. این میله عنعنوی آن قدر زنانه است که مردان خانه هم مجبور می‌شوند تا منزل را به قصد دیدار دوستان و اقارب ترک کنند. در پایان ای ن آئین سنتی هریک از زنان اشتراک کننده از سمنک آماده شده تناول کرده و مقداری از آن را به منازل‌شان منتقل می‌کنند.

شب نوروز و خوراکی‌های متنوع: زنان در افغانستان باور دارند که شب نوروز را باید با دست‌پخت‌های لذیذشان از جمله سبزی‌پلو و دیگر خوراکی‌ها رنگین کرد تا باشد در جریان سال، فیض و برکات شامل حال خانواده‌ها گردد و قسمت اعظم خوراکی‌های شب نوروز را سبزی‌های تازه و بهاری محتوا می‌نماید. سبزه نماد رویش و زندگی دوباره است. به همین جهت در سفره‌ی نوروزی، پالک، سیب، سمارق و سبزه‌های تازه می‌آریند تا اعضای خانواده همه سال را در سبزی و سلامتی به سر ببرند و از بلاهای زمینی و آسمانی در امان بمانند.



۱۹

جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



در دسته‌های خورد و کلان به تپه‌ها و جاهای سرسبز رفته و در برپایی سال نو می‌پردازند. سبزه‌لگد بیش‌تر به منظور هواخوری و رفع کدورت و کینه‌های یک‌ساله میان آنان عملی می‌شود. در این ایام، زنان با پوشیدن بهترین و جدیدترین لباس‌ها و با آراستگی کامل نشستی برپا کرده و با شور و نشاط که به غیر از نوروز در سایر اوقات کم‌تر در آن جا دیده می‌شود و روح تازه‌ی طبیعت را معطر می‌نمایند.

دیدار دوستان: یکی از ویژه‌ترین کارهایی که زنان در نوروز انجام می‌دهند، رفتن به خانه‌های حق‌داران و ملاقات‌ها با آن‌ها می‌باشد. به منظور صرف سمنک، هفت میوه و غذاهای نوروزی و فرارسیدن نوروز باصفا، گردهم آمده که در اکثر اوقات، زنان از قبل آن را برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی می‌کنند و به شکل گروهی میله کرده، این‌گونه دورهمی‌ها در فضای باز و سبز و با شوخی‌ها و خنده‌ها، ساعتی خودشان را فارغ از دغدغه‌های روزگار و به شادمانی می‌کشاند

هفت میوه: در میان آئین‌های قشنگ نوروزی، تهیه هفت میوه از خاص‌ترین و زیباترین آنان به شمار می‌رود. این رسم پسندیده نیز توسط زنان به خوبی پاس داشته می‌شود و دور روز قبل از نوروز، زنان هفت نوع میوه خشک را که در اغلب اوقات شامل کشمش، چهارمغز، سنجد، بادام، پسته، سیب و میوه‌های تازه و متناسب به اقتصاد خانواده‌ها و مناطق متفاوت باشد، مهیا ساخته و در روز اول سال نو، زنان خانواده و مهمانان دیگر گردهم می‌ایند و از آن کام‌شان را شیرین می‌نمایند و به همسایه‌ها نیز مقداری قسمت می‌کنند و به این ترتیب از جشن نوروز با توزیع شادی و شیرینی به حرارت استقبال می‌دارند.

سبزه‌لگد: یکی از تفریح‌ها و مصروفیت‌های خیلی سالم زنان و دختران در نوروز، بیرون شدن از منزل به منظور سبزه‌لگد است. در روز نخست نوروز که مردان خانواده مصروف مراسم نوروزی و میله‌های دل‌خواه‌شان می‌باشند زنان و دختران

به این شیوه نوروز را به عنوان تنها جشنی که قسمت‌های بسیار و مهم آن مربوط به زنان و مدیریت زنان به پیش می‌رود، ارج می‌گذارند. (الهام، ۱۴۰۳: ۵۱-۴۹)

این جشن باستانی طبیعت در پهنه سرزمین ما، عمری به درازای هزاران سال دارد و از میان پرده‌های غبارآلود عصر اسطوره به سرزمین روشن گام نهاده است و در این درازنای تاریخ، مقدمش را گرمی می‌دارند. آریایی‌ها در نوروز استراحت نمی‌کردند. به هدف خشنودی اهورمزدا در پی نهال‌شانی، پاکی و صفایی باغ و شاخه‌بری تلاش می‌کردند. نویسنده‌ای نگاشته است: «تا نوروز این مهمان پرنیانی طبیعت با لطف اهدای گُل و سبزه و دامان زردین خویش خوش بیاید و از ما با خاطره خوش به سوی سفرهای برگشت پذیر عزیمت نماید.»

نوروز در تاریخ آریایی و خراسانی هیچ وقت به اندازه چند دهه اخیر قرن چهاردهم تحت فشار حاکمیت افراطی و دموکرات‌های غربی مورد مذمت قرار نگرفته، در خوانش و قرائت نوروز، تاریخ، جغرافیه، دین، اسطوره، انسان، طبیعت و فرهنگ‌های گوناگون منطقه باهم آمیخته‌اند. هنوز هستند افرادی که فرق بین جشن، میله و عید را به درستی تشخیص داده نمی‌توانند. می‌شود گفت که نوروز، عید نیست. عید به مفهوم دینی آن پیوند ناگسستنی با عبادات و نیایش دارد چون جشن نوروز تجلیل از سنت‌های عنعنوی است؛ بنابراین نمی‌توان آن را تحریم، تکفیر و مذمت نمود. در خور ذکر می‌دانم که برگزاری نوروز در زیارت‌گاه‌ها، ویژه‌ای مردم بلخ نبوده؛ بلکه مردم کابل، امام صاحب در کندز، سرپُل و بغلان در افغانستان نیز سال نوشان را در اماکنی که زیارت‌های مشهور در

آن جاها موقعیت دارند با برافراشتن جهنده، تجلیل می‌نمایند.

نوروز در بستر سبز طبیعت و در کنار آب‌شاران خروشنده سرزمین ما به وجود آمده که بلبل هزار داستان، نسیم عطریز و فرش رنگین سبزه و شگوفه، مقدمش را گرمی می‌دارد. نوروز خاطره دیرین سال مردم سرزمین ما، روز انتقال از بدویت و صحراگردی به استقرار مدنیت و تمدن کشاورزی توسط دهقانان و تبار فرهنگ‌پرور تاجیک، خود اساس‌گذار تمدن کشاورزی هستند.

جشن نوروز، شگوفه‌زار و گُل و سبزه را هم سان طبیعت داشته باشد، این مناسبت در محدوده کشور ما عامل تحکیم اتحاد و هم‌پستگی و در گستره سرزمین‌های مجاور عامل وحدت منطقی به شمار می‌رود. نوروز تنها جشن فر و فرخندگی طبیعت و حلول پُرمینت بهار است. مؤرخانی هستند که در مورد نوروز بر اصل برداشت‌های تاریخی‌شان باید سخن بگویند. بازهم عرض این است که این مناسبت، دینی نیست از این رو شایسته نیست برای نوروز، فضیلت یا معایب دینی جست‌وجو کنیم؛ نوروز یک مناسبت اجتماعی است که در آن گُل، گیاه، شگوفه و سبزه به حرکت درمی‌آید و هیچ‌کس نمی‌تواند این جشن طبیعت را برای همیشه تحریم نماید؛ حتا زمانی که از شمشیر متعصبان تازی خون می‌چکید نتوانستند این جشن شکوه‌مند طبیعت را مهار نمایند. نوروز در کنار این هم، خوش‌بیانی و دیعه طبیعت، دشمنان گوناگونی هم دارد و گروهی هستند که درد دینی احساس می‌کنند و هدف‌شان پاس‌داری از مرزهای عقیده در برابر یورش سنت‌های آتش‌پرستان عنوان می‌شود. دسته‌ای



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

با تمام سنن فرهنگی این خطه باستانی سر دشمنی داشته و به بهانه دین با جشن نوروز و پدیده‌های فرهنگی تا سرحد بستن دروازه‌های مکاتب، دانشگاه‌ها و زندانی نمودن زنان در چهاردیواری خانه، لجوجانه اصرار می‌ورزند و هرآن‌چه را که از آن بوی تمدن کهن این سرزمین به مشام برسد با هرنامی می‌کوبند. مسلمانان بی‌خبر از این‌که نوروز به هیچ دینی بستگی ندارد؛ فقط جشن کار و رستاخیز طبیعت است. تخت‌نشینی‌های سلاطین و امرای مسلمان ممکن بعضاً مصادف با روز نوروز بوده باشد. هیچ ربطی به تجلیل از روز نوروز ندارد. با این تبصره، دیده می‌شود که نوروز جشن رستاخیز طبیعت است که نیاکان ما هزاران سال پیش آن را تجلیل می‌کردند و امروز برای مردم ما به یک سنت قدیمی و میراثی مبدل شده و با فرهنگ مردم کشور ما آمیخته است، معنی آن را دارد که نوروز از امر و نهی اهل غرض و مرض فارغ است و برای آمدن به سرزمین بومی خود از کسی روادید (اجازه) ورود نمی‌خواهد و به نوروزستیزان هشدار می‌دهد که با حربه دین به مصاف نوروز از شتاب کار نگیرند که هیچ‌گونه مشروعیت شرعی ندارد. (مرادی، ۱۴۰۳: ۱۳-۱۹)

به شهادت تاریخ، دوره‌های پس از اسلام، شاهان سامانی، غزنوی، مصریان، خلفای عباسی، سلاطین عثمانی، تیموریان و بابریان هند، جشن نوروز را با جلال بسیار برگزار می‌کردند و حتا گرامی می‌داشتند. این روز از طرف دارالخلافه بغداد پذیرفته شده بود و با شکوه تجلیل شده است.

نوروز روز اعتدال بهاری است. پاسداران نوروز طرفدار اعتدال اند و دشمنان آن، سیاه‌اندیشان شب پرست می‌باشند که از دیدن نور و زایش

و احیای مجدد می‌هراسند و ترجیح می‌دهند که مردم را در تاریکی قرار دهند. رسالت کنونی ما این است، بر افرادی که برضد تجلیل از نوروز فتوا می‌دهند و می‌شورند برای آنها تفهیم نماییم که در مدارس بخارا، بلخ، هرات، مرو، نیشاپور، بغداد، شام و مصر، هزاران دانشمندان بودند که با ارج‌گذاری این روز برای هم‌بستگی هرچه بیش‌تر این حوزه تمدنی و فرهنگی تلاش کردند تا راه را برای زندگی برادروار و برابر فراهم سازند.

موضوع محوری و تأخیرناپذیر در دستورکار آگاهان، روشنفکران، شاعران، سیاست‌مداران، نویسندگان و وارثان میراث‌های دیرپای فرهنگی در اوضاع موجود است، حراست از زبان فارسی و تجلیل از نوروز که از اهمیت خاص برخوردار می‌باشد.

چون جشن نوروز مغایریتی با اصول و حقوق انسانی امروز ندارد نباید جسارت تاختن بر آن را به خود داد. تجلیل از نوروز بخشی از هویت بزرگ فارسی‌زبانان در چهار کشور بوده، هم‌چنان جشنی است که جهان به این داشته‌ها افتخار می‌کند. چیزی که در بحث نوروز بسیار ارزنده به حساب می‌آید، نحوه‌ی برخورد نخبگان و اندیش‌مندان کشور با مردم و هم‌چنان حاکمان تندرو آن است و از پیش‌آهنگان مطرح و علمی می‌طلبند بیش از پیش در جهت شناساندن مسأله نوروز و ارزش‌های مربوط به آن میان جامعه سعی کنند تا باشد در سمت‌دهی افکار عامه مردم نقش کلیدی‌شان را در پاس‌داشت از نوروز که یکی از شاه‌کلیدهای است که می‌شود آن را به غرور برگردانید.

نوروز هویتی است که در حال پهن کردن سبزه و شکوهمند خویش در سراسر جهان مدرن می‌باشد. آنانی که قصد ستیز با نوروز دارند در

واقع مخاصمت شانرا با ارزش های تاریخی و تمدنی به نمایش می گذارند. با نوروزستیزان باید با تاب آوری تمام عیار ایستاد و از خودارادیت، ارزش های فرهنگی و تمدنی پاس داری کرد. حامل پایداری ما در حفظ و حراست از نوروز، ناشی می گردد از تغییر در فصل. در نوروز سبزه ها می دمند، طبیعت لباس نو برتن می کند و قدمت نوروز در مقایسه با دیگر آئین ها سه برابر اضافه تر است و از اهمیت تاریخی برخوردار می باشد. ای ن ما استیم که کم ترین برداشتی از داشته ها و ارزش های وزین و گران سنگ تاریخی و هویتی خویش نداریم و این امر بسیار ناامیدکننده و کشنده است. (شهرستانی، ۱۴۰۳: ۱۱-۱۲)

در گذشته ها مردم آسیای میانه دو عید بزرگ داشتند که بنام های عید آفرینش و عید رستاخیز یاد می گردید و بیش تر تاریخ نگاران به این باور اند که نوروز یا جشن نوزایی یا همان جشن رستاخیز به ظهور رسیده است و به شکل امروزی اش از آن تجلیل به عمل می آید. در افغانستان قبل از روز اول سال یعنی نوروز عادت دارند که خانه تکانی نمایند. پیش از نوروز، مردم به تنظیف شهر می پردازند و این گونه برداشت را دارند که تا باشد الی اخیر سال، پاک و مطهر بمانند. در نوروز، پاکی خانه نشانه ی و علامت خیر و برکات تلقی می گردید؛ در صورتی که منازل کسانی که برهم و درهم می بود معنای آن را افاده می داد که خیر و برکات از چنین محلات فرار کرده است. با جامه بدل کردن طبیعت در جشن نوروز، کودکان، نوجوانان، بزرگ سالان زن و مرد لباس نو برتن می کردند. در سال های پسین میله گُل سرخ مردم سراسر وطن را به شهر مزارشریف فرامی خواند. شهر مزار مرکز ولایت بلخ، زادگاه نوروز گُل افروز بود و در این شهر

جشن عنعنوی، برگزار و شهروندان افغانستان در آن اشتراک می کردند. این جشن سنتی برای چهل روز ادامه میافت. مردم غم های شان را به دست فراموشی می سپردند. در جشن نوروز جُز به شادی و سرور طبیعت فراتر از آن نمی اندیشدند. در روز دوم سال، زارعین حاصل کشت و زراعت شان را به نمایش می گذاشتند. از آن روز به نام روز دهقان تجلیل می شد. ورزش بزرگشی یکی از سرگرمی های عنعنوی و پُرطرف دار در میان مردم افغانستان است که در ولایات مختلف تدویر می شود که توجه جدی اقشار گوناگون را به خود جلب می کند.

موضوع دیگری که در ایام نوروز مردم خود را به آن پابند می دانند، تهیه غذاهای ویژه در نوروز می باشد. سفره شب نوروز مملو از سبزه چلو، میوه های خشک و تازه و نوشیدنی ها می باشد. هم چنان رفتن کودکان به طبیعت، دیدن لاله ها و سبزه ها و صدای پرنده ها اطفال را به دوستی، آشنایی و احترام به طبیعت، گُل، گیاه، جانوران و کره خاکی زمین تشویق و ترغیب می نماید. چقدر خوب است که اگر شاعران روشن دل و نویسندگان کوشا این ارزش ها را به زبان ساده و کودکانه در قالب شعر، ترانه و متن های کودکانه بیان کنند تا هم سبب توسعه ابعاد ادبی در زبان گردد و هم کمکی بزرگ به نسل جدید ما یعنی کودکان باشد.

در سابق، شخصیت های مصلح و خیر کمک ها و صدقات را در جشن نوروز جمع آوری می نمودند و برای مردمانی که بی بضاعت بودند توزیع می نمودند. این رسم پسندیده مساعدت و هم یاری در برخی از مناطق کشور تاهنوز به قوت خود موجود است. خلاقیت در وجود کودکان موجب رشد جسمی، اجتماعی، عاطفی و



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



ذهنی‌شان می‌شود. توسط تمرینات ورزشی و بازی‌های تیمی می‌توانیم صفات بارز اطفال را نشانی و کشف کرده و جریان بازی کودکان را به دسته‌های فرمان‌بر، مبارز، مطیع، اجتماعی و منزوی تفکیک نماییم که بازتاب‌دهنده آرزوهای آنان هم‌چنان نشان‌دهنده افسردگی و شاد بودن‌شان را به معرفی می‌گیرد. بازی‌های تیمی در طبیعت و پای‌کوبی در چمن‌زارها/ همه و همه در وجود کودکان، شور، سرور و تحرک ایجاد می‌نماید و حس مثبت اندیشی را در ذهن آنان تداعی می‌دارد و کودکان را به نوروز، باورمند می‌سازد. (اشکانیان، ۱۴۰۳: ۲۰-۲۲)

در فلسفه روابط بین‌الملل مقوله‌ای است که برای اتحاد باید به دنبال الگوهای مشترک و اتحادساز باشیم. این در ظاهر امر یک جمله ساده است اما در حقیقت می‌تواند اساس و بنیاد اتحادها، مذاکرات و مباحث صلح در کل کره خاکی باشد. نوروز را که از دید واژه‌شناسی روز نو می‌گویند، یک نام ترکیبی است و نهایت زیبا و جذاب، دارای تاریخ پُر دامنه. گفته می‌شود شهنشاه بلخی در چنین روزی دستور داد تا هم‌زمان با روی کار آمدن فصل جدید و قد کشیدن سبزه‌ها و گل‌ها در دشت و صحرا و باغ‌ها و هم‌چنین برای فهم و درک درست از سال، جشن نوروز را بنیان نهند و حکم داد تا در این روز که نخستین روزی از ماه حمل می‌باشد مردم، شاد باشند و به عنوان استقبالیه برای آمدن بهار و فصل نو این روز را گرمی دارند و یکی از ویژگی‌های دیگر این جشن، اهمیت سیاسی آن را برمی‌تابد به این مفهوم که نام‌برده در زمینه صنعت‌های مختلف از جمله: زراعت، مال‌داری، آهنگری، معماری و غیره آگاهی داشت و در جهت آموزش و به‌کارگیری

آن صنایع سعی و تلاش زیاد می‌کرده است. جمشید موفق گردید سال‌های متمادی مردمان جغرافیای خود را دور یک فرهنگ و یک زبان مشترک که ایجاد کرده بود، جمع کند و به آن‌ها ای‌گونه زندگی خوش و خرمی را پیش‌کش نماید. طاهریان، صفاریان، غوریان، سامانیان و دیگران کم‌ترین چالشی در امر تجلیل از جشن نوروز ایجاد نکردند برعکس هرکدام به نوبه خویش به عظمت و اهمیت نوروز افزودند. این کشورها هم اکنون از هم جدا هستند. رابطه چندانی باهم ندارند. هرکدام تحت نفوذ سیاسی و فرهنگی قدرت‌های بزرگ منطقوی و جهانی می‌باشند. هستند ممالکی که مانع هم‌گرایی و اتحاد ملت‌های باهم برابر می‌شوند. با وجود آن کشورهای هم‌استند که دورهم جمع می‌گردند و از روحیه وفاق و عشق به فرهنگ مشترک سرشاراند و همان جشن نوروز را نشانه‌ای از هم‌دلی میان اقوام هم‌زبان و کشورهای هم‌نژاد تصور می‌نمایند و مؤثر می‌خوانند. هم‌گرایی باید توسط ممالک و حوزه‌های دور و نزدیک، جشن نوروز ایجاد شود. این امر در بخش‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تبادله‌های اجتماعی کار کرده و به اتحاد عمل برسند. کشورهای عضو نوروز با درک اساسات و تاریخ این حوزه تمدنی و با عشق به نوروز بدون شک می‌توانند وضع افغانستان را بهتر سازند. نوروز پدیده‌ای آینده‌ساز و از ظرفیت بی‌کران برخوردار است و در آن شکی نیست که این جشن معجزه‌گر می‌تواند کاملاً نقش نجات‌بخش را در کشورهای عضو بازی نماید و شرایط منطقه را متحول کند. (ثاقبی داراب، ۱۴۰۳: ۲۶-۲۸)

نظم جهانی هم‌پا با نوروز در حال پویایی است. قدرت‌هایی به ظهور می‌رسند، نظمی را



سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

ایجاد می‌کنند، مدتی ادامه می‌یابند و در فرجام به چالش کشیده می‌شوند. نوزایی و تکامل، قانون‌مندی طبیعت و جهان ماست. شکوفایی و زیبایی بهار و غلبه آن بر سرما، نویددهنده نوروز و الهام‌بخش کار و سازندگی است. پایان قرن بیست به نظام دو قطبی، نقطه پایان گذاشت. در ضرب آهنگ جهان، امروز طنین اقتصاد به گوش می‌رسد. در دهه‌های اخیر، جهان گواه بر تغییرات سیستماتیک است که توجه به نقش اقتصادهای رو به ظهور در آن یک ضرورت جدی پنداشته می‌شود. اقتصاد نوپای این ممالک تا سال ۲۰۵۰ میلادی پنجاه فیصد تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده است. موجودیت جمهوری خلق چین در آسیا این امکان و ظرفیت را ایجاد خواهد کرد که براعظم آسیا به پویاترین منطقه از این منظر تبدیل شود. آسیا اکنون بزرگ‌ترین منطقه جهانی است که هم‌گرایی در آن به وضوح مشاهده می‌گردد. آنچه در این میان به نگاهی عمیق‌تر پرداخته شود، درگیری‌ها و مشکلات خفته‌ای است که بیداری شان در زمان‌های متفاوت منجر به دشواری تحولات منطقی خواهد شد.

کارشناسان رشته روابط بین‌المللی معتقدند که مردمان جهان زمانی می‌توانند دور از تنش‌های مذهبی، قومی و افراطی به رونق شتابزده نایل آیند که دارای چشم‌انداز باستانی فرهنگی باشند و در این راستا می‌شود از جای‌گزین‌های دیگر برای دسترسی به صلح استمداد جست و آن جز نوزوز چیز دیگری بوده نمی‌تواند. آئین‌های کهن نوزوز در تمامی جمهوریهای آسیای مرکزی و ایالت سنگیانک برگزار می‌گردد در تجلیل از جشن نوزوز همه‌ای مسلمانان سهیم هستند و

مراسم آنرا پاس داشته و اجرا می‌کنند. ایجاد زون منطقی یا وابستگی چینی در این طرح به سه پیش فرض متکی است:

وابستگی متقابل،

روابط میان بازی‌گران و کارگزاران؛

روند منطقه‌ای شدن را جاگزین بهتری می‌دانند. به همین منوال نوزوز از ظرفیت احیای نگاه مشترک به زیبایی، با توجه به نشانه‌ها و رسوم هویت سازش برخوردار است که سبک زندگی مشترک را نیز با خود حمل می‌کند. ارتباطات روزافزون جغرافیایی مجازی و به تبعیت از آن رفت و آمدهای تفریحی و تجارتي در سایه نوزوز در نظم نو ظهور جهان چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. (یوسفیان، ۱۴۰۳: ۲۳-۲۵)

داستان‌های معاصر افغانستان نه تنها واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی را منعکس می‌سازد؛ بلکه عمیقاً با تاریخ، فرهنگ و هویت افغانستانی‌ها، رابطه دارد. یکی از موضوعاتی که در داستان‌های فرهنگی و اجتماعی به آن پرداخته می‌شود، نوزوز و جشن از نوزوز می‌باشد. این روی داد خجسته هم‌چنان به عنوان یک ستون استوار برای حفظ و تقویت هویت و فرهنگ مردم شناخته می‌شود. این نوشته مروری است بر روایت توسعه‌ی شخصیت‌ها و حوادث داستانی و تمرکز دارد به پیامدهای فرهنگی، انسانی و معنوی نوزوز. به اضافه این که نوزوز یک جشن سنتی است و می‌تواند نقش بارزی در توسعه‌ی شخصیت‌ها و حفظ فرهنگ و هویت ملی آنها را نیز داشته باشد.

در افغانستان از جشن به عنوان یک فرصت برای فرار از گذشته تاریک و شروع دوباره با امید به آینده توسط شخصیت‌ها در داستان‌ها به تصویر کشیده می‌شود. بطور مثال: در داستان



جهان نوزوز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



سرزمین آتش نوشته‌ای خالد حسینی. جشن نوروز به عنوان نمادی از تجدید حیات و امید در میان بحران و دشواری‌های اجتماعی و سیاسی به روشنی تصویر شده است. در این داستان، شخصیت محوری، عبدالله در میان زخم‌های جنگ و تبعیض مبتنی بر روایت‌های مادر خود در جشن نوروز، امید به زندگی بهتر را مشاهده می‌کند و او را به آن طرف می‌کشاند. از شنیدن داستان عبدالله و خواهر کوچک وی در یکی از منازل روستایی که با صدای مهربان و دلنشین مادرشان حکایت می‌گردد، آنان را به دنیای رنگ‌ها و شادی‌های نوروزی می‌برد و این گونه داستان‌ها برای نوجوانان و جوانان می‌آموزد که تعلق به فرهنگ و هویت و گوش دادن به روایت‌های داستانی عنعنوی امیدشان را به تجدید حیات می‌تواند پویا و زنده سازد.

در زمان هزار برهان برای رفتن از محمد حسین که نمادی از امید و تحول در زندگی افراد افغانستانی موج می‌زند، شخصیت اصلی آن سلیم نام دارد. قصه‌هایی که از پدر مرتبط به جشن‌ها شنیده است، تصمیم می‌گیرد تا به دنبال راهی برای بهبود در زندگی بگردد. جشن‌ها و شنیدن ارزش‌های فرهنگی و سنتی از طریق کهن سالان خانواده مانند چراغی است که در تاریکی‌های زندگی مردم افغانستان، برای شان نقطه نور و امیدی را در میان چالش‌ها و مشکلات ایجاد می‌نماید.

داستان‌ها عمدتاً در افغانستان، سمبول‌هایی از تلاش برای حفظ فرهنگ و هویت مردم افغانستان تلقی می‌شود. نوروز بازتاب حفظ رسوم و آئین‌های قدیمی و اهمیت آن در بیان این موارث برای نسل‌های آینده است. حفظ فرهنگ و هویت می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

احیای رسوم و آئین‌های محلی، نقش و تأثیرگذاری اجتماعی و فرهنگی نوروز، توجه به ارزش‌های فرهنگی؛ نتیجه‌ای که از بررسی داستان‌های معاصر افغانستان با توجه به جشن‌های نوروزی به دست می‌آید، این است که نوروز یک نماد انسانی، معنوی و فرهنگی در زندگی مردم افغانستان بوده و دارای اهمیت فراوان است. از طریق حفظ و گرامی‌داشت، این روی داده‌های سنتی و با فراگیری از تجارب گذشتگان به تقویت و ارزش‌های فرهنگی خود می‌پردازند و از این طریق به جامعه پویا و پرامید تبدیل می‌شوند. نوروز به عنوان یکی از مهم‌ترین جشن‌های فرهنگی، نقش مهمی را ایفا می‌کند و به تقویت شخصیت‌ها و روی داده‌های داستانی کمک می‌رساند. (بهرامیان، ۱۴۰۳: ۶۹-۷۱)

جشن نوروز، کهن‌ترین نشانه‌ای از فرهنگ اسطوره‌ای آریایی است که می‌توان آن را نمودار پارینه‌ترین جشن بشری دانست؛ جشنی که پیام‌آور سازندگی، برابری، هم‌زیستی، شادمانی، سرسبزی و خوش‌بختی می‌باشد. نوروز به مثابه‌ی یک جشن طبیعی نماد مرگ و زندگی هستی است و نمود رستاخیز طبیعت. این جشن باستانی و ماندگار، یک روزگاران پارینه تاکنون همیشه مورد توجه اندیش‌مندان فرهنگ دوست و هویت‌گرا قرار گرفته و هم‌واره در سروده‌ها بازتاب یافته است. کتاب مستقلی که مرتبط به نوروز نوشته شده است به حکیم عمر خیام نسبت داده می‌شود. خیام با نوشتن نوروزنامه، آگاهانه خواسته تا حارس هویت والای فرهنگ نیرومند و تاریخ با افتخار زمان خود باشد. این نوشته بازتاب جشن خجسته نوروزنامه می‌پردازد.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

نوروز یکی از ماندگارترین جشن‌های ملی ملت‌های آریایی به شمار می‌رود که از روزگاران کهن تا حال در نوشته‌ها و هم در سرودهای مردمان این جغرافیا که جاودانه زیسته‌اند، تداوم یافته‌است. جشن نوروز یک آئین ملی و مردمی است که از جانب شاهان کوشانی، اشکانی و ساسانی به شکل شکوه‌مند برپا می‌شد. پس از گسترش دین مبین اسلام در سرزمین آریانی کهن بخشی از رسم‌ها و آئین‌های نیاکان ما با نیرومندی ادامه یافتند و دو عامل در آن نقش برانده‌ای داشت:

آزادی‌هایی که زردشتیان در برپا داشتن مراسم عبادی‌شان به نمایش می‌گذاشتند، موجب می‌گردید که حتی مسلمانان نیز در آن مراسم با آن‌ها مشارکت ورزند؛

نفوذ فرهنگی آریایی‌های مسلمان بر خلفای اموی و عباسی به ویژه در عهد برمکیان بلخ، عامل برپایی جشن‌های باشکوه نوروزی بود.

در حاکمیت دودمان‌های سلاطین سامانی، غزنوی، سلجوقی، غوری، تیموری و کورکانیان هند، راه و رسم نیاکان ما با شوکت مجلل برگزار می‌شد و به باور عزیز آریانفر، بزرگ‌داشت از نوروز روی سه باور استوار بود: باور تاریخی، دینی و مردمی که هر یک روایت مختص خود را داشتند.

دکتر عبدالاحمد جاوید مرتبط به جشن نوروز نگاشته‌است: چون نوروز، عمری به درازای عمر اقوام آریایی دارد و ریشه در تاریخ و فرهنگ ما. از آن لحاظ بسیاری از روی داده‌های جالب تاریخی و اساطیری به آن مرتبط است. خداوند آدم را در این روز آفرید. در این روز کیومرث به پادشاهی رسید. در همین روز نیشکر به دست جمشید شکسته شد. زردشت در سی سالگی

در همین روز دین خود را آشکار کرد. در همین روز به حضرت موسی (ع) وحی آمد. در همین روز حضرت سلیمان انگشتر خود را بعد از چهل سال بازیافت. در همین روز خلقت عالم پایان یافت. این روایات نه تنها نوروز را عزیز کرد؛ بل به بقا و دوام آن نیز افزود. قبل از نوشتن نوروزنامه به وسیله حکیم عمر خیام، آثار دیگری نیز به رشته تحریر درآمده‌است اما هیچ‌کدام به اندازه نوروزنامه خیام گسترده، روشن، سلیس و زیبا به جشن نوروز نپرداخته‌اند.

مقاله‌ی خیام بازتابی از جشن پارینه نوروز در نوروزنامه خیام است که از این دریچه، نوروزنامه را به معرفی گرفته و خیام در پایداری هویت، فرهنگ و تاریخ خود به زیبایی تمام آن را تصویر کرده‌است. بن‌مایه ارزشی نوروز در یک نگاه برای نسل‌های امروز و فردای کشور چنین فشرده می‌گردد:

چون همه شهروندان کشور جدا از وابستگی‌های قومی، تباری، زبانی، مذهبی و سمتی، نوروز را جشن می‌گیرند به همین دلیل این آئین خجسته به یکی از سمبول‌های وحدت و یک‌پارچگی ملت‌های ما تبدیل گشته‌است. بهروز پویا بن‌مایه ارزشی جشن نوروز را کم از کم به چهار گوهر مرتبط می‌داند:

گوهر ستایش شادی،
پاس داشت طبیعت،
نیکوداشت نیاکان؛
دل بستگی به نوشدن.

نوروز جشنی است که درازای هستی پیشینه دارد و در دل زمانه‌ها جاری‌ست. نوروز نماد رست‌گاری، رهایی و پیروزی است. پیروزی نو بر کهنه. نور بر تاریکی و باروری و پویندگی بر سردی و کرختی. جشن باستانی نوروز پیوند



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



ژرف با زندگی و طبیعت دارد که نه تنها انسان را بلکه همه‌ی جانواران و گیاهان را به جنبش و تپش و شکوفایی وامیدارد. از دیگر ارزش‌های ماندگاری نوروز، جاودانگی آن است که دربرگیرنده نهال‌شانی، آتش‌افروزی، خانه‌تکانی، پهن کردن سفره نوروزی، پختن خوراکی‌های نوروزی، مسابقه‌های ورزشی و گردش در فضای باز و سبز.

پژوهش در میراث‌های فرهنگی این سرزمین از آن جهت بارز است که فهم ما را در شناخت پیشینیان ما افزایش می‌دهد و شیوه زندگی فردی و اجتماعی آریانای باستان را به نسل‌های کنونی یادآور می‌شود. از شهروند مسوول می‌طلبد که از فرهنگ شکوه‌مند و گشن بیخ خود پاس‌داری کند و با پویایی و حوصله‌مندی در برابر تجاوز بیگانگان مقاومت کرده، سر تسلیم فرود نیاورد. نوروز خوش‌آئین این شه‌کار زیبای آفرینش، پیام‌آور کوشش و تلاش، شادی و لبخند، آراستگی و پیراستگی و نیک‌اندیشی بوده و از ما می‌خواهد که با طراوت‌یابی جهان، دل و جان خود را طراوت بخشیم. دشمنی و کینه‌ها را در وجود خویش شست‌وشو دهیم. پیرامون جشن نوروز از منظر دینی در کشور، دو دیدگاه موجود است:

دیدگاه تحریم نوروز؛

دیدگاه جواز نوروز.

در کل نوروز یکی از موارث فرهنگی و تمدنی بشریت، نماد ماندگاری و پویایی مردم آریایی در امتداد تاریخ، رستاخیز طبیعت، جشن دهقان، میزان تساوی شب و روز، سرآغاز فصل کار و کوشش و ده‌ها مناسبت فرخنده تاریخی فرهنگی بوده است. به باور داکتر داوود مرادیان، نوروز به انبوه از برداشت‌هایی که از آن می‌شود

مانند دایره‌المعارفی است که در هر برگ آن می‌توان مفاهیم متباینی از باورها و مناسبت‌ها را به نمایش نشست و به خوانش گرفت.

بر وفق دیدگاه صادق هدایت، نفوذ فکر، آهنگ دل فریب، نظر موشگاف، وسعت قریحه، زیبایی بیان، صحت، منطق، سرشاری تشبیهات، ساده و بی‌حشو و مخصوصاً فلسفه و طرز فکر خیام، مقام ارج‌مند و جداگانه‌ای برای او احراز می‌کند.

نوروزنامه اثری است به پارسی که خیام در آن علت پیدایش جشن نوروز، واضع آن، آداب شاهان آریایی را در آن شرح داده است. هم‌چنان از شاهان اساطیری و آئین جهان‌داری و رسوم شاهی‌شان مطالبی آورده است. در این رساله مسایل گوناگون دیگر هم به مناسبت مذکور اتفاق افتاده و یادآوری نموده است.

هدایت باور دارد که نوروزنامه به فارسی ساده و سبک بی‌مانندی نوشته شده و نثر ادبی آن یکی از بهترین و سلیس‌ترین نمونه‌های نثر فارسی است و ساختمان جملات آن خیلی نزدیک به پهلوی می‌باشد و سایر آثاری که در این مرحله از تاریخ تحریر یافته با نوروزنامه خیام قابل مقایسه نمی‌باشد. عمر خیام نماینده‌ی ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان ناله و شور یک آریایی بزرگ و قدیم است. روش نگارش اثر خیام مبتنی بر سبک عمومی نویسندگان اواخر سده پنجم است به همین سبب انشای آن روان، ساده و خالی از تکلف است. این نوروزنامه دارای ابواب، فصول و فهرست نیست و این خود بیان‌گر آن است که خیام با شتاب بدون دقت به تهیه و مقدمات آن پرداخته است که با آن هم استاد بهار نوروزنامه را بسیار شیرین توصیف کرده است. پیدایش نوروزنامه هم



یک امر ناگهانی و جالب است که به نوشته‌ی مجتبی مینوی، از احسن تصادف در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در ضمن مجموعه رسایلی که به کتاب‌خانه برلین منتقل می‌شد یکی از آن، نوروزنامه بود.

دو نسخه‌ی نوروزنامه خیام موجود است. یک نسخه آن در لندن و نسخه دیگر آن در برلین. نوروزنامه مطبوع را که مینوی تصحیح کرده است از روی سبک انشا ظاهر می‌گردد که سردستی و صریح نگارش یافته است. نقص‌های عبارتی و پاره‌ای از غلطی‌های تاریخی و ادبی در آن مشاهده می‌شود که بدون صرف وقت و مطالعه و مراجعه فقط به حافظه و مساعدت خیال به طور قلم‌انداز برای هدفی نوشته و به شاه هم‌روزگارش اهدا کرده است.

نوروزنامه در نیشاپور به رشته تحریر آورده شده، با تکرار آئین جهان‌داری شاهان کهن راستوده است. اگرچه در دیباچه نوروزنامه درج است که بالآخر خواهش دوستش به رشته تحریر درآمده است اما در حقیقت مخاطبش شاه است. خیام آرزو داشت شاهان سلجوقی را به عظمت جشن نوروز آگاهی بخشد. در سراسر کتاب، شاهان را به دادگری و بی‌آزاری که لازمه آسایش مردم است، تشویق می‌کند. بزرگ‌ترین فضیلت انسانی، شجاعت را برمی‌شمارد. قدرت و عظمت را دوست داشتنی می‌خواند. شایقان مطالعه را به خواندن و نوشتن فرامی‌خواند. لازم است که تأکید گردد، نوروزنامه ضرورت به توصیف تحلیلی، پویش و واکاوی دارد.

در دیباچه نوروزنامه خیام پس از ستایش خداوند (ج) و درود بر پیامبر موجب و یا سبب تألیف کتاب بیان شده است. سپاس و ستایش من‌خدایی را که آفریدگار جهان است و دارنده

زمین و زمان است و روزی ده جانوران است و داننده آشکار و نهان است. درود بر پیامبر او، از آدم (ص) تا پیغمبر عربی محمد مصطفی (ص) اصحاب و برگزیدگان او.

خیام اذعان می‌دارد که دوستی بر من حق صحبت داشت و در نیک عهدی یگانه بود. از من التماس کرد که سبب نهادن نوروز چه بوده است؟ خواهش او را مبذول داشتم و این مختصر جمع کرده آمد به توفیق خدای بی‌همتا! ...خیام

در آغاز نوروزنامه اندر باب نوروز آمده است و واضح نوروز به معرفی گرفته شده است، به سیرت شاهان پرداخته شده و از برگزاری مراسم و آئین‌های دیگر که در زمام‌داری شاهان در مقاطع مختلف تاریخ به وقوع پیوسته تذکر رفته است. روز اول سال، نوروز خوانده شده، جمشید و کیومرث را اکثراً مؤرخان عربی و تورانی واضح جشن باستانی نوروز می‌خوانند. خیام پایان فصل چهارم سال را روز نو و آن را به نوزایی عالم نسبت می‌دهد و اصرار بر آن دارد هرکی در روز نوروز جشن کند و آن را به خرمی سپری نماید تا نوروز دیگر عمر او در شادی و خرمی گذرد و این مهم را تجربه و حکمت برای پادشاهان کرده است. در ادامه این بخش، خیام سال را بر دوازده ماه، هر ماه را به سی روز و هر هفت روز را هفته نامیده، در زمام‌داری و حکم‌رانی سلاطین، آهنگری، درودگری و بافندگی عرض اندام نمود و انگبین از زنبور و ابریشم از پيله بیرون شد و پشم بیافت. آدمیان از مجاری عقل و تجربه روزگار بدان جا رسیدند که جواهر از معادن بیرون آورند و از زر و زیور وسایل و ابزاری ساختند که مورد استفاده در تاج و تخت بود و از آن طوق و انگشتر، مشک، انبر، کافور، زعفران



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



و عود و غیره به دست آوردند. پس در این روز که از آن تذکر رفت، نوروزش نام نهادند و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شد آن روز را جشن کنند.

خیام شاهان پیشین را با سلاطین پسین مقایسه کرده، برتری های شاهان آریایی را چنین برمی شمرد:

در همه دوران مهمان نواز بودند و خوان شان مملو، نیکو و باز بود،

در ساختمان شهرها، رباطها با جدیت می پرداختند،

به آموزش، دانش و حکمت روز کوشش می کردند،

بسیار جوان مرد و سخاوت پیشه بودند،

در شهرها، جواسیس ماهر می گماشتند تا مردم در آسایش و امنیت به سر برند،

قلب مهربان داشتند؛

فقط سه دسته از مجرمان را به شرح زیر، مجازات می کردند:

ناسزاگویان یزدان،

متمردین از دستورات امرا؛

افرادی که راز نظام را افشا کرده باشد مستحق عفو قرار نمی گرفتند.

پس از پیش کش هدیه ها، موبد و موبدان، شاه با سخن رانی ستایشی و نیایش گونه می نمود. عمر

خیام این گونه موعظه ها را آفرین به موبد و موبدان می خواند و با پایان آن آنان نیز هدایای شان را با

ظرافت ویژه تقدیم شاه می کردند تا که برای شان نوروز مبارک گردد و خرمی و آبادی جهان در این

چیزهاست که پیش ملک آوردندی. شاه بعداً به بحث های جداگانه می پرداخت و هرکدام را به

توصیف و تحلیل گرفته، زر را قوت قلب، شادی را بخش دل و روشن کننده چشم، افزایش

عیش وصف می کرد. انگشتی را زیب و شایسته بزرگان خوانده آن را نماد عظمت، مروت، رأی

قوی و عزم درست برمی شمرد. مرتبط به انگشتی آمده است: انگشت بزرگان بی انگشتی چون

نوریست بی علم. از دو نوع انگشتی شاهان شخصاً سود می بردند. یکی یاقوت و دیگرش

فیروزه بود و نخستین کسی که سلاح ساخت و همه سلاح با حشمت است و بایسته. زیرکان

(دانایان) گفته اند که جهان بدون آهن چون مرد جوانی است بی ذکر. شمشیر و تنوع آن در

حاکمیت جمشید به چهارده نوع می رسید و بنام های یمانی، هندی، قلعی و مصری و غیره

مسمما بود. از فواید و قسمت های تیر و کمان نیز سخن رفته است. مشق و تمرین شنا و تیراندازی

در گذشته های اسلام مروج بود. در بخش مشروب، خیام از گونه های شراب تلخ، ریحانی،

ممروق، خرمايي و مویزی هیچ چیزی نافع تر از شراب نیست. شراب انگور تلخ و صاف و

خاصیتش آن است که دل را روشن می گرداند و مرد بزدل را جسور و دلاور جلوه می دهد.

در برآورده شدن نیات در نوروزنامه خوانده می شود: حاجت خویش را از نیکو رویان نخواهید

و هرکس از روی شطارت مر روی نیکو را صفت کرده اند و لقبی نهاده، گروهی میدان عشق

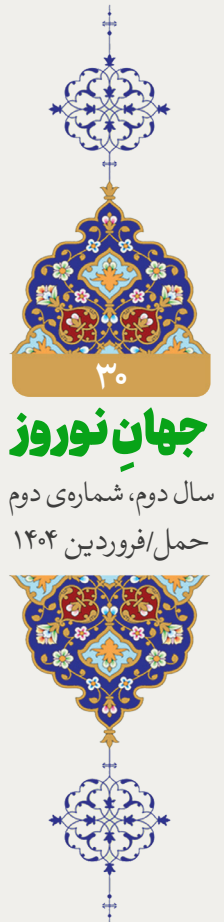
نهاده اند و گروهی صحرای شادی و روضه مهر و پیرایه آفرینش و نشانه ای از بهشت نیز گفته اند.

خیام اندیشه های فلسفی و نگاه حکیمانه خود را با عبارات های ساده و در پوشش رباعی

گنجانیده است. رباعیات اصیل عمر خیام بین ۱۶، ۳۶ و ۶۶ انگاشته اند. هرچند صدها

رباعی به نام او در کتابها و گزینه ها درج است و بعضاً رباعیات خیام را به دیگران نیز نسبت

می دهند. در جمع بندی می شود گفت که نوروز



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

آغاز شادابی و سرزندگی است و هنگام رستن‌ها و شگفتن‌ها و روزگار جوشش‌ها و جنبش‌ها از زمانه‌های دور مورد ستایش و بزرگ‌داشت آریایی‌ها بوده است.

جشن نوروز با زتاب‌گر پیشینه تاریخی به سان درفش سیاسی، فرهنگ و اندیشه آریایی، کارایی و چهره‌نمایی داشته است. این جنبش گنجینه‌ای بی‌کران از اقیانوس هنر و دانش آریایی است و به راستی مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و آموزه‌های فرهنگ، تمدن، تاریخ و آئین سرزمین ما را به نمایش می‌گذارد. از سیمای تاریخی نوروز چنین برمیآید که این جنبش ما، خاطره‌ها و یادواره‌های زندگانی بشر را در پیوند با هستی در دوره‌های گوناگون تاریخ انعکاس داده است. جشن نوروز یک تجلیل طبیعی و مردمی بوده و هیچ‌گونه پیوند مذهبی و دینی نداشته و ندارد. اگر نشانه‌هایی از مذاهب و دین در آن دیده شود جلوه‌هایی از رسم‌ها و آئین‌هایی است که پیش از سده‌ها به نوروز برجسپ خورده است. (کریمی، ۱۴۰۳: ۲۹-۴۲)

برآمدها

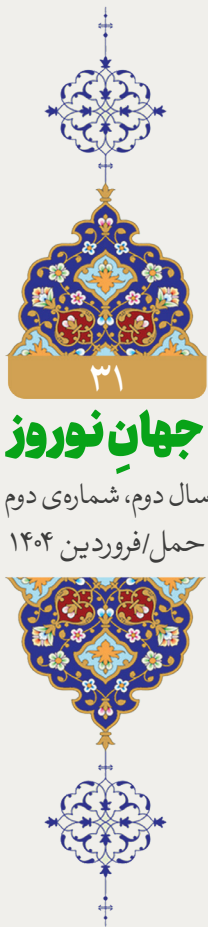
نوروز، رُخ‌دادی است که پیام روشن به بشریت به ویژه به مردمان جغرافیای فرهنگی نوروز دارد. همین دلیل ماندگاری و پابرجایی نوروز شده است. تلاش می‌شود که به چیستی نوروز، پیام و نقش آن در زندگی بشر به ویژه افغانستان و کشورهای جغرافیای نوروز به تحلیل و ارزیابی گرفته شود. برای درک، فهم و شناخت بهتر از نوروز، دریافت معلومات در پیوند و پیرامون آن، پرسش‌های موردی مطرح و با پاسخ‌های روشن به این مهم می‌رسیم. ویژگی و اثربخشی نوروز را با طرح پرسش‌های موردی برحسب زیر می‌توان برجسته کرد:

نوروز چیست، پیشینه و جغرافیای نوروز کجاست؟

در پاسخ می‌شود گفت که پیش از همه، نوروز روز آغاز سال و فصل بهار و هدیه طبیعت است. طبیعت که با لبخند نوروزی خود پیام زندگی را به جهان ارمغان دارد. انسان جز طبیعت و در دامان آن زاده شده و پرورش یافته است و از آغاز خلقت با طبیعت سرستیز داشته از گردش روزگار راز زندگی و قوانین طبیعت را آموخته و راه‌های مهار آن را دریافته و خود را با آن هماهنگ ساخته است.

چنان‌که با گردش خورشید و گذر زمان، روزها، فصول، سال، سردی و گرمی را شناخته و در شمارش روز و شبش پرداخته و دریافته که ستارگان، ثابت‌اند و سیاره‌ها چه تأثیری بر طبیعت دارند. موسم بهار را با شادمانی، جشن، سرور و سرود آغاز کرده و خزان و زمستان را با امید فرارسیدن بهار چشم به راه نشسته است. باشندگان این جغرافیا که گهواره تمدنش نام نهاده‌اند از همان آغاز با زمزمه‌های طبیعت هم‌آواز بوده و نکته‌های درشت آن را یافته‌اند که جز افتخارات این سرزمین تمدن‌ساز بوده و می‌باشد.

همین‌گونه نوروز جشن باستانی، مهم‌ترین میراث فرهنگی گذشتگان ما، پیونددهنده امروز با دیروز و گذشته‌های دور بستگی دارد و در یک بستر فرهنگی مشترک در نهایت، نوروز میراث آریایی‌های کهن و جشن طبیعت است. نوروزباوران به پیشینه جغرافیایی آئین نوروزی آگاهی دارند که از هزاران سال قبل مردمانی این جشن را تجلیل می‌کردند که امروز دارای مرزهای سیاسی هستند نظیر افغانستان، تاجیکستان، اوزبیکستان، ایران، ترکمنستان، آذربایجان، قرغیزستان و چین.



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

یکی از درست‌اندیشی و نکته‌سنجی‌های مردم ما همانا آفرینش و برپایی آئین نوروزی است که به دقت و ژرف‌اندیشی این مردمان شهادت می‌دهد.

هدف از برپایی جشن نوروز در چیست؟

پاسخ، ساده است. با این کار می‌شود خود را به گذشته‌های دور و گذشته‌های دور را با امروزش پیوند زد. در نتیجه هویت فرهنگی و تمدنی خویش را در آن می‌توان دریافت کرد. به سخن دیگر: با تجلیل از نوروز، دست در دست نوروز آریایی به دوران اسطوره می‌روند. عظمت و گستردگی آن را به چشم سر مشاهده کرده، قادر می‌شوند پله به پله به روزگار کنونی پاگذارند و ای جشن شکوه‌مند را از دید بگذرانند.

پیام امروز بشریت به جغرافیای نوروز

هرچیزی را هدفی و پیامی ست. برپایی نوروز، هدف روشن و پیام ارزش‌مندی برای هر انسان دارد. نوروز به عنوان میراث فرهنگی و تاریخی دارای نقش پیام‌آور، ماندگاری و پویاپذیری و برانگیزگی در زندگی نوروزباوران و نوروزپسندان دارد که مهم‌ترین آن را می‌توان چنین برشمرد:

پیام فرهنگی نوروز در اوضاع موجود، پیام نوروزی در فرهنگ و دربرگیرنده‌ی مفاهیم عام بوده و بخش‌های گوناگون زندگی را پوشش می‌دهد که شامل زندگی، کشاورزی، هنر، ورزش، آسایش، گردش، سیاحت، صنعت، بازرگانی، رسوم، باورها و سنت‌ها می‌باشد.

پیام دوستی بیان‌گر دوستی و نگه‌داری از محیط زیست، فشرده می‌گردد که یکی از اهداف کلان بوده که استراتژی پایدار را تشکیل می‌دهد و بیانگر انعطاف‌پذیری، بهبودپذیری و تاب‌آوری را دربر دارد. در بخش کشاورزی، به زارعان پیام

می‌دهد که خود را برای شخم زدن زمین، کاشتن تخم، نهال‌شاندن، پاکاری جوی، بند، نهر، کاریز و چشمه‌ها آماده سازند و سهم‌شان را در انسجام این امور به انجام رسانند. نوروز از ارباب هنر و هنرمند می‌طلبد که خویش را با طبیعت هماهنگ سازند و نوروزی را زمزمه کنند و به خوانش آواز و سرودن ساز و برپایی سرور و سرود، شادی بیافرینند. در بخش ورزش، گردش‌گری و آسایش، مردم را به ورزش که نقش مهم در تندرستی دارد برمی‌انگیزد. همین گونه توده‌ها را به سرگرمی‌ها و تفریح‌های دیگر چون: سیاحت و گردش‌گری تشویق می‌نماید که اهمیت بزرگ در سلامتی روانی و اقتصادی مردم را در کشورها داراست.

در بخش اجتماعی: بیش‌تر سرگرمی‌های اجتماعی نوروزی، تیمی و اجتماعی است که به هم‌بستگی و هم‌نوایی، هم‌زیستی در فضای مسالمت‌آمیز بشارت می‌دهد و در اوضاع خوشی یا نشاط و نوآوری‌های عصری به ظهور می‌رسد که در آن جغرافیا، امنیت مستقر باشد. هم‌کاری‌های دوجانبه و چندین‌جانبه نیز مهر تأیید به فراگیری و گستردگی آن می‌باشد.

نقش‌انگیزی انسان برای تحرک و هماهنگ شدن با طبیعت؟

این نقش نوروز را امروز بشر در مدیریت راه‌بردی در زمینه‌های طرح دیدگاه‌ها، پیشینی‌ها، برنامه‌ریزی‌های هدف‌مند به شناخت و استفاده درست و کارا از وقت، با ارزش‌ترین مؤلفه‌ها در زندگی وانمود می‌دارند.

نقش نوروز در توسعه‌ی اقتصادی حوزه‌ی فرهنگی؟

مروری بر نقش نوروز در توسعه‌ی اقتصادی ما را به این نتایج می‌رساند که اقتصاد دربرگیرنده

بخش‌های گوناگون از جمله کشاورزی، صنعت، تجارت، ورزش، محیط زیست، گردش‌گری و بهداشت می‌باشد که بی‌گمان، نوروز نقش اثرگذار را در همه‌ای این بخش‌ها در توسعه‌ی صنعت، کشاورزی و خدمات تجارت چون حمل و نقل و هوانوردی و صنعت گردش‌گری و فرهنگی دارد.

آمدگی مردم کشور و مردمان حوزه‌ی نوروزی در آستانه برگزاری نوروز و تجلیل از جشن تمدنی، تقاضا و ضرورت جدی به خریداری میوه‌های خشک و تازه، گوشت، ماهی، سبزی‌ها، شیرینی باب، جلبی، کلچه، هفت میوه و سمنک، نان، پوشاک سنتی و جشنی، تفریح، سفر و گردش در محلات زیست در شهرها، ولایت‌ها و میان ولایت‌ها و بیرون از کشور را افزایش می‌دهد.

فعالیت‌های اقتصادی عامل جوش و خروش مردم، افزایش کار و درآمد، ایجاد میادین سپورتی، بهبود ورزش و تندرستی و صحت هم‌چنین پاک‌ی و سرسبزی و بهبود محیط زیست می‌گردد. آفرینش‌های فرهنگی در کل فضای مناسب آرامش، امنیت جسمی، روانی، صمیمیت، دوستی، هم‌بستگی، نزدیکی هم‌گرایی مردمان را می‌طلبد.

نقش اثربخش اقتصادی نوروز را در آمدگی دهقانان و مال‌داران در حین قلبه، کشت، پرورش و نسل‌گیری فرآورده‌های حیوانی، لبنی و سرسبزی چراگاه‌ها به خوبی می‌توان دید. فعالیت‌های اقتصادی نقش عمده و سازنده خود را نه تنها به رشد و توسعه کشورها ایفا می‌دارد در ضمن سهم شایسته‌اش را در مبارزه علیه تغییر اقلیم و توسعه پایدار ادا خواهد کرد. کشور تاجیکستان با برگزاری شکوه‌مند جشن نوروز و تدارک ارایه و جذب گردش‌گران داخلی و

خارجی نه تنها به میزان بالای درآمد دست‌رسی یافته‌است و از این طریق صنعت سیاحت و گردش‌گری را قادر ساخته‌است که آفرینش‌های فرهنگی شان را به جهانیان معرفی نمایند.

با دریغ فراوان در حاکمیت دیفکتوی طالبان از برپایی جشن نوروز جلوگیری به عمل می‌آید. کشور و مردم مقیم در صفحات شمال و شمال شرق که به بهانه نوروز برای خود از آفریده‌های بومی و محلی، یک لقمه نان حلال تدارک می‌کردند و در بازارها و بازارچه‌های مرزی محصولات شان را به فروش می‌رساندند از این همه مزایا محروم گردیدند.

دلایل سخت جانی نوروز در چیست؟

پاسخ، روشن است. پیوند با طبیعت از دلایل ماندگاری و پابرجایی نوروز می‌تواند باشد؛ بنابراین رسالت نسل امروز است که نه تنها ارزش نوروز را بداند و به آن ببالد که در نگه‌داری آن با پویایی هرچه بیش‌تر بکوشد. آن را بروز دهند و بازتولید کنند و بحیث ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، ماندگار و پاس‌دار، پایدار بسازند و در برابر تبلیغات خصمانه و فرهنگ‌ستیزانه دشمنان نوروز با قامت راست و پایدار باستند.

نوروز به عنوان پیونددهنده زندگی با طبیعت، توصیف شده‌است و مجامع بین‌المللی از کشورهای عضو نوروز خواستار برنامه‌ریزی در راستای پاس‌داری از نوروز گردیده‌اند. این‌گونه تصامیم و مصوبات، دست آوز بسیار قوی در سطح جهانی برای جاودانگی و ماندگاری این فرهنگ پسندیده نیز می‌تواند باشد. البته کارهای پژوهشی و بازنگری و بازتولیدی و بروزساختن‌ای ن میراث‌ستگ، وظیفه کشورهای حوزه نوروز در سطح ملی و منطقوی، شرط جدی و اساسی محاسبه می‌شود. (رضایی، ۱۴۰۳: ۴۵-۴۸)



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



برآیند

هویت‌زدایی به اشکال مختلف آن در نوروز ما را از نزدیک شدن و پیوندهای مشترک محروم می‌گرداند و آئین نوروزی با فراگیری از آموزه‌های طبیعت، ما را به سمت پذیرش و تنوع فرامی‌خواند تا بتوانیم از این طریق زیست باهمی و زندگی مسالمت‌آمیز دست‌رسی یابیم. تسریع روند ملت شدن ضرورت به زیست باهمی دارد. دشمنی با نوروز راه را برای رسیدن به آن می‌بندد و بر دهل تداوم جنگ و خشونت بیش از پیش می‌کوبد.

هرگونه مراسم و مناسبتی که متعلق به مردمان در یک محدوده جغرافیایی است حاوی پیام‌های مهم و درس‌های بزرگ می‌باشد که همه‌ساله این مناسبت فرهنگی را کشورهای متعدد جهان با برپایی جشن‌ها تجلیل می‌نمایند. در حاکمیت دیفکتو، وضعیت خفقان‌آوری بر کشور مسلط شده است و دشمنی علیه تمام ارزش‌های انسانی از جمله حق، عدالت و آزادی را با شمشیر، تیر و تفنگ هدف قرار می‌دهند و قد راست در برابر تجلیل از این نوروز خجسته جلوگیری و مقاومت می‌نمایند. (سیحون، ۱۴۰۳: ۷-۱۰)

نظام سرمایه و رقابت‌های جهانی شدن پول و اقتدار سیاسی به زبان و فرهنگ به ویژه در یک و نیم سده اخیر از جمع دلایل زبان‌ستیزی و نوروزستیزی بوده‌اند و این جشن نوروز نیز همانند زبان فارسی زیان‌های فراوان دیده و آسیب‌هایی را متحمل شده است. موضوع تجلیل از نوروز را در افغانستان نیروهای متحجر غیرشرعی خوانده و غیررسمی پنداشته‌اند و در تلاش‌اند که شور نوروزخواهی و ذوق استقبال از پدیده‌ی باشکوه طبیعی را در جامعه نابود

کنند و از بین ببرند. با آن‌هم قانون‌مندی تکامل جوامع مسلمان حکم می‌نماید که فصل‌های سیال، سال‌ها یک امر طبیعی است و باید اتفاق بیفتد. از آن‌جایی که بیداری در تمامی لایه‌های اجتماعی به ویژه در نسل جوان اتفاق افتاده است و مطمئینم در حوزه این بیداری یخ‌های منجمدشده‌ی زمستانی ذوب خواهند شد. قیام طبیعت و برگشت شادی نوروز را در خود نظاره خواهد کرد و این کشور با رنج جنگ، وداع خواهد گفت و به سوی روشنایی گام به جلو خواهد برداشت. (سخن‌ناشر، ۱۴۰۳: ۱-۶)

سرچشمه‌ها

اشکانیان، ارنواز. (۱۴۰۳) نوروز در جامعه‌ی کودکان، سال‌نامه‌ی جهان نوروز، شماره‌ی نخست، سال نخست، استانبول: نشر خانه مولانا.

الهام، خجسته. (۱۴۰۳) نوروز در جامعه‌ی زنان؛ نقش و جای‌گاه زنان در تجلیل از نوروز در افغانستان، سال‌نامه جهان نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

باختری، واصف. (۱۴۰۳) جشن جهانی نوروز خجسته باد! سال‌نامه جهان نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا

بهرامیان، خدیجه. (۱۴۰۳) نوروز در داستان‌های معاصر- بازتاب فرهنگی و اجتماعی نوروز در آثار ادبی ما- سال‌نامه جهان نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا

ثاقبی داراب، اسحاق. (۱۴۰۳) نقش نجات‌بخش نوروز در کشورهای حوزه‌ی نوروز، سال‌نامه جهان نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

رضایی، دست‌گیر. (۱۴۰۳) نقش نوروز در زندگی اقتصادی افغانستان و کشورهای حوزه فرهنگی



سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

جهان نوروز



نوروز، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

سخن ناشر. (۱۴۰۳) مژده دهید باغ را بوی بهار می‌رسد، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

سیحون، سمیع الله. (۱۴۰۳) اعتزال نوروز در سایه ابتذال تحجر طالبانی، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا. شهرستانی، زهرا. (۱۴۰۳) نوروزستیزی یا حذف هویت؟ سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

کریمی، محمد فهیم. (۱۴۰۳) بازتاب نوروز در نوروزنامه حکیم عمر خیام، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

مرادی، صاحب نظر. (۱۴۰۳) نوروز در کج‌راهه پندارهای ناهم‌وار، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

مظهر، ظهور. (۱۴۰۳) نوروز: پراکنده‌ترین دانه‌های امید و شروع مجدد، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

مهرین، نصیر. (۱۴۰۳) نقش نوروز در فرهنگ متحول امروزی، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

مینه‌یار، مسعوده. (۱۴۰۳) رابطه جشن نوروز و روان انسان؛ آیا نوروز و بهار در ذهن انسان شادی می‌آفریند؟ سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

نورزی بلخی، ارشاد. (۱۴۰۳) اسطوره طبیعت و نوروز، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

یوسفی، هجران. (۱۴۰۳) ما و جشن نوروز (نگاهی به بخشی از آداب و رسوم نوروزی)، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.

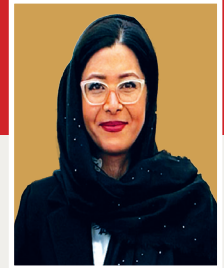
یوسفیان، آنا. (۱۴۰۳) نوروز نو ظهورها، سال نامه جهانِ نوروز، شماره نخست، سال نخست، نشر خانه مولانا.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





دکتر انایوسفیان
نویسنده و پژوهش‌گر روابط بین‌الملل

نوروز، نمایش شادی

نظم جهان امروز

اگر تغییر را تنها اصل ثابت این جهان بر شماریم آن وقت نقطه آغاز درک نسل میلنیال‌ها از تغییر جهان را با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و عبور از نظم دوقطبی به تک‌قطبی رقم می‌زنیم که پس از یک دهه در سال ۲۰۰۱ با خلق واژه‌ی بریکس توسط جیم او نیل، اقتصاددان انگلیسی اولین نسیم‌های عبور از نظم تک‌قطبی به چندقطبی را احساس کردند. سهم عمده کشورهای آسیایی در جی‌دی‌پی بریکس و عضوهای تازه از آسیا چشم‌انداز تازه‌ای را ترسیم می‌کند.

ایان برمر استراتژیست و بنیان‌گذار مرکز گروه اوراسیا اخیراً در مقاله‌ای نظم جهان را از سه منظر امنیتی، اقتصادی و دیجیتال طبقه‌بندی کرده است. در این طبقه‌بندی نظم امنیتی تک‌قطبی با محوریت ایالات متحده، نظم اقتصادی چندقطبی و نظم دیجیتال دوقطبی در صورتی هم‌پیمان شدن شرکت‌های فناوری تعیین‌کننده با دولت‌هایشان - ایالات متحده و چین - و یا بازی‌گری شرکت‌ها به صورت مستقل از دولت‌ها ترسیم شده است که از این نظم تحت عنوان تکنوپلار نام می‌برد. از

لودویگ ون بتهوون، آهنگ‌ساز شهیر اهل آلمان و خالق «سرود شادی» - آخرین موومان سمفونی نهم - در طول حیاتش شاهد فتوحات و جنگ‌افروزی‌های ناپلئون بناپارت در سال‌های ۱۸۰۵ و حمله به وین در سال ۱۸۰۹ بود و هم‌چنین متأثر از ویرانی‌ها و آسیب‌های بیست و سه سال جنگ بی‌وقفه در اروپا. درک او از جهان آن روز هم‌واره با جنگ عجیب بود و شاید هرگز باور نمی‌کرد که روزی قطعه سرود شادی او سرود اروپای متحد شود. این قطعه در سال ۱۹۸۵ به عنوان سرود اتحادیه اروپا انتخاب شد. معنای نمادین آن هم‌بستگی و تنوع فرهنگی است و اجرای بی‌کلام آن احترام به زبان‌های مختلف اروپا و به طور مشخص نماد ارزش‌های مشترک اروپا. اروپایی که با وجود زمزمه‌های اخیر آغشته به اگزیت کماکان بیش‌ترین حجم مبادلات تجاری را میان کشورهای خود داراست و بزرگ‌ترین بازی‌گر در تجارت جهانی است. «سرود شادی» بیش از جای‌گاه والای هنری‌اش این تامل را ذهن ما ایجاد کند که می‌توان پایانی بر خشم، درد و رنج متصور شد و برای دوام آن از هنر و زیبایی مدد جست.



۳۶
جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

نظر او چگونگی بازی‌گری شرکت‌های فناوری در خصوص اعمال قدرت و تعامل با دولت‌ها مسیر آینده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ما را شکل خواهد داد. آن‌چه در این میان جلب نظر می‌کند هم‌پوشانی نظم اقتصادی و نظم دیجیتال با توجه به نقش پررنگ اقتصادهای نوظهور است که می‌توان آن را فرصتی مغتنم با توجه به تغییرات نظم جهانی تلقی کرد.

پاراگ‌خانا، مشاور مطرح استراژی جهانی، کارشناس و نویسنده در حوزه ژئوپلیتیک و جهانی شدن دو مولفه اتصال و جغرافیا را تعیین‌کننده‌ترین عوامل در شکل‌گیری آسیایی می‌داند که با توجه به مولفه‌هایی دیگری چون حضور بخش عمده جمعیت جهان در این منطقه است که به معنای استقلال هر چه بیش‌تر این منطقه از نظر تجاری، مالی، دیپلماسی و نهادها، و هم‌چنین افزایش تعاملات فرهنگی و در نهایت تسریع روند آسیایی شدن آسیاست. او در تصویرسازی آینده آسیا از کانسپت‌هایی چون آسیانومیکس (تلفیق دو واژه آسیا و

اکنومیکس) و رویای آسیایی بهره می‌برد. به گونه‌ای که رویای امریکایی قرن ۲۱ با انتقال ثروت در آسیا از نسلی به نسل دیگر در حال تبدیل شدن به رویای آسیایی قرن ۲۱ است.

در این میان آن‌چه رویای آسیایی را دست‌یافتنی‌تر خواهد کرد ارتباطاتی است که در قالب ابتکار کمربند و جاده چین مسیرهای زمینی و دریایی را به هم متصل می‌کند. فراتر از ارتباطات جغرافیایی در نتیجه موقعیت بارز چین در پیش‌رفت فناوری و اقتصاد، ابعاد جدیدی به عرصه ژئوپلیتیک اضافه شده است. نفوذ چین در حوزه دیجیتال یک نقطه محوری است که باید در نظم جهانی در حال ظهور مورد توجه قرار گیرد. ارتباط روزافزون بین دنیای فیزیکی و دیجیتال و در عین حال رقابت فزاینده بین ایالات متحده و چین و اشتیاق شرکت‌های غربی جهت دست‌رسی به بازارهای بزرگ‌تر و غنی‌تر، زمینه را برای چین فراهم کرده است تا شبکه‌های ارتباطی را توسعه دهد و قدرت نرم خود را روی آن سوار کند و در نهایت



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



به منبع در دسترس تری برای خرید توسط کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه تبدیل شود. جاده ابریشم دیجیتال که می توان آن را تقویت کننده طرح کمربند و جاده در فضای دیجیتال دانست، در کاهش نابرابری، محرک رشد، حمایت از شرکت های کوچک و متوسط در کشورهایی در حال توسعه موفق بوده است. به واسطه جاده ابریشم دیجیتال گذار اقتصادی و یک پارچگی منطقه ای گسترش یافته است. در تصویری کلان، جاده ابریشم دیجیتال از پتانسیل ایجاد ارتباط بین کشورها در بعد اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی برخوردار است. تحولات پیش آمده و پیش رو ریتیم تازه ای به جهان داده که فراتر از جهانی شدن است و با منطقه ای شدن یا جهان منطقه ای شدن هم آهنگ تر.

و اکنون نوروز به صحنه جهان پا می گذارد.

آسیا پویاترین منطقه جهانی از منظر اقتصادی و هم چنین موفق در رسیدن به هم گرایی جغرافیایی اقتصادی است در صورتی که یاری سرکوب رقابت های ژئوپلیتیکی را در راستای حفظ منافع اقتصادی داشته باشد. زیرا برخلاف

افق اقتصادی که یک پارچگی بیش تری را در یک مفهوم منطقه ای تجربه می کند آسیا یک منطقه چند تمدنی است همراه با چاشنی مذاهب و زبان های گوناگون که مسیر هم گرایی جهت تبدیل شدن به یک بازی گر تاثیرگذار مانند اتحادیه اروپا را دشوار می کند. روزنه ای امید در این میان مولفه های مشترک صلح ساز و عاری از تعصب و افراط گرایی است که توانایی ایجاد بستری آرام برای هم گرایی اقتصادی را دارا باشد. نوروز نوای آشنایی است که گستره حضورش در آسیا چه از نظر زمانی و چه مکانی شگفت انگیز است. نوروز برای تمدن های کهن آسیا در ابعاد جهانی و منطقه ای زمینه مشترکی فراهم می کند دور از رقابت. نوروز فرصت موازنه سازی با غرب و در نهایت اتخاذ روی کردی تعاملی و نه تقابلی را به ارمغان می آورد. نوروز نمایشی است برای شادی. به پیش وازش می رویم. صحنه را با هفت سین می آراییم. رخت نو بر تن می کنیم. زیبا می شویم و عشق را هدیه می کنیم. دور از ذهن نیست که در نظم نوظهور جهانی در آینده ای نه چندان دور نوای نوروز به سان «سرود شادی» بتهوون کشورهای منطقه را با غروری مملو از عشق گرد هم آورد.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





دانشیار امرالله محمدی
عضو کادر علمی دانشگاه بلخ

بازتاب نوروز در سروده‌های صالح محمد خلیق

پیش درآمد

پژوهش حاضر به بررسی بازتاب نوروز در سروده‌های صالح محمد خلیق می‌پردازد. هدف آن شناخت و تبیین مفهوم نوروز در سروده‌های وی است. مسأله اساسی این است که نوروز، کهن‌ترین جشن سرزمین‌های فارسی‌زبانان، در سروده‌های خلیق، شاعر و پژوهش‌گر نام‌آشنای بلخ-افغانستان، تبلور یافته است. او که آگاهی گسترده‌یی از تاریخ کهن دارد، نوروز را نه تنها یک مناسبت فصلی، بل که به مثابه یک میراث فرهنگی به تصویر کشیده است. این پژوهش با روش کیفی و رویکرد تحلیلی-توصیفی صورت گرفته و نتایج آن نشان می‌دهند که در سروده‌های وی، نوروز نماد تجدید حیات و رویش طبیعت، طراوت جان انسان‌ها و یک جشن پرشکوه باستانی و پر از شادی و شادمانی است؛ اما در این سرزمین گاهی این شادی از مردم گرفته شده است که شاعر اندوه تلخی را از حنجره شعر به فریاد کشیده است. او با بیان شاعرانه و بهره‌گیری از تصاویر تاریخی و اسطوره‌یی، این

جشن را نه تنها بازتاب‌دهنده هویت و پویایی فرهنگ آریایی می‌داند؛ بل که بهار و نوروز را، پیام‌آور امید، دوستی و پیوند میان انسان‌ها دانسته و نقش آن را در فرهنگ اجتماعی برجسته ساخته است. با این نگاه، شعر خلیق نه تنها روایت‌گر زیبایی‌های طبیعت در نوروز است، بل که پلی است میان گذشته پرشکوه و آینده‌یی که می‌تواند هم‌چنان از این میراث غنی ملی-فرهنگی الهام بگیرد. واژه‌های کلیدی: بهار، جشن باستانی، خلیق، شعر معاصر، طبیعت، نوروز.

درآمد

نوروز، جشن باستانی‌یی که ریشه در تاریخ و فرهنگ کهن سرزمین‌های فارسی‌زبانان دارد، همواره یکی از پر بارترین نمادهای حیات، تجدید طبیعت و پیوند انسان با زمان بوده است. این جشن پرشکوه، بزرگ‌ترین جشن ملی اقوام ایرانی است که از نخستین لحظه سال نو آغاز می‌شود (انوری، ۱۳۸۲، ج ۸، ۸۰۲۴). این جشن از دیرباز



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





در گستره تمدن سرزمین ما و دیگر سرزمین‌های هم‌فرهنگ برگزار شده و نه تنها آغاز فصل بهار و سال نور را نوید می‌دهد، بل که مفاهیمی عمیق هم چون امید، نوگرایی، هم‌بستگی اجتماعی و بازآفرینی فرهنگی را در خود جای داده است. نوروز، فراتر از یک مناسبت تقویمی، به مثابه عنصر بنیادین در هویت مردمان این حوزه فرهنگی شناخته می‌شود و در درازای تاریخ، در نوشته‌های سرایش‌گران، نویسندگان و اندیش‌مندان جلوه‌نمایی کرده است.

استاد صالح محمد خلیق، سرایش‌گر، نویسنده و پژوهش‌گر برجسته معاصر بلخ-افغانستان که بیش از پنج دهه در عرصه فرهنگ و ادبیات فعالیت داشته است، در سروده‌های خود به نوروز، بهار و حیات دوباره طبیعت نگاه ویژه‌یی دارد. او که از تاریخ کهن این سرزمین آگاهی گسترده‌یی دارد، نوروز را نه تنها در پیوند با طبیعت، بل که به عنوان تجلی‌گاه سنت‌ها، باورها و ارزش‌های فرهنگی مردمان این دیار به تصویر می‌کشد. اشعار او آمیزه‌یی از جلوه‌های طبیعی، نمادهای تاریخی و مفاهیم اسطوره‌یی است که بیان‌گر شناخت ژرف او از پیشینه این جشن کهن است.

تلاش نگارنده در این نوشتار بر آن است تا بازتاب نوروز در شعر خلیق را بررسی کند و نشان دهد که چه‌گونه این شاعر و پژوهش‌گر برجسته توانسته است این جشن را در شعر خود به تصویر بکشد و به آن روحی تازه بخشد. با تحلیل سروده‌های او، درمی‌یابیم که نوروز در نگاه وی نه تنها یک جشن پر شکوه، بل که یک پیام فرهنگی و تاریخی است که نسل‌ها را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد و نشان از پایداری هویت و فرهنگ مردمان این سرزمین دارد.

بیان مسأله و اهمیت پژوهش

نوروز، از کهن‌ترین جشن‌های مردمان آریایی، همیشه جای‌گاه ویژه‌یی در ادبیات و فرهنگ آن داشته است. این جشن نه تنها نمادی از دگرگونی طبیعت و آغاز سال نو، بل که نمایان‌گر هویت تاریخی، ارزش‌های فرهنگی و پیوندهای اجتماعی نیز است. شاعران و اندیش‌مندان در طول تاریخ، نوروز را در آثار خود بازتاب داده‌اند و آن را از زوایای مختلفی توصیف کرده‌اند. در روزگار معاصر، استاد خلیق که آگاهی گسترده‌یی از تاریخ کهن دارد، در اشعار خود به نوروز نگاهی خاص و اندیش‌مندانه داشته است. مسأله اصلی این پژوهش آن است که نوروز در سروده‌های او چه‌گونه بازتاب یافته است و چه مفاهیمی را در بر دارد؟ آیا او صرفاً به توصیف طبیعت و تغییر فصل پرداخته یا این جشن را در پیوند با فرهنگ، تاریخ و باورهای مردمان این سرزمین به تصویر کشیده است؟

بررسی این مسأله از آن جهت اهمیت دارد که می‌تواند نشان دهد چه‌گونه خلیق با بهره‌گیری از دانش تاریخی و زنده‌گی اجتماعی خود، نوروز را به‌عنوان یک میراث فرهنگی در شعر خود بازتاب داده است. هم‌چنین، این پژوهش به ما کمک می‌کند تا دریابیم که مفهوم نوروز در شعر خلیق چه تأثیری بر شناخت فرهنگی ما از این جشن دارد و چه‌گونه می‌توان از این روی‌کرد برای حفظ و گسترش هویت فرهنگی استفاده کرد. بنابراین، ضرورت این پژوهش در آن است که بتواند ضمن واکاوی جلوه‌های نوروز در شعر خلیق، سهم این شاعر و پژوهش‌گر برجسته را در بازنمایی هویت فرهنگی منطقه روشن سازد و نقش شعر را به‌عنوان ابزاری برای زنده‌نگه داشتن سنت‌های دیرینه برجسته کند.

جشن نوروز

نوروز ترکیبی فارسی است و از دو واژه «نو» و «روز» تشکیل شده است و همان طوری که در زبان پهلوی مرسوم بوده صفت بر موصوف مقدم گشته است. اصل این واژه «نوگ روز» یا «نوگ روز» بوده است. بیرونی گوید: از رسم های پارسیان نوروز، نخستین روز است از فروردین ماه... و این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند «نوروز»؛ یعنی روز نوین (اذکایی، ۱۳۵۳، ۱-۲). در اوستا به نوروز و آیین های نوروزی اشاره‌ی نشده است (خلیق، ۱۳۸۸، ۲۴). درباره برگزاری نوروز در دوره هخامنشی و اشکانیان آگاهی دقیقی در دست نیست (رضی، ۱۳۵۸، ۱۹۳). آرتور کریستین سین با بهره‌گیری از بررسی های مارکوارت، باور دارد که جشن سال نو ایرانیان باستان در اوایل دوره هخامنشی آغاز پاییز بود و در اواخر پادشاهی داریوش اعتدال بهاری را آغاز سال و جشن می‌گرفتند. از دوره ساسانی اطلاعات به جا مانده است (جعفری، ۱۳۹۵، ج ۱، ۳۴۵).

برپایه آثار پیشینیان، کیومرث نخستین فرمان‌روای آریایی و هوشنگ شاهنشاه پیش‌دادی بلخ، در همین روز زاده شده‌اند... هرگاه پیشینه نوروز را در دوران تاریخی گاه‌نامه آریانا به نگرش بگیریم دیده می‌شود که همه شهنشاها آریانا نوروز را جشن گرفته‌اند (خلیق، ۱۳۸۸، ۲۶). این آگاهی‌ها عمدتاً مربوط به کتاب‌های عصر اسلامی است؛ یعنی از دوران ساسانیان به واسطه تاریخ‌های اسلامی و ترجمه‌هایی که از سرچشمه‌های پهلوی به عربی در آمده، از سده سوم تا پنجم، مطالب مشروحی فرا دست است (رضی، ۱۳۵۸، ۱۹۲). جشن نوروز از روزگاران کهن تا امروز به درازای هستی پیشینه دارد و در دل زمانه‌ها جاری ست. «امروز همه شهروندان کشور، جدا از وابسته‌گی های تباری، زبانی، مذهبی و سمتی نوروز را جشن می‌گیرند و

گرامی می‌دارند؛ به همین دلیل می‌توان گفت که این آیین خجسته، به یکی از نمودهای وحدت و یک‌پارچگی ملت ما، تبدیل شده است» (کریمی، ۱۴۰۳، ۳۱). بنابراین شاعران همیشه از نوروز و مفاهیم آن در سروده‌های خود سود جسته‌اند؛ زیرا نوروز تنها یک جشن ساده نیست، بل که مفهومی چندلایه دارد که در طول تاریخ در شعر و ادبیات انعکاس یافته است. هم‌چنین یکی از بخش‌های فولکلور آداب و رسومی ست که در میان مردم رواج دارد، مانند نوروز، سفره نوروز، پیک‌های نوروزی، دید و بازدیدها... (راسخ، ۱۴۰۰، ۱۲). بدین ترتیب نوروز در شعر خلیق نیز جای‌گاه ویژه‌ی دارد و با مضامین گوناگونی بازتاب یافته است.

بازتاب مفاهیم نوروز در شعر خلیق

گفته‌ام‌دیم که نوروز یکی از مهم‌ترین مضامین در شعر فارسی دری است و سرایش‌گران بسیاری از آن برای بیان مفاهیم گوناگونی مانند طبیعت، تحوّل، شادی، عشق، فلسفه زمان و حتّاً موضوعات عرفانی و اجتماعی بهره‌برده‌اند. مضمون‌سازی درباره نوروز در شعر خلیق را می‌توان در چند محور کلی بررسی کرد:

۱. طبیعت و تجدید حیات

نوروز هم‌زمان با آغاز بهار برپا می‌شود و آن را نمادی از رویش و زایش دوباره بیداری طبیعت و زنده شدن زمین دانسته‌اند. در سروده‌های خلیق، نوروز با گل‌ها و شکوفه‌های بهاری هم‌راه است؛ زیرا شاعر نوروز را به عنوان نمادی از بیداری طبیعت و شکوفایی دوباره به تصویر کشیده است. بهار و رویش گل‌ها نشان از تازه‌گی و سرزنده‌گی دارد، استاد خلیق می‌گوید:

آمد بهار و موسم عشرت فرا رسید

هنگام عشق و مستی و گشت و گزار شد



۴۱

جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



آمد بهار تازه و نوروز و سال نو
هنگام «میله گل سرخ» مزار شد
از دیدن گل و ز تماشای بوستان
طبع «خلیق» روشن و پاک از غبار شد
(خلیق، ۱۳۹۹/ب، ۲۱)
نوبهار آمد و آغاز شده بار دگر
روزگار دگری با همه آثار دگر
(خلیق، ۱۳۹۹/ب، ۲۲)
گذشت فصل دی و باز نوبهار آمد
زمان خرمی دشت و مرغزار آمد
(خلیق، ۱۳۹۹/ب، ۵۵)

بهارا! بی‌آغاز بار آوری را
به خشکیده باغ آر امید تری را
برویان گل و برگ، از شاخ ساران
به یک سو فشان برف ناباوری را

ایا باد نوروزی از من به «یمگان»
پیامی بر، آن شاعر عبقری را
(خلیق، ۱۳۷۲، ۴)

نوروز جشن آغاز سال نو و تجدید حیات
طبیعت، ریشه در سنت‌ها، اسطوره‌ها و باورهای
مردمان کهن دارد. نوروز هم‌زمان با آغاز بهار،
نشان‌دهنده تولد دوباره زمین پس از سرمای
زمستان است. در این فصل، طبیعت از خواب
زمستانی بیدار شده، گل‌ها شکوفا می‌شوند،
درختان سبز می‌گردند و هوا طراوتی تازه می‌یابد.
در شعرهای ارایه شده نیز به این تحول اشاره
شده است. نوروز تنها یک تغییر فصلی نیست،
بلکه یک بازآفرینی معنوی و اجتماعی نیز
به همراه دارد. مردم خانه‌های خود را تمییز
می‌کنند، لباس‌های نو می‌پوشند و کینه‌ها
را کنار می‌گذارند که همه این‌ها نشان‌دهنده
پالایش روحی و اخلاقی است. همان‌طور که در
ابیات یادشده، نشان داده شده است که با آمدن

بهار، جهان رنگ و بویی دیگر می‌گیرد و انسان
نیز می‌تواند از این دگرگونی برای تحوّل شخصی
بهره ببرد. نوروز پیوند عمیقی میان طبیعت،
زمان و معنویت ایجاد می‌کند که انسان را به
هماهنگی با جهان هستی دعوت می‌کند.

روز شد نو،
سال شد نو،
فصل موعود بهاران در رسید.
چشم بر راهان فصل یافته پنجم!
دیده از تقویم سال پار بردارید،
وین مچاله کشته کاغذ را
از سر میز، از بر دیوار بردارید.
هیچ می‌دانید؟ فروردین سرآغاز نوین سال است،
هرگزش دنباله اسفند یا که ماه سیزده زنه‌ار
مشمارید.
(خلیق، ۱۳۷۲، ۵۹)

سرایش گربلخ، نوروز را نه تنها یک آغاز زمانی؛
بلکه نماد دگرگونی و گسست از گذشته ترسیم
می‌کند. در بندهای‌های آغازین، «روز شد نو،
سال شد نو»، تکرار واژه «نو» تأکیدی بر تازه‌گی
و دگرگونی دارد. شاعر با آوردن عبارت «فصل
موعود بهاران در رسید» به این نکته اشاره دارد
که بهار، فصل انتظار و امید، سرانجام از راه
رسیده است. در پایان، شاعر بر استقلال نوروز
از گذشته تأکید دارد: «هیچ می‌دانید؟ فروردین
سرآغاز نوین سال است، / هرگزش دنباله اسفند
یا که ماه سیزده زنه‌ار مشمارید»، در این جا، اشاره
می‌شود که فروردین، امتداد اسفند یا ادامه‌ی
از سال گذشته نیست، بلکه یک نقطه شروع
واقعی است. این دیدگاه نشان‌دهنده نگرش
خلیق به نوروز به عنوان فرصتی برای دگرگونی، نه
صرفاً یک تکرار سالانه، است.

بازهم در سینمای روزگار
جلوه‌گر شد چشم‌انداز بهار
رست خیز نو بهاران در جهان
رمز رستاخیز را سازد عیان
(خلیق، ۱۳۹۹/ب، ۱۰۶)



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



در این بیت‌ها شاعر باز هم اشاره به تجدید حیات در نوروز دارد و بهار و بیداری طبیعت از خواب زمستانی را بر بنیاد آموزه‌های قرآنی، نماد روشن و نمونه آشکاری از رستاخیز و زنده‌گی پس از مرگ می‌داند.

۲. شادمانی و جشن نوروز

نوروز یکی از بزرگ‌ترین جشن‌های سرزمین آریایی است. مردمان این سرزمین این روز را مظهر شادی و شادمانی، سرور و هم‌بسته‌گی و جشن‌های مردمی دانسته‌اند. نوروز چون ذاتاً با جشن و سرور و شادی هم‌راه بود، فرصت خوبی را برای آوازخوانان، موسیقی‌دانان و سرایش‌گران فراهم می‌کرد (امین مقدسی و امانی، ۱۳۸۵، ۱۱۳)؛ از این رو در بسیاری از سروده‌های خلیق، از شادی‌های نوروزی سخن به میان آمده است.

بر دوش خویش پرچم نوروز را نهید
یورش به بارگاه شب و ماتم آورید
(خلیق، ۱۳۹۷، ۲۹)

شهر ما، بلخ شود خانه نوروز شود
گرچه امروز مزار است، بیا خوش باشیم!
(خلیق، ۱۳۹۹/الف، ۶۸)

نوروز مرا تا بکنی پیش‌تر آغاز
بشگفتی ام آن سال به دی ماه، شگوفه!
(خلیق، ۱۳۹۳/ب، ۲۱)

آن غایت‌ها شگرف‌ترین روزگار بود
تنها بهار بود و بهار و بهار بود
نوروز من شگوفه بادام و سیب بود
یلدا که هندوانه‌یی و پر انار بود
(خلیق، ۱۳۹۳/ج، ۸۵)

استاد خلیق اشاره می‌کند که حتا اگر مزار
(به معنای غم‌انگیز بودن یا تداعی‌کننده مرگ)

باشد، با نوروز می‌توان فضای شاد و پرامید آفرید. این نگاه، جنبه اجتماعی و شادی از نوروز را نشان می‌دهد که شهرها را زنده و پرشور می‌سازد و شاعر نوروز را به عنوان نقطه اوج شادی‌ها توصیف می‌کند. تکرار واژه «بهار» تأکیدی بر فضای یک پارچه امید و زنده‌دلی است. دیده می‌شود که خلیق، نوروز را تنها یک آیین نمی‌داند؛ بل که تجلی‌گاه امید، شور زنده‌گی، و مقاومت در برابر اندوه دانسته است. این جشن نه فقط نقطه آغاز یک سال، بل که فرصتی است که انسان به تحوّل نو دست یابد و بتواند آن را تجربه کند. بدین جهت نوروز، پیوندی میان فرد، اجتماع، تاریخ و طبیعت ایجاد می‌کند و این موضوع در هر بیتی از این اشعار، به شکلی زنده و پویا نمایان شده است.

۳. نوروز، جشن آریایی

نوروز، جشن آریایی آغاز سال نو در فرهنگ ایران کهن شناخته شده است. جشن‌های باستانی ایرانیان از دیرباز مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده‌اند. چه‌گونه‌گی برگزاری و آداب و رسوم مربوط به آن‌ها از مسایلی است که در آثار نویسندگان و سرایش‌گران بازتاب یافته است. این جشن‌ها یادآور روی دادهای فرخنده‌یی می‌باشند که هر یک ریشه در روزگاران کهن دارد (مرادی و دیگران، ۱۴۰۳، ۲۶). صالح‌محمد خلیق، شاعر نام‌آشنای معاصر، که از روی دادهای تاریخی کاملاً آشنا بوده درباره تاریخ کهن نوشته‌هایی نیز دارد، از این رو در شعر خود به ریشه این جشن اشاره کرده است:

رفت اسفند، گشت فروردین
تازه شد باز سال خورشیدی
اندر این جا به «شهر بلخ گزین»
باز برپاست «رسم جمشیدی»
(خلیق، ۱۴۰۰، ۲۳)



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



بلخ، یکی از کهن‌ترین شهرهای ایران‌زمین و خاستگاه تمدن‌های باستانی است که بنیادگذاری آن به جمشید، پادشاه اسطوره‌یی ایران، و برپایی نوروز نسبت داده می‌شود. «رسم جمشیدی» اشاره به باور کهن ایرانی دارد که جمشید نوروز را بنیان نهاد و این جشن از زمان او تاکنون ادامه یافته است. هم‌چنین «میلۀ گل سرخ»، جشنی که در بلخ برگزار می‌شود و با نوروز پیوند دارد، نشان‌دهنده آیین‌های کهن است.

جشن نوروز و «میلۀ گل سرخ» یادگاری ست از زمان یما و این درفشی که می‌شود بالا است انگار پرچم «وارا» می‌کند زنده عید نوروزی فر پارین «آریانا» را رشته‌وش باز می‌دهد پیوند عصر امروز و دور «یاما» را (خلیق، ۱۴۰۰، ۲۴)



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



ابیات بالا، نوروز را نه تنها به‌عنوان یک جشن، بل‌که به‌عنوان عنصر هویت‌بخش و میراث تمدنی معرفی می‌کند که نسل‌های مختلف را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. شاعر با اشاره به بلخ، جمشید، یما، آریانا و میلۀ گل سرخ، تلاش دارد نشان دهد که نوروز فراتر از یک آغاز سال، یک آیین کهن با ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی است که از گذشته تا امروز ادامه یافته است.

اگر چه شاعر باریک‌گویم تو را تاجیک یا آریک‌گویم به تو نوروز را؟ یا هم به نوروز تو را، ای نازنین! تبریک‌گویم (خلیق، ۱۳۹۷/الف، ۷۲)

شاعر باریک‌گوی معاصر با نوعی بازی زبانی میان «نوروز» و «تبریک‌گفتن» در تلاش است تا نقش نوروز را به‌عنوان یک پیوند فرهنگی میان

فارسی‌زبانان (تاجیکان) برجسته کند. این پرسش که نوروز را باید به مخاطب تبریک گفت یا مخاطب را به نوروز تبریک گفت، نوعی تأکید بر این است که نوروز و مخاطب؛ یعنی فرهنگ فارسی‌زبانان چنان به هم پیوند خورده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا دانست.

مگذار نوروز تحریم گردد
یا مهرگان صرف پاییز، رستم!
(خلیق، ۱۳۹۷، ۵۶)

در این جا نیز شاعر خطاب به رستم، پهلوان داستانی آریانا، که در این جا نمادی از پاس‌داران فرهنگ آریایی است، تأکید بر این دارد تا نگذارد که جای‌گاه نوروز و مهرگان که دو جشن تمدنی آریایی‌اند تنها به بهار و پاییز که دوروی داد طبیعی‌اند تقلیل یابد.

۴. نوروز به مثابه مجموعه‌یی از آیین‌های

مردمی

نوروز به مثابه یک جشن بزرگ فرهنگی باستانی آریایی دربرگیرنده مجموعه‌یی از آیین‌های مردمی گستره پهناور سرزمین‌های آریایی و آریایی‌نشین است. برخی از این آیین‌های مردمی از مشترکات همه آریاییان در کشور ما و کشورهای هم‌فرهنگ ما به شمار می‌روند. به این آیین‌های مردمی مانند سمنک‌پزی، چهارشنبه‌سوری، آراستن سفره نوروزی و سیزده‌به‌در نیز در سروده‌های خلیق اشاره‌هایی رفته‌اند و با این عناصر خیال مضمون‌آفرینی‌های هنرمندانه‌یی صورت گرفته‌اند که در این جا به ذکر نمونه‌هایی از آن‌ها بسنده می‌شود:

آماده‌گی بگیر به مهمانی، می‌آیم از سفر به شب
نوروز

تا آن‌که باورت شود و گویی: ام‌سال هم سرم
سمنک رفته‌ست

(خلیق، ۱۳۹۳/ج، ۶۴)

گفتی ام: چیست آخرین اثرت؟
 - نازنین! شعرِ اولین سفر
 از کجا تا به ناکجا با من،
 من سرگشته، گشته، در به درت
 رفتن مان به جشن «سبزه لگد...»
 لحظه های اثیری «چکرت»
 راه می رفتی و ستاره بخت
 می فشاند زر به ره گذرت
 سبزه می کرد پهن «پای انداز»
 سبزه می رُست هم به دوروبرت
 سبزه بر روی سنگ ها حتّا
 بهر گل گشت سیزده به درت
 (خلیق، ۱۳۹۱، ۴۷ - ۴۸)

بین پیمبر نوروز باز معجزه کرد
 به کوچه باغ سرودم دوباره برگشتی...
 برآمدی با من چارشنبه سوری هم
 چو سال پار که در سیزده به در گشتی
 (خلیق، ۱۳۹۳/الف، ۶۱ - ۶۲)
 ندارد هیچ پروا دوری ما
 به پایان می رسد مجبوری ما
 به دل همامان فروزان آتش عشق
 همین بس چارشنبه سوری ما
 (خلیق، ۱۳۹۵/الف، ص ۴۰)

۵. نوروز و مهرورزی و هم بستگی

شاعران نوروز را زمانی برای مهرورزی، پیوندهای انسانی و زدودن کینه ها دانسته اند. بسیاری از مردم در این روز به دیدار دوستان و اقوام می روند و روابط خود را تازه می کنند. از سویی «بیش تر فعالیت ها و سرگرمی های نوروزی گروهی و جمعی انجام می شود که به هم بستگی، هم نوایی، هم زیستی، صلح، امنیت و ثبات، خوشی و نشاط، نوآوری و پیمودن راه کمال انسان ها می انجامد.» (رضایی، ۱۴۰۳، ۴۶).

به روی سبزه های نو بهاری
 برقصیم و به پیچ و تاب باشیم
 (خلیق، ۱۳۹۹/ب، ۵۰)

نوروز همیشه در فرهنگ فارسی زبانان، نماد تولّد، امید و جشن بوده است. این جشن به طور سنتی هم راه با شادی، نوشدن و رهایی از غم های گذشته در جامعه است؛ از همین رو خلیق هرگز نمی خواهد فضای شادی آفرین نوروز با روی دادهایی تلخ و اندوه بار مکدر شود و با اشاره به روی داد کشته شدن وحشیانه فرخنده در آستانه یکی از نوروزها در کابل با لحنی پرسشی و اندوه گین، تأسف خود را از این که نوروز آن سال به جای شادمانی با غم و سوگ واری آغاز شده است ابراز می دارد:
 هیچ می دانی؟ چه بعد از رفتنت بر ما گذشت
 یک سخن: نوروز ما ام سال عاشورا گذشت
 (خلیق، ۱۳۹۴/ب، ۹)

خلیق لحظه های بودن با یاران را از نگاه شادی بخش بودن آن ها به روزهای نوروز تشبیه می کند و نگرانی خود را از دور شدن احتمالی از آن ها ابراز می دارد و آن را با نیامدن نوروزها برابر می داند.

با تو تمام روزهایم روز نو بودند
 نوروزها نایند اگر از سر، چه خواهم شد؟
 (خلیق، ۱۳۹۵/ب، ۱۸)

۶. نگرانی از کم رنگ شدن جشن نوروز

نوروز در سنت ادبی و فرهنگی فارسی دری همواره نمادی از امید، تازگی و زنده شدن طبیعت بوده است. اما در سروده های خلیق، این امیدواری گاه با تردید، ناامیدی و حتّا تلخی همراه می شود. این روی کرد، نشان دهنده شرایط اجتماعی، سیاسی یا بحران هایی است



جهان نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
 حمل / فروردین ۱۴۰۴



که بر زنده‌گی شاعر و جامعه سایه افکنده اند و موجب شده که نوروز و بهار، آن چنان که باید، جشن گرفته نشوند.

نه نوروزی گل افشان است این جا
نه یلدایی چراغان است این جا
اگر باشیم این سان گوسفندی
همیشه عید قربان است این جا
(خلیق، ۱۳۹۷، ۷۳)

شاعر با نگرانی ابراز می‌دارد که نوروز که باید نماد شکوفایی، زنده‌گی و امید باشد، دیگر با «گل افشانی» هم‌راه نیست، یعنی شور و طراوت خود را از دست داده است. این توصیف نشان می‌دهد جامعه‌یی که شاعر از آن سخن می‌گوید، دچار رکود، ناامیدی و فقدان سرزنده‌گی و شادی شده است.

«گوسفندی بودن» نماد اطاعت، بی‌اراده‌گی و تسلیم‌پذیری است. شاعر معاصر آگاهی می‌دهد که اگر مردم هم چنان منفعل بمانند، به جای جشن و شادی، همیشه در حال قربانی شدن خواهند بود. این شعر، نگاه انتقادی به وضعیت اجتماعی‌یی دارد که در آن، شادی و جشن‌های ملی بی‌روح شده اند و مردم به جای آن‌که نوروز و یلدا را با نشاط جشن بگیرند، در چرخه‌یی از پی‌روی کورکورانه و نابودی و قربانی شدن گرفتار اند.

بهار آمد و نوروز برگزار نشد

نصیب ما نشد این روز فرخجسته چرا

پرنده‌گان غزل‌خوان شدند لانه‌نشین

اگرچه نیست پر و بال شان شکسته چرا؟

(خلیق، ۱۳۹۹/الف، ۳۰)

شاعر در این بیت‌ها که در دوران شیوع ویروس کرونا سروده شده اند، به تناقض میان آمدن بهار و برگزارنشدن نوروز اشاره می‌کند. به طور طبیعی،

نوروز و بهار هم‌راه با جشن و سرور هستند؛ اما در این جا، وضعیتی پیش آمده است که مانع از شادی مردم شده است. پرسش «چرا؟» نشان‌دهنده تردید در درک این وضعیت است.

در این دیار ورود بهار ممنوع است
نموی سبزه و... حتا که خار ممنوع است
شده ست حکم که نوروز را به پا مکنید
شگفتن گل سرخ مزار ممنوع است
(خلیق، ۱۳۹۹/الف، ۴۷)

نوروز برگزار نگردید و عید هم
هرگز کسی چنین نه شنید و نه دید هم
از دست داده‌ایم هم آیین کهنه را
ناآشناستیم به رسم جدید هم
(خلیق، ۱۳۹۹/الف، ۷۲)

این جا، شاعر از اتفاقی نامعمول و بی‌پیشینه سخن می‌گوید؛ نوروزی که برگزار نشده است. این وضعیت نشان‌دهنده یک بحران اجتماعی - فرهنگی است که در آن، حتا رسوم کهن نیز از بین رفته اند. هم چنین در بیت بعدی به همه‌گیری کرونا اشاره دارند که به یکی از دلایل لغو شدن جشن‌ها و آیین‌های سنتی تبدیل شده بود.

باد نوروزی وزد کی باز در این دور و بر؟

«باغ پیروزی» کی آرد باز این جا بار و بر؟

(خلیق، ۱۳۹۸، ۲۶)

در نوبهار از آتش نوروز داغی نیست

در این شبستان از گل سرخی چراغی نیست

(خلیق، ۱۳۹۸، ۴۰)

اگرچه بیرق «مولا» ست تا هنوز بلند
کنند شک همه‌گی بر ادامه گل سرخ

(خلیق، ۱۳۹۴/الف، ۴۸)



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



حوت هم تمام شد ولی حمل نمی شود
یار هم شدیم و ماه مان عسل نمی شود
(خلیق، ۱۳۹۳/ج، ۵۴)

بهار این جا ندارد رنگ و رویی
فقط خون است و خون، نی لاله زار است
(خلیق، ۱۳۹۵/الف، ۵۱)

برآیند

در پایان پژوهش دریافتیم که بازتاب نوروز در سروده‌های صالح‌محمد خلیق نشان‌دهنده اهمیت این جشن باستانی است. خلیق با استفاده از تصاویر شاعرانه، نوروز را نمادی از نوشدن، تحوّل طبیعت، جشن شادی، مهرورزی و هم‌پسته‌گی توصیف می‌کند و در کنار توصیف شادی‌های نوروز و نوشدن طبیعت، نگاه انتقادی به وضعیت جامعه و گذر زمان نیز دارد. یکی از برجسته‌ترین مضامین اشعار وی درباره‌ی نوروز، باورمندی به آمدن جشن نوروز و بهار راستین و امید به شکوفایی مجدد آن در آینده‌ی این سرزمین است. او در سروده‌های خود، نوروز را جشن شادی و طراوت می‌داند و نمی‌خواهد تا غبار روی داده‌های اندوه‌بار و تلخ بر آیین درخشان این جشن شادی آفرین بنشیند و آن را مکدر بسازد. او در سروده‌های خود تأکید زیادی بر ادامه‌ی برپایی این جشن شادی آفرین آریایی دارد.

در فرجام می‌توان گفت که نوروز در اشعار خلیق، مفهومی چندلایه دارد که در عین تجلیل از جنبه‌های آیین باستانی و فرهنگی آن، تصویرهای متفاوتی از این جشن باستانی را بازتاب می‌دهد.

سرچشمه‌ها

اذکایی، پرویز. (۱۳۵۳). نوروز، تاریخ چه و مرجع‌شناسی. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
امین مقدّسی، ابوالحسن و امانی، بهرام. (۱۳۸۵).

در این بیت‌های خلیق دیده می‌شود که نوروز که فقط جشن امید و تازه‌گی است، در بستری از روی داده‌های گوناگونی چون جنگ، کرونا و نابه‌سامانی‌های دیگر اجتماعی افتاده است. این اشعار حسرتی را منعکس می‌کنند که در آن، بهار می‌آید؛ اما شادی و شکوفایی را هم راه ندارد. نوروز در این جا به یک بهار از دست رفته تبدیل شده و از معنای اصلی خود تهی شده است. با آن هم شاعر امید را از دست نمی‌دهد و باورمند است که بهار و نوروز راستین آمدنی است.

به گوش باغ برهنه
به گوش باغ به تاراج رفته
مگر فراخته قامت

ستاده چشم به راه عبور فروردین
هجوم دسته‌یی از زاغ‌های سرگردان
به پشت پیرهنی از پر پرستوها
تمام فصل زمستان

سرود نغمه‌ی ترفند نوبهاران را...
و باغ با غم تنهای خویش آشفته
نمی‌شنید مگر؟

ویا نبود به این نغمه هرگزش باور
که غنچه‌یی به سر شاخه‌ها پدید نشد (خلیق،
۱۳۸۶، ۴۷)

بهار آمدنی ست

- بهار ورجاوند-

قیام گرم درختان



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



«عوامل پایداری نوروز در عصر اسلامی و بازتاب آن در شعر عربی دورهٔ عباسی». مجلهٔ دانش‌کدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه تهران. ۱/۵۷، صص ۹۷-۱۱۷.

انوری، حسن. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. جلد هشتم، چاپ دوم. تهران: سخن.

جعفری، محسن. (۱۳۹۵). «نوروز در ادبیات منظوم عصر سلجوقی» در مجموعهٔ مقالات نخستین همایش بین‌المللی فرهنگ و تمدن ایران در دورهٔ سلجوقیان، ج ۱. تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۷۲). بر پای راه ابریشم. بلخ: انجمن اسلامی نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۸۶). از اوج‌های آبی. کابل: انجمن ادبی-فرهنگی ظهیرالدین محمد بابر.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۸۸). جشن‌های آریایی. چاپ چهارم، ویرایش سوم. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۱). سرود ملی عشاق. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۲). در بامیان قلب منی. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۳ / الف). مراد از بلخ، تو بودی... کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۳ / ب). نقطه و نقطه، باز هم نقطه. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۳ / ج). اینک فقط تو مانده‌ای. کابل: انجمن قلم افغانستان.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۴ / الف). سوگ‌نامهٔ گل سرخ. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۴ / ب). آخرین مرز بی‌کرانی. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۵ / الف). هیجان جان. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۵ / ب). سرنوشتی دیگر. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۷). زمزمهٔ نام خراسان. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۸). به ره‌گذار غچی‌ها. کابل: انجمن نویسندگان بلخ..

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۹ / الف). از زخم‌های تازه. کابل: انجمن نویسندگان بلخ.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۹ / ب). از برگ‌های ریختهٔ یادنامه‌ها. پیشاور: شمال افغانستان.

خلیق، صالح محمد. (۱۳۹۹ / ج). در قحط‌سال عاطفه. کابل: برگ.

خلیق، صالح محمد. (۱۴۰۰). سلام به آفتاب. چاپ دوم. بلخ: انجمن نویسندگان بلخ.

راسخ، محمد صالح. (۱۴۰۰). بحث‌هایی دربارهٔ ادبیات شفاهی. بلخ: شهر کتاب.

رضایی، دستگیر. (۱۴۰۳). «نقش نوروز در زنده‌گی اقتصادی افغانستان و کشورهای حوزهٔ فرهنگی نوروز» در سال‌نامهٔ جهان نوروز خانهٔ مولانا. ۱/۱، صص ۴۵-۴۸.

رضی، هاشم. (۱۳۵۸). نوروز؛ سوابق تاریخی تا امروز. بی‌جا: فروهر.

کریمی، محمد فهیم. (۱۴۰۳). «بازتاب نوروز در نوروزنامهٔ خیام» در سال‌نامهٔ جهان نوروز خانهٔ مولانا. ۱/۱، صص ۲۹-۴۲.

مرادی، سیاوش و دیگران. (۱۴۰۳). «بازتاب فرهنگی جشن‌های ملی در اشعار شاعران سبک خراسانی». مجلهٔ ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی. ۳۷/۲۰، صص ۲۴-۴۰.

دکتر ارشاد نورزی بلخی
نویسنده و پژوهش‌گر حوزه‌ی تاریخ



نوروز در تاریخ احمدشاهی



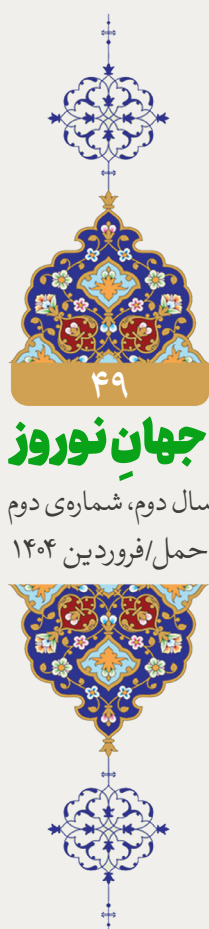
درآمد

نوروز یکی از اساسی‌ترین رکن فرهنگ و هویت افغانستان است. نشانه‌هایی از نوروز در ادبیات کتبی و شفاهی چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام در این سرزمین وجود دارد. برای همین ذکر و تجلی نوروز در تمامی ادبیات نظمی و نثری افغانستان دیده می‌شود. این نوشته بر آن است تا رد پای از نوروز را در تاریخ احمدشاهی

بیابد و ببیند آیا تجلی از نوروز در این اثر تاریخی وجود داشته یا نه و اگر وجود دارد نوروز چگونه و با چه مظاهر بیان و آراسته شده است؟

تاریخ احمدشاهی

تاریخ احمدشاهی، یکی از متون تاریخی درباری قرن هژدهم میلادی می‌باشد که به زبان فارسی دری نوشته شده است. تاریخ احمدشاهی



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

دارای چندین اهمیت می‌باشد. اول این که این یک اثر ارزشمند تاریخی زبان فارسی دری قرن هژدهم میلادی می‌باشد که در خود معلومات هنگفت از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی افغانستان، ایران و شبه‌قاره را جا داده است و از این منظر یکی از منابع مهم برای درک تاریخ آن زمان کشور و حوزه ما به حساب می‌آید. هم‌چنین این اثر خود از نگاه ادبی یک متن تاریخی زبان فارسی دری است که در آن می‌توان سبک نوشتار نظم‌ی و نثری این زبان در قرن هژدهم میلادی را مطالعه و بررسی کرد. از طرف دیگر، چون این کتاب تاریخی درباری احمدشاه درانی، مؤسس امپراتوری درانی می‌باشد، فلذا برای افغانستان اثر خیلی مهمی است. چون این اثر تحت نظر و مشاهده خود احمدشاه درانی نوشته شده است. می‌توان ذوق و علاقه‌ی فرهنگی و هنری احمد خان را در آن جست‌وجو کرد. چون نوروز در تاریخ احمدشاهی بحث این نوشته است، بناءً می‌توان علاقه و دوست‌داری احمد خان به نوروز را در آن جست‌وجو و دریافت.

همان‌طور که ذکر شد، نوروز جشنی است که در همه عرصه‌ها و مقاطع تاریخی افغانستان تجلیل شده است. بناءً سوال که می‌توان پرسید این است که رابطه نوروز با دربار احمدشاه درانی در قندهار چیست؟ چون معتبرترین شهادت و اثر از زندگی و دربار احمدشاه درانی، تاریخ احمدشاهی می‌باشد، فلذا نوروز را در این اثر جست‌وجو می‌کنیم و رابطه نوروز و دربار احمدشاه درانی را دریابیم. در این نوشته من به شکلی اجمالی سراغ کلمات هم‌چون نوروز، جشن نوروز، بهار و تجلیل بهار رفته‌م و در این نوشته یافته‌های خود را پیش‌کش خواهم کرد. ولی پیش از آن چند نکته‌ای درباره نویسنده این اثر مهم ذکر باید کرد.

نویسنده تاریخ احمدشاهی

محمود الحسینی، منشی بن ابراهیم جامی، مورخ صده دوازدهم هجری و قرن هژدهم میلادی نویسنده تاریخ احمدشاهی است. درباره زادگاه وی نظریات مختلف وجود داشته، آقای سید مرادوف وطن وی را از شیراز می‌داند. ولی دکتر سرور همایون این نظر را رد کرده و ایشان را از قصبه جام خراسان می‌داند. (همایون، ۲۰۰۱، ۱)

محمود الحسینی، نویسنده توانا و برجسته‌ی روزگار خود بوده و پیش از شروع کار به حیث تاریخ‌نویس دربار احمدشاه درانی، وی در خوشان مجلس نویس و از نزدیکان میرزا شاه‌رخ بود. (همان، ۱) بعد از مرگ نادر افشار و تاسیس سلطنت درانی، احمدشاه درانی بر آن می‌شود برای دربار خود تاریخ‌نویس مخصوص داشته باشد. چون احمد خان یکی از فرمانده‌های نادر افشار بود و با دربار افشار آشنایی نزدیک داشت، از این رو شناخت خوبی از تاریخ‌نویس دربار نادر افشار داشت. میرزا مهدی استرآبادی تاریخ‌نویس دربار نادر افشار بود و کتاب جهان‌گشای نادری و دره نادره را نوشته است. استرآبادی الگویی برای مجلس نویسی و تاریخ‌نویسی دربار برای احمدشاه درانی بود و می‌خواست نویسنده‌ای توانا با بیانات دل‌پذیر و متن شیوا هم‌چون استرآبادی را پیدا کند و تاریخش را به شیوه کتاب دره نادره بنویسد. محمود الحسینی این ماجرا را خود در صفحه ۴۴ تاریخ احمدشاهی چنین بیان می‌کند.

بناءً علی‌هذا به دست آوردن چنان منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت و صافی و مدیح‌سگالی داشته باشد، به عهده یکه‌تاز مضممار فراست و سرافرازی محمد تقی خان شیرازی که مرد سخن‌سنج نکته‌دان و صاحب اختیار مالیات و مهمات ممالک

نوروز در تاریخ احمدشاهی

وقتی محقق دنبال نوروز در تاریخ احمدشاهی می‌رود. وی نه تنها با ذکر از نوروز با این کتاب مواجه می‌شود، بلکه شخص متوجه از ستایش و تعریف‌های بی‌نظیر از نوروز و بهار در این کتاب می‌شود. اتفاقاً نوروز در تاریخ احمدشاهی نسبت به هر کتاب دیگر تاریخی بیش‌تر و زیباتر ذکر و ترسیم شده است و کم‌تر کتاب تاریخی این قدر وصف از نوروز و بهار دارد. این باعث می‌شود که تاریخ احمدشاهی ارزش والایی فرهنگی نوروز به خود بگیرد. صفحات تاریخ احمدشاهی پر از وصف بهار با دل‌انگیزترین و زیباترین استعاره‌ها و تمجیدها می‌باشد. این وصف‌ها هم به شکل شعر و هم به شکل نثر بیان و سروده شده است. جدا از این که بهار و نوروز در قالب نظم و نثر در این کتاب دیده می‌شود، بسترهایی که نوروز در آن یاد شده، عبارت‌اند از خطبه‌های هر ساله حکمرانی احمدشاه و در دیگر جاها هم‌راه با وصف نوروز و بهار وصف از شگوفایی و نشاط که نوروز با خود می‌آورد در قالب شعر و یا جملات شعرگونه بیان شده است. در بعضی موارد یاد آوری نوروز در بستر تجلیل نوروز توسط شاه و دربار وی است.

در این جا اول چند نمونه از وصف بهار و نوروز در قالب شعر از تاریخ احمدشاهی را می‌خوانیم.

گشت طراوت فضا باز نسیم بهار
رنگ ز دل‌ها زدود صیقلی روزگار
رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان
رفت ز صحن چمن باد سحرگه غبار
نرگس مخمور گشت محو تماشای گل
سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار

موضوعه ایران بود، مقرر شد و چو طرز کلام فصاحت انتظام و شیوه سخن ملاحظت انجام عالیجاه معلی جای‌گاه سلاله‌ی النجباء العظام و خلاصه الشرفاء الکرام، مخدومی مستحسن طبع دشوارپسند و مرغوب خاطر آسمان پیوند پادشاه مؤید «تاریخ نادرشاهی» اوستادی میرزا مهدی خان استرآبادی مصنف اقبال‌مند افتاده بود، حکم همایون به شرف نفاذ مقرون شد که یک نفر منشی سخن سنج حقیقت‌آگاه از منشیان ایام نادر شاه که به طرز تاریخ نادرى مطلب را به عبارات واضح مبرّا از اغراق و مضامین رنگین لایح خالی از اغراق، بر صفحه بیان تواند نگاشت، پیدا نموده...

متن بالا نشان می‌دهد که احمدشاه درانی کتاب دره نادره را خوانده و از زیبایی سبک آن آگاه بوده است. وی از محمد تقی شیرازی درخواست کمک برای پیدا کردن تاریخ نویس هم‌چون استرآبادی می‌کند و محمد تقی، محمودالحسینی را برای احمدشاه درانی معرفی می‌کند. (همان، ۱). محمد تقی شیرازی نیز یکی از فرماندهان نادر افشار بود که با نادر افشار و هم‌راه با احمدشاه درانی در فتح هند یک‌جا بودند. ناگفته نماند که محمود الحسینی شاگرد میرزا مهدی استرآبادی بوده و به گفته دکتر سرور مولایی حسینی به سبک استرآبادی تاریخ می‌نویسد. (مولایی، ۱۶، ۱۳۸۶) محمود الحسینی برای بیست سال در دربار احمدشاه درانی خدمت می‌کند و تاریخ احمدشاهی را زیر نظر احمدشاه درانی می‌نویسد. حسینی می‌گوید: «محاربات و فتوحات او را به رای العین دیده است و چشم دید خود را ثبت تاریخ کرده است.» (حسینی، ۴۷، ۱۳۸۶)



۵۱

جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



قشون بهاران چو آمد پدید
سپاه خزان را هزیمت رسید
گل از روزن شاخ سر برکشید
دل خلق عالم گل عیش دمید

ای پرتو سیمای انجم افروز
از بزم تو شده نوروز عیش اندوز
از بهر طواف کعبه محفل تو
با قافله تهنیت آمد نورز

بهار عالم آرا جلوه‌گر گشت
اساس ظلم دی زیر و زیر گشت
طراوت یافت از نو باغ و بوستان
شد از لطف هوا عالم گلستان

به برج حمل باز رفت آفتاب
شد از فیض عامش جهان کامیاب
زمین هم چو باغ ارم سبز گشت
بر آمد گل و لاله از کوه و دشت

ز فیروزه پوشید گل پیرهن
شده لاله از ژاله پر در دهن
تو گفتی که هوا نافه بارد همی
زمین حله سبز پوشید همی

همین طور وصف نوروز، بهار و تجلیل از نوروز در تاریخ احمدشاهی به شکل نثر به فروان دیده می‌شود. در این جا چند نمونه از این متن‌ها را ذکر کرده و تبصره کوتاه درباره آن خواهیم داشت. در صفحه ۱۷۵ و ۱۷۶ تاریخ احمدشاهی شاهد وصف از نوروز و بهاریم. این وصف این طور شروع می‌شود:

«زینت بخش اورنگ چهارم به اراده رونق‌افزای عالم، با چتر زرنگار و طلعت نوربار از آرام‌گاه

حوت به تخت‌گاه حمل آمده، عاملان وی را از تصرف اقلیم چمن معطل و قوای نامیه را به تجدید کارخانه نشو و نما مشغول‌العمل ساخته، نضارت در اشجار مانند روح در اجساد، ریشه‌دوانی آغاز کرد و انواع نباتات به تحریک باد بهار سر از گریبان خاک برآورده،...»

در این متن ما شاهد تشبیه بهار به روح می‌شویم. این یک تشبیه خیلی فوق‌العاده از نوروز در تاریخ احمدشاهی است. بهار، نوروز روح طبیعت است. همان طور که بدن بدون روح نمی‌تواند زنده بماند، طبیعت و همه‌ی نباتات بدون گرمی خورشید و برگشت بهار نمی‌تواند زنده بماند. روح هم چنان‌که تنها تشبیه حیات بوده، بلکه روح یک مفهوم روحی و روانی نیز است. برای همین نوروز، بهار ربط مستقیم با روان انسان دارد. تحقیقات فروان در مورد طبیعت و تاثیر آن را بر روان انسان انجام شده است و هر جا که زمستانش طولانی، مردمانش سردتر و مشکلات روحی و روانی بیش‌تر دارد. نویسنده تاریخ احمدشاهی نیز این پیوند نوروز و بهار را روان انسان می‌دانسته و می‌گوید که نوروز و بهار افسردگی و غم را از انسان‌ها گرفت. محمودالحسینی می‌گوید:

«افسردگی از طبع روزگار چون غم از خاطر خوبان سمن عذار، برون رفته و بیوست دماغ کوهسار را از تاثیر هوای طراوت بار، مبدل به رطوبت گشته صورت آب‌شار پذیرفته، اعتدال هوا در طبایع برنا و پیر تاثیر کرده، دماغ کوه‌سار را از تاثیر هوای طراوت بار، مبدل به رطوبت گشته صورت آب‌شار پذیرفته،»

در جاهای دیگر در صفحه ۲۰۱۸ ما شاهد وصف نوروز در بستر آمادگی شاه و دربار برای تجلیل نورزیم. مثلاً در این متن:



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



در حینی که موكب همایون كوكب خدیو
جماقتدار مانند ابر بهار سایه گستر به الكای
پیشاور بود، نیر نوربخش آفاق و فروغاف زای
قصر نه طاق، از منزل حوت به منظر حمل
قدوم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار
جهان افروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و
نظر تربیت به پژمرده حالان عالم خاك انداخته،
بیرگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی
عطا فرموده، عساكر نشو و نما را به امداد ستم
كشیدگان لشكر دی تعیین نموده...

هم چنان در متن زیر در صفحه ۲۵۰ ما شاهد
آمدگی و فرمان جشن نوروزی از طرف شاه و دربار
سلطنت می باشیم.

نیر اعظم فروغ بخش عالم به شوق آرایش بزم
دولت، از منزل خود به بیت الشرف خویش آمده،
نقش پردازان رواق نه طاق و آئین بندان شش
جهت آفاق را مأمور به سامان و تهیه ساز و برگ
آن ساخته، اشعه انوار صبح دلا فروز، روز نوروز را
چون احكام شهنشاه بخت فیروز، رونق افزای
عرصه روزگار نمود و نادره کاران کارگاه ایجاد را
سرفراز پیرایش و تمهید مواد زیب و زینت فرمود.

بانهای مكلل از ابر گهربار، به پهنای فلک
همین طور در جای دیگر درباره نوروز و این
که چطور شاه از این فصل بهار لذت می برد
می خوانیم:

یقین که خلعت سرافرازی از این دولت ابد طراز
یافته، نوروز این سال فرخنده فال به تاریخ نهم
جمادی الثانی اتفاق افتاد و تحویل نیر اعظم
در این روز بهجت افروز، مژده شكفتگی ازهار
اقبال به گوش عالم و عالمیان در داد. پادشاه
خورشیدكلاه فلک دست گاه، تا این موسم خرمی
توأم در باغ موضع حلوایی که از تازه بناهای
آن مبدع قوانین عالم آرای است، نشاط اندوز

محفل کامرانی و زینت بخش و ساید دولت و
شادمانی بومثال، نظاره حسن و جمال صنایع
ایزد متعال می فرمودند.

در متن که خواهید خواند، ما شاهد خوش
آمد گویی نوروز و تجلیل آن با سفر و تفریح شاه
به کابل هستیم.

مقارن این حال میمنت اشتمال، طاووس
طبیعت خاقان قدر قدرت را میل بالافشانی
در کنار مرغزار و تذرو و فطرت آن حضرت را
هوس پرواز در فضای لاله زار پدیدار و شوق
تماشای صحرا و رفتن به ولایت کابل و میل
سواری و شكار و سیر گل، از خاطر آفتاب
مظاهر آن شهریار صاحب تجمل سر برزد.

نوشته های زیادی درباره نوروز و بهار در تاریخ
احمدشاهی وجود دارد که بنده از نوشتن آن ها
در این جا خود داری می کنم، ولی در این نوشته
ما چند نمونه از گفته ها که بیش تر از وصف
بهار و نوروز و تجلیل آن در تاریخ احمدشاهی
و دربار احمدشاه درانی بیان کرده برای ثبوت
آن را مشاهده کردیم و به این نمونه ها بسنده
می کنم. دوستان و علاقه مندان می توانند برای
خوانش بیش تر از وصف های بهار و نوروز،
تاریخ احمدشاهی را مطالعه کنند و هر خواننده
با خوانش تاریخ احمدشاهی از زیباترین
وصف های نوروز در این کتاب شگفت زده
خواهد شد.

برآیند

تاریخ احمدشاهی گواه از فرهنگ، عنعنات
تقریباً دو الی دو ونیم صد سال افغانستان، ایران
و هند است. از طرف دیگر چون نوروز یکی از
اساسی ترین ارکان فرهنگ مردم افغانستان بوده
و این فرهنگ در همه جا تنیده و بافت شده



جهان نوروز

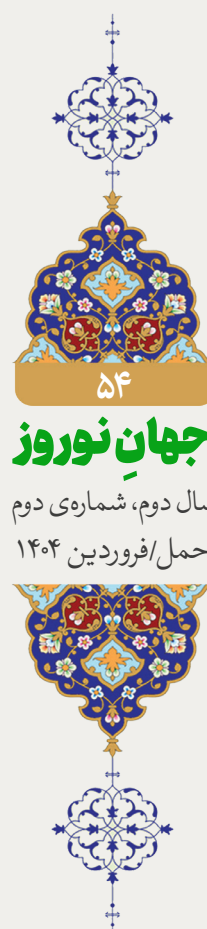
سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



سرچشمه‌ها

منشی حسینی، محمود بن ابراهیم، تاریخ احمدشاهی: تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان، تصحیح غلام حسین زرگری نژاد، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۶
منشی حسینی، محمود بن ابراهیم، تاریخ احمدشاهی، تصحیح پوهاند دکتر سرور همایون، دانش خپرندویه تولنه، ۱۳۷۹
نوروزی، جمشید، جشن نوروز در دربار تیموریان هند، مطالعات تاریخ اسلام، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۸۹

است. این فرهنگ در تمامی نقاط افغانستان، چه در جنوب و چه در شرق و یا شمال، همیشه در زندگی انسان‌های این سرزمین حضور داشته است. شاهان و حکمرانان نیز در طول چند هزار سال به این طرف توجه خاص به جشن نوروز داشته‌اند. این جشن در دربار شاهان چه در جغرافیای امروزی افغانستان یا خراسان، چه در ایران، تجلیل می‌شده است. حتی این جشن به شکل متواتر و با شکوه در دربار گورگانیان هند، در دهلی تجلیل می‌شد. (نوروزی، ۱۳۸۹)
احمدشاه درانی و دربار وی در قندهار نیز توجه خاص به نوروز داشته و تاریخ احمدشاهی گواه صادق این امر می‌باشد. گرچه اکثریت عمر احمدشاه در زمان فرمانروایی‌اش در فتوحات و سفرهای جنگی گذشته است، با وجود آن ما نمونه‌های فراوان از ذکر نوروز، تجلیل نوروز در تاریخ دربار وی را می‌بینیم که خود نشان‌دهنده‌ی اهمیت این جشن برای احمدشاه و دربارش است. تاریخ احمدشاهی نوروز را منزلت عالی می‌بخشد و این جشن منزل بالاتر از همه‌ی جشن‌ها در این کتاب دارد.



۵۴
جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

ضیاء الحق مهرنوش
نویسنده و پژوهشگر



آتش در پیشه‌ی اندیشه‌ها

(نوروزانه‌اندیشه)



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



نوبت کهنه‌فروشان درگذشت
نوفروشانیم و این بازار ماست
حضرت مولانا

نوروز، با نوشدن، پیوند تنگاتنگ و گسست‌ناپذیر دارد. نوروز، پیام نو دارد: پیام بهار نو، زندگی نو و رُستن از دلِ خاکِ سرد و گوارایی بخشی به طبیعت و هستی. انکار و نفی نوروز این معنا را افاده می‌کند که دید ما، از نور و روشنایی و رویش و پویش محروم است و ذهن مان، تازگی و طراوت و سبزینه‌گی را تحمل نمی‌کند. نعمت‌الله فاضلی، در کتاب «نوروزنوشت»، از «نوشدگی» سخن گفته و نوروز را «نوع جهان‌بینی» خوانده است؛ ولی به زبان خودش، «خیلی به جزئیات نپرداخته» است؛ موردی که جان‌مایه‌ی این نوشته است. اگر از این منظر نوروز و پیامی را که حمل می‌کند، در تیررس تحلیل و ارزیابی قرار بدهیم، به بینش دیگری از نوروز می‌رسیم: بازاندیشی و شناخت. به نظر می‌رسد این پیام، ژرف‌ترین و شگرف‌ترین پیام نوروز است.

از گذشته‌های دور و در فرهنگ‌های متفاوت، از نوروز به‌گونه‌های متعدد، گرمی داشت می‌شود. ملت‌ها، برحسب خوی و عادت و فرهنگ زیستی خویش، به شادی و پای‌کوبی و رقص و موسیقی‌نوازی می‌پردازند. سیر و سیاحت و دیدار بسته‌گان و نزدیکان، دوستان و زیارت اصحاب دل، بخش‌هایی جداناپذیر آیین نوروزی دانسته می‌شود. تهیه لباس جدید و رسیدگی به سر و صورت نیز، مشمول این آیین فرخنده است. در بنیاد، همه‌ی این‌ها یک مفهوم دارند: جهان و آدمی به نوشدن نیاز دارند. آمادگی‌ها و ترتیباتی که ملت‌ها در فرازهای تاریخ برای نوروز تهیه می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد که در برهه‌های مختلف تاریخ زیستی بشر، انسان‌ها، به اشکال و صورهای مختلف می‌خواستند در فرایند نوشدگی طبیعت سهیم شوند.

نوشدگی و زیستن در آینده، نیازمند شناخت بنیادها است؛ یعنی شناخت پایه‌های بنیادین در وجود خودمان. باید آیین نوشیدگی را از خودمان و از بنیادهای فکری مان آغاز کنیم. به‌نوسازی ذهنیت مان پردازیم. پیرامون تپه‌های تحجر و کورگره‌های گردکرده در فکرمان که جهان را از همان زاویه می‌نگریم و در مورد خوبی و ناخوبی و زیبایی و نازیبایی دیگران، به‌زیرگاه داوری تکیه می‌زنیم، بیندیشیم.

نوروز، در پهلوی این که پیام «نوشدن» و پویندگی و پالودگی دارد، مسأله دیگری را نیز پی می‌گیرد: تحلیل گذشته برای گذر به آینده. در نوروز، در کنار این که به‌نوشدگی می‌اندیشیم و تلاش می‌نماییم در سال پیش‌رو انسان متفاوت، دارای چشم‌انداز فراخ و دوراندیش باشیم و برنامه‌های منظم برای خود، جامعه و سرزمین مان تنظیم و ترتیب کنیم، نیاز به بازنگری را نیز در ما زنده و فعال می‌کند. گذر به آینده، منوط به برنامه‌ی منظم و اندیشیده است. تا پیش‌نیاز به آینده نداشته باشیم، میان گذشته و آینده خلایی شکل می‌گیرد. باید گذشته را به‌درستی تمام. ارزیابی کنیم. نقاط ضعف و قوت را کشف و اصلاح کنیم. آنگاه سنگی میانۀ آب دیروز و امروز و فردا بگذاریم تا زمینه گذر به آینده فراهم گردد.

نوروز، در پهلوی نوشدگی، مفهوم دیگری را نیز آیین‌داری می‌کند: شناخت و بازگشت به خویشتن خویش و تأمل در لایه‌های زیرین ذهن و تقویت اندیشه. معمولاً در نوروز از نوشدگی طبیعت و جهان به‌میان می‌آید، ولی هیچ‌گاه از نیاز به اندیشه و تفکر و حتا ذهن بسته و متروک و پوسیده آدم‌ها سخن گفته نمی‌شود. خوانش تاریخ‌مند نوروز، ممکن است

به آگاهی تاریخی ما پیرامون رستاخیز طبیعت و جهان بیفزاید؛ ممکن است سیر تاریخ برپایی این جشن باشکوه را در ذهن ما پیروراند و آن را شکوفاتر از پیش نماید؛ ما را به پایداری این آیین خجسته‌پی مصمم نماید، ولی چه سود؟ زمانی که عنصر تفکر و اندیشه و اندیشیدن را در مان بیدار نکند؟ ما را وادار به اندیشیدن نکند؟ به تأمل و اندارد؟ تساهل و مدارا و تنوع‌پذیری را در فرهنگ زیستی ما بیدار و فعال نکند؟

نوشدن یا نوشدگی بیرونی و ظاهری، دردی را درمان نمی‌کند، باید ذهن و ضمیرمان نو شود و به جهان زیستی مان، از افق نو (نوروز) نگاه کنیم. باید پیرامون پالودن درون مان بیندیشیم. نوروز، در واقع، پی بردن به «شرافت تن» آدمی است که سعدی از آن سخن گفته است. «تن شریفی» که در گفتار سعدی آمده است، پیکر آدمی نیست، گوهر وجودی آدمی، یعنی ذهن و روان آدمی است که صورت دیگر آن متن‌های بازمانده از ادبیات زردشتی قابل بازیافت است: «روش روانان».

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت انکار و نفی نوروز، یعنی طرد اندیشه و تفکر؛ یعنی نپذیرفتن نور و روشنایی و آگاهی و دانایی و بینایی. در نوروز، باید «چراغ دل برافروزیم» و در گوشه‌های تاریک و مه‌آلود ذهن و ضمیرمان بگردیم و با جاروی نو و نوروزی، هرچه کینه و کدورت، حسادت، تنفر، جهالت، تزویر، دروغ، ریاکاری و مواردی از این دست است، را تمیز کنیم و مهربانی، بخشش، ایثار، تنوع‌پذیری، هم‌گرایی، از خودگذری و احترام به دیگران را جانشین آن‌ها بسازیم. آیین‌نامه عشق و هم‌دلی را مَهر نموده گلوبند سال جدیدی که آغاز می‌شود، نماییم. مهم‌تر و عمیق‌تر از همه،



پیرامون آن چه انجام داده‌ایم و آن چه باید در آینده انجام بدهیم، بیندیشیم.

شیخ سخن‌دان شیراز، سعدی شیرازی، در بیت دیگر انسان را به عاشق شدن در «بهار» فرامی‌خواند و گاه‌یانی را که چادر سبز بر تن نمی‌کند و در آیین نوشدگی و جشن رساخیز طبیعت سهم نمی‌گیرد، «حطب»؛ یعنی هیزم خشک برای آتش قلم داد می‌کند:

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار
هرگیاهی که به نوروز، نجبد، حطب‌ست

ایجاب می‌نماید نوشدگی در فرهنگ زیستی ما درونی شود. باید انگیزه نوشدن در ذهن ما خلق و پرورده شود. شوق و اشتیاق نوشدن در اندیشه و باورمان جوانه بزند و به باروری برسد. این شور و اشتیاق میان امروز و آینده پل بزند و ارتباط برقرار نماید. تا زمانی که از بنیاد نو نشویم، نمی‌توانیم

خود را با جهان نو، با طبیعت نو، با پیرامون نو، با فرهنگ و پیوندهای نو سازگار کنیم. ریشه و مایه این نو شدن و هم‌نوایی با طبیعت و جهان و پذیرش تنوع و تکثر، اندیشه است. به سخن محمود انوشه، باید «توانایی تحمل تفاوت‌ها» را داشته باشیم و به این تفاوت‌ها، حرمت بگذاریم. زمانی که درون ما آکنده از چرک و چروک باشد و نیت مان آلوده به انواع بیماری درمان‌ناپذیر، نوشدگی جهان پیرامونی تأثیری روی ما نمی‌گذارد.

باید به آرایش و پالایش جهان اندیشگانی و جهان فکری خودمان پردازیم. تا زمانی که نوشدگی را درونی نکنیم، نوشدگی بیرونی و پیرامونی، تغییری در فرهنگ زیستی ما ایجاد نمی‌کند. نوشدگی جهان اندیشه و تفکرمان است که ما را سازگار با محیط و اطراف مان می‌کند.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



نوروز، در واقع، سرچشمه اندیشه و تفکر میان کهنه‌گرایی و نوشدن است. چون پیام بنیادین نوروز، نوشدن است؛ در برابر تفکر تحجر قرار می‌گیرد و در پی زدودن آن است. نوروز، سرچشمه معنا و معناها است. نوروز، آئینه جهان بین است؛ آئینه‌ای که جهان را سبز و گوارا و زیستنی می‌نماید. نوروز، آئینه‌دار سرزندگی، شادی و نشاط و خوش‌مشری است. نوروز، روز تصفیه درونی است. روز آفتابی‌سازی گوهر وجودی آدمی است. در این روز که جهان خلعت جدید برتن می‌کند و شیپور سبزی‌نگی و خرمی می‌نوازد، بر آدمی است که از چنین رویش و پویش استقبال نماید و خودش سهم‌داری این آیین فرخنده باشد.

در گوهر، پذیرش آیین نوروز و برپایی پرچم این آیین بشکوه در بام ایوان دل، این معنا را افاده می‌نماید که انسان نوروزاندیش امروز، از دگم، قهقراندیشی، واپس‌گرایی و تحجر به ستوده آمده است. نوشدگی را عنصر بنیادین زندگی می‌داند و خانه دل را آراسته به پذیرش تنوع فرهنگی، مذهبی، سیاسی، زبانی و غیره نموده است. نوروز، یک پیام اساسی برای انسان امروز دارد: نوگرایی، آینده‌اندیشی و زیستن در قلمرو آینده و انسان‌عاری از جهالت و تاریک‌اندیشی.

نوروز، در پی رهایی و آزادگی انسان است. نوروز، پیام دگردیسی دارد، انسان را وامی‌دارد که تمام زنجیرها را بشکند. شعار رهایی و پویندگی و پویندگی بدهد و در برابر هرچه تاریکی و جهل و جهالت است، استوار و مقاوم قدبردارد. نوروز، آیین هم‌دلی، هم‌آوایی و هم‌نوایی است؛ هم‌آوایی و هم‌نوایی با رویش و پویش و سبزی‌نگی طبیعت و هستی. نوروز، حامل نیکوترین و انسانی‌ترین پیام است: بیداری، پویندگی و

پویندگی. اگر با این نگرش به نوروز نگاه کنیم، لایه‌های معناآفر نوروز، ژرف‌تر، خوشایندتر و فراگیرتر می‌شود. مخالفان نوروز، در هر گوشه و کنار جهان، تاریک‌اندیش‌ترین‌های این عصر دانسته می‌شوند. مخالفت بانوروز، یعنی زیستن در اعماق تاریکی و خفتن در دل سیاهی و کهنگی.

زبان نوروز، زبان نوشدن و فرار از کهنه‌اندیشی، کهنه‌گرایی و کهنه‌پرستی است. این زبان در کل طبیعت مشترک است. جهان و طبیعت به زبان نو، به زبان نوروز، به زبان بینایی و دانایی و دادگری سخن می‌گویند. نوشدگی، زبان جهان و طبیعت است. انسان امروز به این زبان نیاز دارد. شایسته نمی‌نماید که انسان از سخن گفتن به زبان نو بازداشته شود. زیرا که به بیان فاضلی، «زبان نوروزی آکنده از امیدواری، هدیه دادن، آرزوکردن و خوش‌بینی است.» فهم نوروز و شناخت زبان نوروز، نیازمند تطهیر باطنی و «تقوای تفکر» است. نوروز، روز تجدید فهرست آروزها و امیال و خواسته‌ها است. در نوروز، فهرست آروزها بازننگری و تجدید می‌شود.

از گرامی‌داشت نوروز و چگونگی گره‌خوردگی آن با فرهنگ زیستی انسان‌ها در فراز و فرود تاریخ، فراوان سخن رفته است. کافی است بیتی از شاعری را به دقت مرور کنیم تا دریافت و برداشت مردم، زمانه و فرهنگ حاکم زمانه‌ی زیست شاعر و دید مردم آن زمانه پیرامون نوروز را درک کنیم. اما باید به نوروز از زاویه متفاوت نگاه کنیم. باید پیرامون آن تأمل نماییم و بکوشیم معناهای جدید از نوروز کشف و به جهان عرضه کنیم. نوروز باید به ما جهان‌بینی بدهد؛ باید روزنه جدید پیش چشم ما بگشاید تا به جهان نگاه کنیم. باید به بایگانی اندیشه و ضمیر سرد



و برف آجین ما نور بتاباند تا بیداری و نواندیشی در ما شکل بگیرد.

فاضلی، «نوروز» [را] تمرین فرهیخته‌گی» خوانده است. به نگاه این قلم، نوروز، نمودار پختگی انسان و فرارفتن از کهن‌گرایی و بدوی‌اندیشی است. اگر از این افق به نوروز نگاه کنیم و بخواهیم آن جامه چرکین و غباراندودی را که یک جماعت پوست‌اندیش و قشری نگاه برای نوروز تهیه کرده‌اند، تعویض کنیم، درمی‌یابیم که نوروز، باهیچ آیین و سنت و فرهنگ زیستی و رسم‌ها و عادت‌های زنده در هیچ مرزوبومی سرستیز و دشمنی ندارد. برعکس، مژده‌ی خوش در چانته دارد: تازگی، طراوت و عطر گل سرخ و بهار نو. هیچ آیین آسمانی و ملکوتی، بهار، تازگی و زیبایی طبیعت را نفی و انکار نمی‌کند. این خوانش‌های غرض‌آلود یک‌گروه هم‌واره مریض است؛ مریضانی که با نور، روشنائی، نواندیشی، اصلاحات و ترویج آگاهی و دانایی و دادگستری در جهان مشکل دارند. بن‌مایه‌های ذاتی بیماری این گروه، تاریک‌اندیشی، جهل‌پروری و خفتن در تنور سیاه تعصب و تبعیض است.

نوروز، سرچشمه معناها است. این سرچشمه به آدمی جهان‌بینی می‌دهد. دُر اندیشه را از صدف ذهن و ضمیر بیرون و به‌تامل و تعمق در اسرار هستی وامی‌دارد. به سخن دیگر، نوروز، آتشی است که در بیشه‌ی اندیشه‌ها افروخته می‌شود تا اندیشه از خواب زمستان برخیزد و پیرامون هستی و خالق هستی اندیشه کند.

نوروز، «فریاد بلند آرزو» است؛ سزاوار و شایسته انسان معاصر نیست که در سنگر ستیز و عناد بخشید و «نوروز و بهار و رنگ و بورا» و به‌دار

انکار و نفی بیاویزد. نوروز، هم‌چنان که پیام روشن انسانی دارد، در پی نابودی و ویرانی هیچ فرهنگ و آیینی نیست. پیام دیگر نوروز، جشن و شادمانی است. زیستن باهمی و فراهم‌سازی زمینه‌گردش و لذت بردن از طبیعت است. به بیان حسن قریبی، «نوروز، پاسخ دندان‌شکن» به خرده‌گیران و منتقدان «فرهنگ «عجم» است: ای آنکه به آیین عجم خرده‌گرفتی!

نوروز همان پاسخ دندان‌شکن ماست فرجام سخن به‌زبان فاضلی، «نوروز، پیوندی با مقولات بنیادی زندگی چون آزادی، عدالت، بخشش و گذشت، توسعه، فردیت، امید، زیبایی، آسودگی، رفاه، اخلاق و عواطف مثبت دارد.» اگر نگاه ما به پیرامون مان برآمده از تاریخ زیسته بشر و انسانی باشد، به این مقولات به‌عنوان سنگ‌های بنیادین جامعه. دولت‌سازی نگاه می‌کنیم و می‌کوشیم این سنگ‌پایه‌ها، اساس زندگی، فرهنگ، دولت‌داری و کشورسازی قرار بگیرد. سرزمینی که پایه‌های بنیادین آن را عدالت، آزادی، دادگستری، مهربانی، بخشش و فداکار شکل بدهد، به اطمینان کامل می‌توان گفت تا پایان تاریخ بشر، زنده خواهد ماند.

سخن آخر و این چارانه نوروزی سیروس عبدی تقدیم نورزدوستان و شیفته‌گان این آیین انسانی:

از روز ازل که این جهان ساخته شد
هرچیز برای اهل آن، ساخته شد
نوروز برای زایش زیبایی
پاییز، برای عاشقان ساخته شد



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





اسحاق ثاقبی داراب
نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار

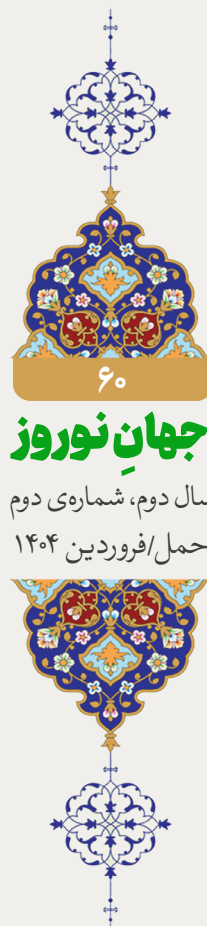
بلخ و نوروز

درآمد

بلخ به مثابه‌ی مادر و پرورش‌گر نوروز

پژوهش‌های تاریخی و متون کهن هم‌چون شاهنامه‌ی فردوسی، کتاب اوستا، آثار سانسکریتی، کتیبه‌ها و متون پهلوی، همگی به بلخ از جمله به عنوان خاستگاه نوروز و به نقش پرورش‌گر بلخ در توسعه و رونق بخشی نوروز اشاره دارند. در شاهنامه‌ی فردوسی، بلخ به عنوان یکی از مراکز اصلی برگزاری جشن‌های نوروزی ذکر شده است. هم‌چنین در کتیبه‌های هخامنشی، اشاره‌هایی به برگزاری جشن نوروز در مناطق مختلف امپراتوری هخامنشی وجود دارد که بلخ را به عنوان نقطه‌ی اصلی و مهم این جشن‌ها نشان می‌دهد. برگزاری مراسم نوروز در این دوران‌ها نه تنها در باخترزمین، بلکه در تمامی سرزمین‌های آریایی، از جمله آسیای مرکزی و بخشی از هند، رواج داشته است. نوروز در بلخ با ویژگی‌های خاصی برگزار می‌شده که برخی از آن‌ها هنوز در مراسم‌های نوروزی امروزی در افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی مشاهده می‌شود. از مهم‌ترین آئین‌های نوروزی در بلخ، برپایی سفره‌های نوروزی و آتش افروزی بوده که نمادی از پاک‌سازی و شروع دوباره بود. این آداب، که از دوران باستان در بلخ رواج داشته، به عنوان نماد برجسته‌ای از بازسازی و

جشن جان‌افزای نوروز که ریشه در تاریخ و فرهنگ دیرین بلخ‌زمین دارد و از افتخارات کشورهای حوزه‌ی نوروز است، موضوع تحفظ و توسعه دادن آن تا به امروز، آشکارساز اندیشه‌ی والا، مدنیت‌دوستی و معناپذیری این ملت است؛ بلخ، این شهر باستانی که در قلب خراسان دیروز قرار دارد، یکی از مهم‌ترین کانون‌های فرهنگی و تمدنی بوده که تأثیرات بسیاری بر برگزاری نوروز و شکل‌گیری آن در سرزمین‌های مختلف داشته است. بلخ از دیرینه‌ترین شهرهای تاریخی است. این شهر در عصرهای مختلف، از جمله دوران‌های پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان، ساسانیان، طاهریان و سامانیان، مرکز مهمی برای مبادلات فرهنگی و تجاری بوده و نقشی اساسی در گسترش جشن‌ها و آئین‌ها و به‌ویژه نوروز ایفا کرده است. بلخ در دوران‌های یادشده، مرکز فرهنگی و مذهبی شناخته می‌شد و جایگاه ویژه‌ای در گسترش آئین‌های نوروزی داشت. این شهر با موقعیت جغرافیایی خاص خود، که در مسیر جاده ابریشم قرار دارد، به عنوان یک دروازه فرهنگی و اقتصادی برای ارتباطات میان شرق و غرب عمل می‌کرد.



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

تجدید حیات شناخته می شده است. هم چنین در این منطقه، جشن نوروز با مراسم خاصی چون رقابت های ورزشی، جشن های موسیقی و رقص هم راه بود که نشان دهنده اهمیت اجتماعی و فرهنگی این جشن در زندگی مردم بلخ می باشد. از بلخ، نوروز به سرعت به سایر نقاط جهان منتقل شد. انتقال این جشن از طریق جاده ابریشم و در ارتباطات بازرگانی و فرهنگی میان بلخ و دیگر تمدن های آسیای مرکزی، مناطق غربی ایران قدیم و هند، تأثیر عمیقی بر گسترش نوروز گذاشت. این جشن پس از پیدایش در بلخ، آهسته آهسته در طول تاریخ در سرزمین هایی چون خراسان، فرارود، ایران غربی (ایران امروز)، سراسر آسیای مرکزی، شبه قاره ی هند و حتی در امپراتوری عثمانی و کشورهای بالکان نیز رواج یافت. پاس داشت نوروز یعنی زنده نگه داشتن میراثی است که هویت جمعی ما را شکل داده است.

نوروز و ایجاد هم سوئی و توسعه ی روابط اجتماعی

یکی از مهم ترین جنبه های نوروز، گردهمایی های خانوادگی و اجتماعی است. این جشن فرصتی برای تقویت روابط میان اعضای خانواده و دوستان فراهم می آورد. رسم دید و بازدید نوروزی، صله رحم و سفرهای خانوادگی، حس هم بستگی و انسجام اجتماعی را تقویت می کند. علاوه برین، آداب مشترک میان پارسی زبانه و دیگر اقوام، نوروز را به پلی برای ایجاد ارتباط فرهنگی میان ملت ها تبدیل کرده است.

نوروز و حرمت نهی به طبیعت

با تغییر فصل و شکوفایی دوباره طبیعت، نوروز یادآور ارتباط عمیق انسان با محیط زیست است. سنت هایی هم چون سبزه سبز کردن،

سبزه بدر و سفره هفت سین، همگی نشانه ای از حرمت نهی به طبیعت و چرخه حیات هستند. این مفاهیم امروزه، با توجه به بحران های زیست محیطی، بیش از پیش اهمیت یافته اند و می توانند الگویی برای ترویج فرهنگ حفظ محیط زیست باشند.

نوروز، فرصتی برای پالایش روان و بدن

یکی از آئین های نوروزی، خانه تکانی است که فراتر از یک کار روزمره، نمادی از دور ریختن کدورت ها و آغاز دوباره است. هم چنین، روشن کردن آتش در چهارشنبه سوری، نشان دهنده گرمای زندگی و امید به آینده ای روشن است. این آداب، نه تنها از نظر فرهنگی، بلکه از لحاظ روان شناسی نیز تأثیر مثبتی بر روحیه مردم دارند. چیزی که قطعاً نماد بیداری، پویایی و تحرک است.

برآیند

نقش بلخ در پیدایش، پرورش و گسترش نوروز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این شهر باستانی، با موقعیت جغرافیایی خاص خود، به عنوان یک دروازه فرهنگی برای انتقال این جشن به سایر نقاط جهان عمل کرده است. استقبال از نوروز، نه تنها گرمای داشت یک سنت تاریخی است، بلکه فرصتی برای بازسازی روابط اجتماعی، تقویت هویت فرهنگی و توجه به طبیعت محسوب می شود. این جشن، پلی میان گذشته و آینده، و یادآور ارزش های مشترک انسانی است که باید با حفظ و انتقال آن به نسل های آینده، به تداوم این میراث دیرین کمک کرد.



جهان نوروز

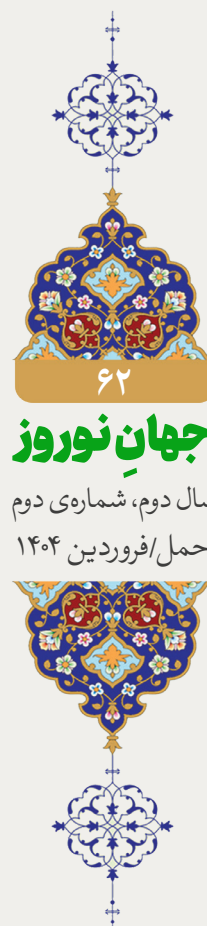
سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



نویسنده و کارشناس جنسیت و مطالعات زنان
خجسته الهام



زن مېړه‌يي هشتمه پېره‌يي نوروژ



۶۲
جهانِ نوروژ

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

می‌افزود. زنان پس از هفته‌ها آمادگی برای نوروژ، در جشن نوروژ خستگی در می‌کردند. با دستان حنابسته، چهره‌های شاد، سمنک و هفت میوه به پیش‌واز بهار می‌رفتند. آنان که در بهترین حالت هم از تبعیض و ستم جنسیتی فراوان رنج می‌بردند، نوروژ، یلدا و سایر جشن‌های فرهنگی فرصت‌های بودند که بتوانند به دور از موارد ذکر شده خود را بخشی از اجتماع بدانند. حضور زنان در اجتماع علاوه بر اینکه به زیبایی جشن‌های فرهنگی می‌افزود، جامعه را به سوی

نوروژ جشنی برای زایش و رویش طبیعت است. جشنی که با تازه‌شدن گل و گیاه، انگار زندگی در تار و پود طبیعت جریان می‌یابد. اما آیا این مفهوم برای همه یک‌سان است؟ آیا نوروژ برای انسان افغانستانی و سایر جوامع لذتی یک‌سان دارد؟ در ارتباط به زنان افغانستان بدبختانه پاسخ «نه» است. در سال‌های گذشته، در افغانستان نیز نوروژ با شکوه تجلیل می‌شد. حضور زنان و کودکان در مکان‌های تفریحی به رنگارنگی و تجلی آن

برابری جنسیتی نیز سوق می‌داد. اما بیش از سه سال است که نوروز و یلدا در افغانستان در خموشی و سکوت می‌آیند. طی فرمان‌های رسمی و غیر رسمی حکومت طالبان، مردم حق ندارند که از فرهنگ باستانی خود پاس‌داری کنند. از آن جایی که زنان زیر سیطره حکومت طالبان و مطابق به تفکر قبیله‌ای آنان حق حضور اجتماعی ندارند، این وضع قیودات بر جشن‌های فرهنگی هم بیش‌تر از همه زنان این کشور را در معرض ندیده شدن قرار داده است. زنان هنوز هم مثل قبل از خانه‌تکانی آغاز می‌کنند، بی‌سر و صدا سفره‌های نوروزی پهن می‌کنند. هفت میوه درست می‌کنند اما وقتی نوبت حضورشان می‌شود، همان میوه‌ای هشتم را می‌مانند که نیازی به وجودشان در ظرف هفت میوه نیست. زنان هنوز به رسم پاس‌داری از فرهنگ و دور از چشم طالبان، نوروز را به خانه می‌آورند اما در جامعه دیگر حضور ندارند. در مدت سه سالی که طالبان مردم را از تجلیل نوروز منع کرده‌اند، ظاهراً این فقط زنان استند که در چوکات این ممنوعیت قرار گرفته‌اند. مردان - نه زیر نام نوروز - اما هنوز جشن خود را دارند. آنان تصاویری از محافل و شب‌نشینی‌ها، میله رفتن‌ها و حضور گسترده در میان دشت‌ها و بر روی سبزه‌ها در شبکه‌های اجتماعی نشر کرده‌اند. زنان مثل تحصیل و کار، از بهره‌گیری از نوروز هم منع شده‌اند. وقتی با این دید به نوروز نگاه می‌کنیم، به این درک می‌رسیم که در ساختارهای مردسالار، هیچ مناسبتی موقعیت زنان را بهبود نمی‌بخشد. حتا فرهنگ در خدمت مردان قرار دارد و در حمایت از آنان به پیش می‌رود. در چنین ساختارهای سفت و سخت فشارهای وارده بر زنان بیش‌تر می‌شود. زنان در این سیستم به کارگرانی تبدیل می‌شوند که زمینه‌های شادی دیگران را فراهم می‌کنند و خودشان از آن بهره‌ای ندارند.

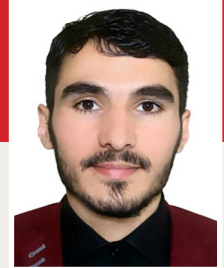
در دو دهه جمهوریت؛ افغانستان تلاشی ناموفق برای بیرون شدن از این سیستم مردسالار داشت. توجه جهان به تضمین جای‌گاه زنان بود. پول‌های هنگفت به خاطر این هدف به افغانستان سرازیر شد. هرچند کارهای سطحی و پروژه‌ای نتوانست تهدابی برای پر کردن خلای جنسیتی بگذارد اما زنان امکان حضور اجتماعی یافتند. خانواده‌های زیادی زنان را در تجلیل از نوروز فارغ از امور منزل، سهم می‌دادند. زنان در برنامه‌های رسمی و غیر رسمی، گردهم‌آیی و سمنک‌پزی سهم می‌گرفتند و حضورشان در جامعه نوروز مشهود بود. با سقوط جمهوریت و حاکم شدن مجدد طالبان؛ دوباره سیستم خفقان‌آور مردسالاری مطلق حاکم شد. دوباره زنان از متن جامعه رانده شدند. دیگر نوروز را به مفهوم نوشدن و تازگی نمی‌شناسند؛ بلکه این جشن فرهنگی را صرفاً تکرار زنجیره‌ی کارهای خانه و فشار مضاعف می‌دانند. دوباره با تکرار الگوهای رفتاری سنتی اجتماع، نوروز به شکل یک مناسبت مردانه درآمد. مناسبتی که نیاز به حضور زنان نیست. زنان به عنوان کاراکترهای پشت صحنه؛ در خدمت آماده‌سازی مقدمات شادی مردان‌اند. متأسفانه خبر بد این است که تا این سیستم حاکم باشد، این روی‌کرد نسبت به زنان تغییرپذیر نیست. اما خبر خوب این است که زنان افغانستان تسلیم نشده‌اند. وضع قیودات آنان را به صورت کامل سرکوب نکرده است. آنان با راه‌اندازی برنامه‌های نوروزی مجازی، راه‌هایی برای زنده نگه داشتن فرهنگ و هم‌چنان حال خوب‌شان یافته‌اند. آنان در برنامه‌های آنلاین سمنک می‌پزند، رقص و شادی می‌کنند، شعر و آهنگ می‌خوانند و با این شیوه‌ها مقاومت می‌کنند. در نهایت می‌توان گفت که زنان افغانستان با یافتن راه‌های تاب‌آوری، نظام مردسالار طالبانی را به سخره گرفته‌اند.



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





پدram سروش
نویسنده و پژوهش‌گر

نوروز

رستاخیز پس از توفان آریایه

مارهای بزرگ و سرمای توان فرسا پدید آورد. در آن جا ده ماه سرما و زمستان است و تنها دو ماه تابستان. در آن دو ماه نیز، آب سرد است، زمین سرد است و رویش گیاهان با دشواری انجام می‌گیرد.» (وندیداد، فرگرد ۱، بندهای ۲ و ۳) در ادامه‌ی روایت، اهوره‌مزدا به جمشید فرمان می‌دهد که برای نجات مخلوقات، پناه‌گاهی زیرزمینی به نام ور بسازد و از تخمه‌ی بهترین مردمان، جانوران و گیاهان در آن پاس‌داری کند: «... و بدان‌جا، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینه‌گان و مادینه‌گان روی زمین را فرا بر.» «... و بدان‌جا، تخمه‌ی همه‌ی رُستنی‌هایی را که بر این زمین بلندترین و خوش‌بوترین‌اند، فرا بر.» «... و بدان‌جا، تخمه‌ی همه‌ی خوردنی‌هایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین‌اند، فرا بر.» (وندیداد، فرگرد ۲، بندهای ۲۷ و ۲۸) این توصیف‌ها نشان می‌دهند که توفان یادشده، نه تنها جانوران و انسان‌ها، بلکه پوشش گیاهی را نیز به نابودی کشانده و زندگی را در این ناحیه دشوار ساخته است.

۱. دیباچه

استوره‌ی «زمستان بزرگ» در بخشی از کتاب اوستا به نام وندیداد (قانون ضد دیو) بازتابی از تجربه‌ی آریاییان با تغییرات شدید اقلیمی است. در این روایت، اهوره‌مزدا جمشید شاه پیشدادی را از فرارسیدن توفانی سخت آگاه می‌کند و فرمان ساخت ور را برای نجات انسان‌ها، جانوران و گیاهان صادر می‌سازد. این پژوهش، با بررسی متون کهن، پیوند این استوره را با تاریخ، جغرافیا و جشن آریایی جشن نوروز، تحلیل می‌کند.

۲. استوره‌ی زمستان بزرگ در وندیداد

در متون اوستایی، به‌ویژه در وندیداد، از سرزمین آریاوویچ (آریاوویچ) به‌عنوان بهترین مکان آفریده‌شده توسط اهوره‌مزدا یاد شده است. اما این سرزمین، در پی تاخت و تاز اهریمن، دچار سرمای سخت و یخ‌بندانی هول‌ناک می‌شود: «بهترین کشوری که من، اهوره‌مزدا آفریدم، آریاوویچ، سرزمین آریاها بود که هوایی خوش و باصفا داشت. اما اهریمن مرگ‌آفرین، بر ضد آن،



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

۳. تحلیل تاریخی و جغرافیایی

برخی پژوهش‌گران این استوره را بازتابی از یک رخ داد واقعی در تاریخ اقوام آریایی می‌دانند. فرضیه‌هایی وجود دارند که این روایت می‌تواند اشاره‌ای به یک دوره‌ی یخ‌بندان در منطقه‌ی آسیای میانه و فلات خراسان باشد. چنین دگرگونی‌های اقلیمی، می‌توانسته مهاجرت اقوام آریایی را از سرزمین‌های سرد شمالی به نواحی گرم‌تر جنوب توجیه کند.

از دیدگاه جغرافیایی، آریاوایج، که در وندیداد به‌عنوان سرزمین نخستین آریاییان توصیف شده، احتمالاً ناحیه‌ای در شمال شرق فلات خراسان یا کرانه‌های آمودریا بوده است. در همین راستا، بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهند که ور جمشید (در اوستا و رجم‌کرد یا پناه‌گاه ساخته شده توسط جمشید) در شهرستان زردیو، در شمال بهارک (ورنه‌ی اوستایی) ساخته شده است. آثار این پناه‌گاه هنوز در دامنه‌ی کوهی

در آن ناحیه برجای مانده و به نام قلعه‌ی ورم شناخته می‌شود.

سرمای شدید، تغییرات اقلیمی و دشواری در کشاورزی، می‌توانسته آریاییان را به کوچ در مناطق شرقی‌تر مانند بلخ و هرات وادارد.

۴. پیوند استوره با دانش گاه‌شماری

یکی از نکات شایان‌نگرش در این روایت، ارتباط آن با جشن نوروز است. در باورهای آریایی، نوروز نمادی از پایان سرما و آغاز زندگی دوباره‌ی طبیعت بوده است. به نگر می‌رسد که در دوران پیش از شکل‌گیری گاه‌شماری دقیق، این جشن در پایان زمستان دیوآفریده و هم‌زمان با خروج از ور جمشید برگزار می‌شده است؛ اما با پیش‌رفت دانش گاه‌شماری و محاسبه‌ی دقیق اعتدال بهاری، این جشن به آغاز بهار منتقل شد.



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



در این زمینه، برخی منابع اشاره دارند:

«جشن نوروز، ریشه در پایان یافتن یخ‌بندان و یا «زمستان دیوآفریده» دارد. با پایان یافتن این دوران، آریاییان خروج از ور را جشن گرفتند. سپس، در اثر دستیابی به دانش اخترشناسی، این جشن به آغاز بهار منتقل شد.» (تاریخ ایران کهن، ص ۱۶۱)

۵. برآیند

استوره‌ی زمستان بزرگ در متون اوستایی، فراتر از یک روایت استوره‌ای، بازتابی از تجربه‌ی زیست‌محیطی و اقلیمی آریاییان باستان است. این روایت نشان می‌دهد که اقوام آریایی، برای رویارویی با دگرگونی‌های شدید اقلیمی،

به راه‌حلهایی هم‌چون ساخت پناه‌گاه‌های زیرزمینی و انبار کردن آذوقه روی آورده‌اند. هم‌چنین، پیوند این استوره با گاه‌شماری نوروز، نمایان‌گر تأثیر ژرف این رخ‌دادها بر تقویم فرهنگی آریاییان است.

سرچشمه‌ها

۱. اوستا، وندیداد، ترجمه‌ی ابراهیم پورداوود.
۲. بدخشان در تاریخ، دکتر صاحب‌نظر مرادی.
۳. تاریخ نوروز و گاه‌شماری در ایران، عبدالعظیم رضایی، ص ۲۱۵.
۴. تاریخ ایران کهن، دکتر هوشنگ طالع، ص ۱۶۱.
۵. کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی رشید یاسمی.

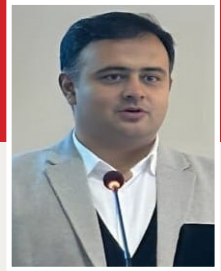


جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





ظهور مظهر
نویسنده و فعال فرهنگی

نوروز

در استانبول در یادرفته

نوروز، این جشن کهن و پرفروغ، از مرزهای زمان و مکان فراتر رفته و گستره‌ای پهناور از آسیا تا بالکان را در بر می‌گیرد. از فلات ایران تا دامنه‌های هندوکش، از دشت‌های آسیای مرکزی تا کرانه‌های قفقاز، نوروز همچون پیوندی میان طبیعت و فرهنگ، مردمان بسیاری را گرد هم می‌آورد. این جشن که با اعتدال بهاری هم‌زمان است، نه تنها تجلی نو شدن زمین، بلکه احیای امید، هم‌بستگی و هویت فرهنگی ملت‌هایی است که آن را گرمی می‌دارند.

بلخ، این کهن‌دیار اسطوره‌ها و زادگاه تمدن‌های باستانی، نه تنها مهد عرفان و اندیشه، بلکه یکی از خاستگاه‌های نوروز نیز به شمار می‌رود. در روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ای، این شهر جایگاه جمشید، پادشاه اسطوره‌ای آریانا، دانسته شده است؛ پادشاهی که نوروز را بنیان نهاد و جهان را به شادی و تازگی فراخواند. بلخ در طول تاریخ، همواره یکی از مراکز اصلی برگزاری نوروز بوده است. در دوران خراسان بزرگ، این شهر با آیین‌های پرشکوه نوروزی، از جمله برپایی جشن‌ها، موسیقی، خوان نوروزی

و تجلیل از شکوه طبیعت، جلوه‌ای از فرهنگ غنی این سرزمین را به نمایش می‌گذاشت. نوروز در بلخ نه فقط یک جشن، بلکه بازتابی از پیوند ناگسستنی این سرزمین با طبیعت، تاریخ و معنویت است؛ پیوندی که هزاران سال پابرجا مانده و همچنان روشنی‌بخش جان و جهان مردمان این دیار است.

اما استانبول، این پل میان شرق و غرب، در طول تاریخ همواره میزبان فرهنگ‌ها و آیین‌های گوناگون بوده است. استانبول، این شهر باستانی که زمانی پایتخت امپراتوری روم شرقی و سپس مرکز شکوه عثمانیان بود، در طول تاریخ پیوندی ژرف با نوروز داشته است. با گسترش نفوذ فرهنگ آریایی و سنت‌های نوروزی در قلمروهای اسلامی، این جشن کهن راه خود را به دربارهای سلاطین عثمانی نیز باز کرد.

در دوره عثمانی، به ویژه در سده‌های پانزده تا هژده میلادی، نوروز به عنوان جشنی فرخنده در میان درباریان و مردم گرمی داشته می‌شد. سلاطین عثمانی، تحت تأثیر سنت‌های آریایی، «نوروزنامه»‌هایی به عنوان هدایا دریافت



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



می‌کردند و گاه حتی اشعاری به مناسبت نوروز سروده می‌شد. دربار استانبول با برگزاری مراسمی ویژه، از جمله اعطای هدایا، تهیه شیرینی‌های مخصوص و تقدیم «نوروزیه» (عطایا و ترفیعات)، این روز را جشن می‌گرفت.

افزون بر این، در ادبیات کلاسیک عثمانی، شاعران پارسی‌گو و ترک‌زبان بسیاری نوروز را ستوده‌اند و نشانه‌های آن را در شعرهایشان بازتاب داده‌اند. به این ترتیب، استانبول نه تنها به عنوان یک مرکز سیاسی، بلکه به عنوان یک کانون فرهنگی، نقش مهمی در حفظ و تداوم آیین‌های نوروزی در جهان اسلام ایفا کرده است.

اما این فرهنگ، در استانبول، امروز از شکوه خود کاسته و کمرنگ شده است. امروزه نوروز به یک مراسم محدود و مختص گروه‌های خاص تبدیل شده است. اما چرا؟

ترکیه در دوران عثمانی به دلیل گستردگی قلمرو خود و ارتباط نزدیک با مناطق آریایی‌نشین، آسیای مرکزی، و قفقاز، بسیاری از سنت‌های نوروزی را حفظ کرده بود. اما پس از تأسیس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ میلادی و اصلاحات گسترده مصطفی کمال آتاترک، هویت ملی جدیدی بر اساس ناسیونالیسم ترک شکل گرفت که بسیاری از آیین‌های سنتی، به ویژه آیین‌های مرتبط با ایران و خراسان، به حاشیه رانده شدند.

این تغییرات، که شامل جایگزینی الفبای عربی بالاتین، تأکید بر سکولاریسم، و تقویت ناسیونالیسم ترک بود، باعث شد که جشن‌هایی مانند نوروز که ریشه در فرهنگ فارسی و آسیای میانه داشت، به تدریج کمرنگ شوند. نوروز به عنوان یک جشن رسمی در ترکیه پذیرفته نشد

و بیش‌تر به یک مراسم قومی، به ویژه در میان کردها و آذری‌ها، تبدیل شد.

در دهه‌های اخیر، ارتباط ترکیه با جهان غرب به مراتب بیش‌تر از ارتباطش با کشورهای حوزه نوروز شده است. این تغییرات باعث شده که آیین‌هایی مانند نوروز، که زمانی بخش مهمی از فرهنگ منطقه بود، به حاشیه برود.

نوروز در ترکیه بیش‌تر به عنوان یک جشن کردی، آذری، و آسیای میانه‌ای شناخته می‌شود. در استانبول، گروه‌هایی از کردها، آذری‌ها، ایرانی‌ها و افغانستانی‌ها هنوز این جشن را برگزار می‌کنند، اما در سطح عمومی شهر، نوروز به عنوان یک جشن ملی شناخته نمی‌شود.

از سوی دیگر، نوروز در ترکیه گاهی به دلایل سیاسی نیز حساسیت برانگیز بوده است. در میان کردهای ترکیه، نوروز نه تنها یک جشن بهاری، بلکه یک نماد هویتی و سیاسی نیز محسوب می‌شود. این امر باعث شده که در برخی مقاطع تاریخی، حکومت ترکیه با برگزاری عمومی جشن نوروز، به ویژه در میان کردها، برخورد کند. نتیجه، نوروز در استانبول بیش‌تر به عنوان یک مراسم محلی و محدود باقی مانده است.

در ترکیه، جشن‌هایی مانند عید فطر و عید قربان به عنوان اصلی‌ترین مناسبت‌های سال شناخته می‌شوند و بسیاری از سنت‌های بهاری نوروز تحت الشعاع این جشن‌های مذهبی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، ترکیه جشن‌های مدرن دیگری مانند روز جمهوری (۲۹ اکتبر)، روز حاکمیت ملی و کودک (۲۳ اپریل)، و روز استقلال ترکیه (۳۰ آگست) را در تقویم ملی خود دارد که اهمیت زیادی دارند.

در چنین فضایی، نوروز به عنوان یک جشن غیررسمی که در تقویم رسمی ترکیه جایی



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴

ندارد، به مرور در زندگی عمومی شهروندان ترکیه کم‌رنگ شده است.

استانبول امروزه یک کلان‌شهر جهانی با جمعیتی بیش از بیست میلیون نفر است که تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلف، از اروپایی و عربی گرفته تا آسیای شرقی، قرار دارد. در این شهر، جشن‌ها و آیین‌های سنتی که نیاز به آمادگی، جمع‌شدن خانواده‌ها، و برگزاری مراسم خاص دارند، کمتر مورد استقبال قرار می‌گیرند، زیرا سبک زندگی مدرن مردم را بیش‌تر به سمت جشن‌های ساده‌تر و تجاری‌تر سوق داده است.

از سوی دیگر، بسیاری از مردم استانبول، به‌ویژه نسل جوان، تحت تأثیر فرهنگ غربی، کریسمس و شب سال نو میلادی را به‌عنوان یک جشن بزرگ سالانه پذیرفته‌اند، درحالی‌که نوروز، که یک جشن شرقی است، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

نوروز در استانبول، اگرچه هنوز در میان برخی از جوامع مهاجر و گروه‌های قومی زنده است، اما در سطح عمومی شهر کم‌رنگ شده است. تغییرات فرهنگی، سیاست‌های دولتی، جهانی‌شدن، و رقابت با جشن‌های دیگر، همگی عواملی بوده‌اند که باعث کاهش اهمیت این جشن در استانبول شده‌اند. با این حال، در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای احیای این جشن در میان مهاجران ایران، افغانستان، و کردهای ترکیه صورت گرفته است که می‌تواند امیدی برای بازگشت نوروز به فضای فرهنگی استانبول باشد.

اما می‌توان امید داشت تا نوروز دوباره در استانبول رواج یابد؟

اگرچه نوروز در استانبول نسبت به گذشته کم‌رنگ شده است، اما همچنان ظرفیت‌هایی برای احیای آن وجود دارد. این جشن، با

ریشه‌های عمیق فرهنگی در خاورمیانه، قفقاز، و آسیای مرکزی، می‌تواند دوباره جایگاه خود را در فضای فرهنگی استانبول پیدا کند، مشروط بر اینکه اقدامات مناسبی برای احیای آن انجام شود.

یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای احیای نوروز در استانبول، ثبت رسمی آن به‌عنوان یک مناسبت ملی در ترکیه است. در سال‌های اخیر، برخی کشورهای منطقه، مانند آذربایجان، ازبکستان، و حتی ایران و افغانستان، نوروز را در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته‌اند. اگر دولت ترکیه نیز نوروز را به‌عنوان بخشی از میراث مشترک خود با کشورهای همسایه بپذیرد، می‌تواند به احیای این جشن در استانبول کمک کند.

ادبیات کلاسیک ترکیه، به‌ویژه در دوره عثمانی، سرشار از اشارات به نوروز است. پژوهشگران و ادیبان می‌توانند با انتشار مقالات و کتاب‌هایی درباره تأثیر نوروز بر شعرای عثمانی مانند یحیی بیگ و نفعی، این ارتباط فرهنگی را احیا کنند. از سوی دیگر، موسیقی سنتی ترکیه نیز می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. اجرای آهنگ‌های نوروزی با سازهای سنتی مانند باغلاما، نی، و قانون در جشن‌های عمومی می‌تواند مردم را با این آیین بیش‌تر آشنا کند.

نوروز هنوز هم در میان گروه‌های خاصی از ساکنان استانبول زنده است، اما برای احیای آن در سطح عمومی، نیاز به حمایت دولتی، فرهنگی، و اجتماعی وجود دارد. با توجه به روندهای اخیر، مانند افزایش تعاملات فرهنگی میان ترکیه و کشورهای حوزه نوروز، امکان احیای این جشن وجود دارد، اما نیازمند برنامه‌ریزی و اقدامات هدفمند است.



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



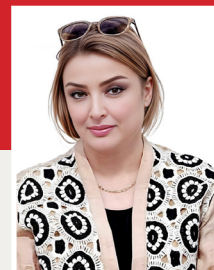
لاله در دوران امپراتوری عثمانی اهمیت فراوانی داشت و در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی، این امپراتوری به یکی از مراکز اصلی پرورش و تجارت لاله تبدیل شد. به‌ویژه در دوران سلطان احمد سوم (اوایل قرن ۱۸)، دوره‌ای معروف به «عصر لاله‌ها» شکل گرفت که با شکوفایی فرهنگی و هنری و صلح همراه بود.

امروزه نیز شهرداری استانبول هر سال میلیون‌ها لاله را در پارک‌های معروفی چون امیرگان، گلخانه و ییلدیز می‌کارد، که مصادف با نوروز، زیبایی خیره‌کننده‌ای به شهر می‌بخشند. این سنت دیرینه، پلی میان گذشته و حال و پیوندی میان فرهنگ عثمانی و نوروز است، که هر سال با آغاز بهار، جلوه‌ای از این هم‌زیستی فرهنگی را به نمایش می‌گذارد.

نوروز، جشن نو شدن طبیعت، با رویش گل‌ها و سبزی‌ها همراه است، و در این میان، گل لاله به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین نمادهای بهار جلوه‌ی ویژه دارد. این گل نه‌تنها پیام‌آور زیبایی و حیات دوباره طبیعت است، بلکه در فرهنگ و تاریخ بسیاری از سرزمین‌ها، از جمله امپراتوری عثمانی، جایگاهی برجسته داشته است.

استانبول، که از دیرباز به «شهر لاله‌ها» شهرت دارد، پیوندی دیرینه با این گل زیبا دارد. سنت کاشت لاله در این شهر، که ریشه در دوران عثمانی دارد، امروزه نیز ادامه یافته و جلوه‌ای از فرهنگ نوروز را در خود منعکس می‌کند. یکی از بارزترین جلوه‌های این سنت، جشنواره بین‌المللی لاله‌های استانبول است که هر سال از اواسط فروردین/حمل آغاز شده و حدود چهل روز ادامه می‌یابد.

لیلی غزل
شاعر و نویسنده



اسیران بهار

نوروز و دختران بلخ



صدای خنده‌هایم با آواز بهار در کوچه‌هایم
می‌رقصید، حالا سکوتی غریب و سنگین
نشسته است. دست‌های سرد متحجران، این
زندان بانان زمان، تورا، ای نوروز! به بند کشیده‌اند
و من، دور از تو، در غربت، تنها آه می‌کشم.
چه روزگار تلخی ست این روزها، ای نوروز!
این جا، در این خاک بیگانه، لبخندها رنگ
باخته‌اند و اشک‌ها چون جوی باری بی صدا

نوروز، ای شه بانوی بهار، ای نسیم نوشدن و
شادی، ام‌سال به بلخ نیامدی! یا شاید آمدی،
اما با بال‌هایی شکسته، با نگاهی خسته، بی آن
نغمه‌های آشنای کودکی‌ام. گویی از همان دم که
پایت به خاک زادگاهم رسید، چشمانت بارانی
بود، نه از شوق دیدار گل‌ها و سبزه‌ها، که از
حسرتی که در سینه‌ات پنهان کرده‌ای. در بلخ،
در آن گوشه‌ی باستانی قلبم، جایی که روزگاری



جهان‌نوروز

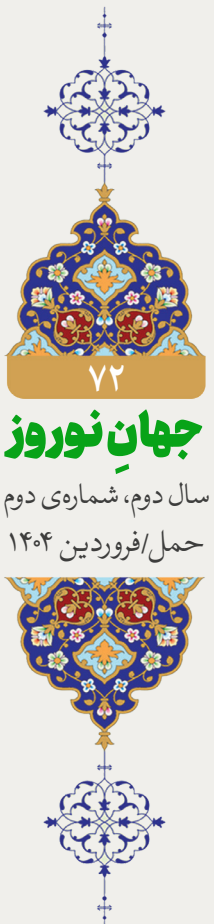
سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



در دلم جاری اند. من، زنی که کوله بارم را از شب های تار و زمستان های بی پایان وطنم به دوش کشیده ام، چشم به راهت بودم. منتظر بودم تا با آمدنت، دستی از مهر بر پیشانی زخم خورده ام بکشی و بگویی: «فرزند میهن! من آمدم.» اما تو نیامدی، یا اگر آمدی، در زنجیر بودی، و من این جا، در این دیار دور، با حسرتی به اندازه ی کوه های شادیان به آسمان خیره ماندم. نوروز، تو خود چون گل سرخی در حبس، و زنان و دختران بلخ، این شکوفه های بهار وطنم، با تو هم سرنوشت اند. آن ها که روزگاری با گیسوان بافته و دامن های گل دار، در کوچه ها به استقبال می شتافتند، حالا در بندند، پشت دیوارهایی که نه فقط جسم، که روح شان را اسیر کرده است. صدای خنده های شان خاموش، و آرزوهای شان چون پرنده ای بی بال، در قفس آه می کشند. تو، ای بهار، و آن ها، این نوبهاران زمین، هر دو در بلخ اسیرید، و من در غربت، برای هر دوی تان اشک می ریزم. یاد آن روزها به خیر، وقتی ترس و تنهایی و صدای تفنگ، این سه شبخ شوم، در خواب و خیالم جایی نداشتند. بچه ها با پای برهنه در کوچه ها می دویدند و با ترانه ی «غچی غچی بهار شد»، تو را به خانه های گلی مان دعوت می کردند. آن روزها، تو فقط یک نام نبودی، نوروز جان! تو نفس بودی، ترانه بودی، زندگی بودی. اما حالا چه؟ این جا، در غربت، و آن جا، در بلخ، حتی بوسه بر گل سرخ، این ساده ترین مهر بهاری، گناه شده است. قناری ها در

قفس اند، و من، دور از تو، هر روز در دلم برایت لالایی می خوانم، شاید صدایت به خوابم بیاید. بلخ، ای زادگاه رویاهایم، امروز نوروز در تو زندانی شده است. متحجران با قلب هایی از سنگ و چشم هایی که از شادی گریزانند، دیواری بلند میان من و تو کشیده اند. اما مگر می شود بهار را در بند نگه داشت؟ مگر می شود نغمه ی تو را خاموش کرد؟ تو، ای نوروز، در دلم زنده ای، حتی اگر در وطن ممنوع باشی. تو چون رودی هستی که از میان صخره ها راهش را می جوید، چون خورشیدی که از پشت ابرها می درخشد. نوروز جان! آمدی، قدمت گل باران! می دانم که شانیه های زیر بار این همه درد خم شده، اما می دانم که در زادگاهم غریب افتاده ای. اما بیا، فقط یک لحظه، در گوشه ای از این غربت، دزدکی به رویم لبخند بزن. بگذار خنده ات چون نسیمی از کوه های البرز، خاک غم را از دلم بزداید. من که هر روز این سیصد و شصت و پنج روز را با یاد تو زیسته ام، حالا که آمدی، بمان. کمی بیش تر بمان. با تو قصه ها دارم، قصه هایی از دلتنگی، از امید، از روزی که دوباره به وطن بازگردم و گل سرخ را بی ترس در دست بگیرم. نوروز! تو در بلخ اسیری، اما در سینه ام آزاد و سربلندی. تو را نه زنجیر می بندد، نه دیوار دور می کند. تو بهاری، و من، یک زن مهاجر، در این گوشه ی دنیا، با هر تپش قلبم منتظرت می مانم. منتظر روزی که دوباره در خاک زادگاهم، نغمه ات را با صدای بلند بشنوم و بگویم: «به خانه ات خوش آمدی، بهار من، بهار من!»



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

دکتر احمد شعیب آموزگار
نویسنده و استاد پیشین دانشگاه



بلخ گزین

مادر نوروز، درعزای بهار



باغ روضه شریف دیگر محل تجمع هزاران مسافر از تخار، کندز، هرات، قندهار و کابل نیست. دشت‌های شادیان آن طراوت و لبخند گذشته را از دست داده‌اند، و مردم بلخ دیگر دروازه‌های خانه‌هایشان را به روی مهمانان نوروزی نمی‌گشایند.

لشکریان ستم و قساوت هم چنان بر جغرافیای تاریخی بلخ سایه افکنده‌اند، و هر لبخندی را با خشونت و خودکامگی در هم می‌شکنند. این چنین است که شهر نوروز خاموش و غمگین ایستاده است. بلخ دیگر میزبان مردم افغانستان نیست. چهار



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» از میان رفته و هر امتیازی تنها برای خودی‌هاست.

نوروز در تحریم است. مفتیان شرع، که زمانی عدالت و صداقت را موعظه می‌کردند، امروز دل‌خوش‌اند که «عید مجوس» را در هم کوبیده‌اند. در حالی که همین مفتیان مکلف بودند در برابر ظلم و جنایت بانگ برآورند، اما سه سال گذشته نشان داد که آنان تنها به امتیازاتی که ماهانه به دست می‌آورند، دل بسته‌اند. دین، هم‌چنان غریب و محجوب، وسیله‌ای برای معاش مانده است.

امانه نوروز همیشه در تبعید خواهد ماند، و نه غربت فرزندان بلخ جاودانه است. روزی خواهد آمد که این زمستان سرد و تاریک پایان گیرد، و به گفته‌ی نظامی بزرگ:

"در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سپید است"

شهر لباس ماتم بر تن کرده است. دیگر سخنی از میله باستانی گل‌سرخ‌ی در میان نیست. شاعران لب فرو بسته‌اند، و بانوان بلخی اسیر دیوارهای قبیله‌ای جهل و تحجر شده‌اند. تفکر قرون وسطایی، با ستم و سرکوب، و جب‌به‌وجب خاک افغانستان را درنوردیده است.

حاکمان ارتجاع، با غرور و نخوت، برگرده‌های محروم‌ترین و فقیرترین مردم جهان سوار شده‌اند. فرزندان بلخ، آنانی که روزگاری در کوچه‌پس‌کوچه‌های این شهر هزار و یک داستان می‌نوشتند، اکنون در تبعید و غربت پراکنده‌اند. جریان‌های واپس‌گرا، با مکر و معامله‌گری، به آرزوی دیرینه خود دست یافته‌اند. پیروزی جهل را جشن گرفته‌اند و از سرخوشی در پوست خود نمی‌گنجند. برای شان، این حاکمیت مطلق قبیله‌ای، اوج افتخار است. انگار که آیه مبارکه



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





محمد صابریوسفی
شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار

نوروز

نماد شکوه و استواری

نسبت به این پدیده‌ی تاریخی و طبیعی از خود نشان می‌دهند.

نوروز، در جلوه‌ی آتشین گل‌ها، نمودار طبیعت سرکش و آغاز سبزینه‌گی و رُوش است.

نوروز آئینه‌ی روزهای نو است؛ سال نو با نوروز آغاز می‌شود و از دایره‌ی ذهن و خاطر انسان، افسردگی کوچ می‌کند و گل در پیاله‌ی هستی چهره بر می‌افروزد.

نوروز جشن آریایی است، اگر بپذیریم که نوروز، آئین باستانی مبتنی بر یک سری ارزش‌هاست، پس این پدیده با درونمایه‌های سبزابوری و طبیعت‌گرایی جلوه می‌افروزد. نوروز قدامت چند هزار ساله دارد و اما در درازای تاریخی خود پیوسته به مثابه‌ی یک پرچم سبز در دل‌های عاشق برافراشته بوده و چونان شور آتشی بر لب‌های مردم مان شگوفان مانده است.

با یک نگاه به آئین و جشن نوروز می‌توان دریافت که افزون بر جنبه‌های اعتقادی، تاریخی و فرهنگی آن، هم‌زادتباری این پدیده با دگردیسی‌های طبیعی، حوزه‌ی پذیرش و تمایل به آن در ذهن ساکنان جغرافیای نوروز را بارورتر و مستحکم‌تر کرده است.

نوروز نماد باشکوه استوار ماندن در برابر فرسودگی و ظهور نوبارگی و سرزندگی در گستره‌ی جهان هستی است. نوروز سرفصل رویدادن و از نو زاده شدن در طبیعت، اجتماع و تاریخ است؛ طبیعت و انسان در این روز و در این جشن با شکوه، جان تازه می‌یابند و در لایه‌های سبزگونه‌ی زمان، بازپیدایی بهار و بهارینه‌گی را آشکار می‌سازد.

جغرافیای نوروز، آریانای کهن است. اما امروزه کرانه‌های وسیع‌تری را در قلم‌رو خویش جا داده است؛ چنان‌چه افزون بر جغرافیای آریانای قدیم، در میان رودان، آسیای میانه، خاور میانه، امریکای شمالی، هند، پاکستان، داغستان، چین و شماری از کشورهای دیگر با شکوه تمام تجلیل می‌شود. آن‌چه نوروز را از سایر جشن‌ها متمایز می‌سازد، پیشینه‌ی دراز تاریخی و سیر عاشقانه‌ی آن در درون انسان‌هاست.

در قلم‌رو نوروز، آدم‌ها با اعتقادات و باورهای گوناگون، به آن تمایل نشان می‌دهند و آن‌را عاشقانه جشن می‌گیرند.

در کشور عزیزمان افغانستان که زادگاه نوروز است مردم در رده‌های سنی مختلف از پیر تا جوان، مردان و زنان آن‌را جشن می‌گیرند و ارادت بسیار



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



بهزاد برمک و روح‌افزا امین
کنش‌گران فرهنگی و اجتماعی

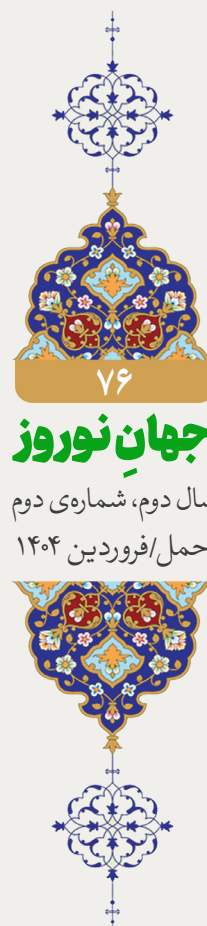


جشن نوروز چرا جهانی شد؟

که در پی نگارش و ارائه آن در جشن نوروزی به مخاطبان عزیز است، در چارچوب فراخوان شماره‌ی دوم مجله جهان نوروز به قلم ما پیشکش میگردد. ما مفتخریم که در این فرصت از حمایت‌های بی‌دریغ و راه‌نمایی‌های مؤثر این مجله در گسترش و معرفی فرهنگ نوروز در سطح جهانی بهره‌مند شده‌ایم. جهان نوروز با فراهم آوردن بستری مناسب برای تبادل اندیشه‌ها، تجربیات و تحقیقات علمی در رابطه با نوروز به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، نقش برجسته در آگاهی‌بخشی و تأسیس دیالوگ‌های فرهنگی بین‌المللی ایفا می‌کند. در همین راستا، از دست‌اندرکاران و سردبیران مجله جهان نوروز بابت برگزاری این فراخوان و ایجاد فرصت‌های جدید برای پژوهش‌گران، نویسندگان و علاقه‌مندان به فرهنگ نوروز، صمیمانه سپاس‌گزاریم. امیدواریم این نوشته و پژوهش بتواند سهمی هرچند کوچک در ترویج فرهنگ نوروز و شناخت بیش‌تر ابعاد آن در سطح جهانی داشته باشد.

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
ازین باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی...
(حافظ)

نوروز، این جشن کهن و پرشکوه، هم‌واره در دل تاریخ درخشان خویش باقی مانده است. از دیرباز تا به امروز، نوروز نه تنها نمادی از آغاز بهار و تجدید حیات طبیعت است؛ بلکه در گذر زمان پیوندی عمیق با هویت فرهنگی ملت‌ها و آداب و رسوم آنان پیدا کرده است. این جشن جهانی، برخلاف گذر زمان، هم‌چنان نیروی شگرف در هم‌بستگی انسان‌ها، انتقال فرهنگ‌ها و نهادینه‌سازی مفاهیم صلح، دوستی و امید دارد. از کاخ‌های باستانی گرفته تا خانه‌های ساده، از کتب تاریخی تا نمایش‌های فرهنگی، نوروز هم‌واره در قلب مردم دنیا جای‌گاهی ویژه دارد. این کهن‌جشن با وجود تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در طول قرن‌ها، هم‌چنان سرزنده و پُرنشاط در درون جوامع مختلف جریان دارد. نوروز، تنها گره‌گاه زمستان و بهار نیست که گره‌گاه زندگی و حیات هم است. این پویش



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

نوروز یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های آریایی و یادگار چند هزارساله‌ی کشور باستانی ما است. این رسم بزرگ ملی زمانی در سرزمین آریانا رواج یافت که بی‌داری و تجدید حیات در طبیعت آغاز شد، سردی زمستان پایان یافت و در دامان کوه‌ساران لایه و ریحان روید.

آورده‌اند که نوروز یادگاری کیومرث است. به گفته‌ای این راویان، کیومرث نخستین انسان و نخستین شهریار روی زمین بود. آن روزی که کیومرث با پای نخستین انسان‌ها آفرینش یافت را نوروز نامیدند.

برخی دیگر پیدایش نوروز را به جمشید نسبت داده، می‌گویند: پس از آن‌که جمشید دست بی‌دادگران از بی‌دادگری کوتاه کرد و آیین زندگی را به مردم آموخت، بر تخت گوهرنشان نشست و دیوان او را از هامون به گردون بردند. مردم به شکرانه این پیروزی، جشن گرفتند و آن را نوروز خواندند.

کوشانیان بزرگ، یفتلی‌ها و کابل‌شاهان در بهاران جشن نوروز را با شکوه و جلال برپا می‌کردند. هرچند مرور زمان و مدنیت‌های پی‌درپی یونانی، بودایی و اسلام تأثیرهای گوناگونی بالای مدنیت و فرهنگ قدیمی وارد کرد ولی هرگز نتوانست عنعنه‌های مختلف باستانی و فرهنگی ما را نابود سازد. خلاف آن، مدنیت‌های بیرونی دائماً در فرهنگ‌های اصیل و عمیقاً ریشه‌دار ما هضم می‌شد و فرهنگ بیگانه در غنایماندسازی و پربارسازی ریشه‌های فرهنگ و تمدن کهن سال ما به کار می‌رفت. از همین جا است که فرهنگ‌های یونان، باختر یونانی، بودایی و غیره نه تنها بر فرهنگ قدیمی ما صدمه زده نتوانست، بلکه بر غنایماندی و طنطنه آن افزود که جشن‌ها و میله‌های شکوه‌مند دوره‌های بعدی دال بر ادعای ما است.

محققان، زمان پیدایش نوروز، این سنت پسندیده را به درازای عمر اقوام آریایی رسانده‌اند. به‌طور سنتی، آغاز نوروز را به یما پادشاه (جمشید)، فرمان‌روای اساطیر بلخ نسبت می‌دهند که در آثار بزرگانی چون ابوریحان البیرونی، طبری (مؤلف کتاب طبری) و فردوسی (سراینده شاهنامه) بازتاب یافته است.

آئین نوروزی در افغانستان حداقل پیشینه‌ی سه هزار ساله دارد. البیرونی راجع به جشن نوروز نگاشته است: «نوروز نخستین روز از فروردین ماه می‌باشد، از این جهت نوروز نامیده شده که این روز پیشانی سال نو است و پنج روز پیش از آن روز نیز روزهای جشن است.»

منشأ و زمان پیدایش نوروز به درستی معلوم نیست. در برخی از متن‌های کهن فارسی از جمله شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری، جمشید و در برخی دیگر از متن‌ها کیومرث به عنوان پایه‌گذار نوروز معرفی شده است.

پدیدآوری نوروز در شاهنامه بدین‌گونه روایت شده است: جمشید در حال گذشتن از آذربایجان دستور داد تا در آن جا برای او تختی بگذارند و خودش با تاج زرین بر روی تخت نشست. با رسیدن نور خورشید به تاج او، جهان نورانی شد و مردم شادمانی کردند و آن روز را روز نو نامیدند. نوروز در تقویم میلادی با ۲۱ یا ۲۲ مارچ مطابقت دارد. در کشورهای افغانستان، ایران، تاجیکستان و غیره که از تقویم هجری خورشیدی استفاده می‌شود، نوروز روز آغاز سال نو است.

هرگاه به گذشته اقوام و ملیت‌های مختلف نظراندازی شود، بدیهی است که به عنعنات، رسم و رواج‌ها و فرهنگ‌های متفاوت برمی‌خوریم، از جمله برگزاری جشن نوروز که توسط نیاکان و پیشینیان ما همه‌ساله تجلیل



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



و برگزار می‌شده است. در این روز فرخنده و تاریخی با آن‌که اکثر عنعنات و رواج‌های آن جامه بدل کرده و رنگ‌های دیگر به خود گرفته، ولی روح جشنواره و مفهوم کلی آن برجا بود و مراسم آن به خانه و بیرون از خانه به جای آورده می‌شد. قبل از فرا رسیدن سال نو، فامیل‌ها مانند سال‌های پارینه آمادگی برای تهیه لباس نو می‌گیرند، در گل‌دان‌های کوچک سبزه می‌روینند، قسمی که طبیعت خانه خود را پاکیزه و نو می‌کند، مردم نیز خانه دل را از درد و غم پاک کرده باغ خاطر را از گل‌های عشق و امید و نیکی سرسبز و خرم می‌سازند و مردم فرزانه در سفر زندگی منزل هر روز، ماه و سال خوب از دیروز می‌سازند و خوش‌تر از پارسال می‌آریند. هرچند تجلیل از نوروز در روستاها و دهات با شهرها اندکی فرق دارد، ولی به صورت عمومی یک‌سان است. در شهرها بر اساس تقویم هجری شمسی اول حمل با مراسم با شکوه رسمی به نام جشن نوروز در دامنه‌های سرسبز شهرها تجلیل می‌شود.

نوروز به تاریخ ۴ حوت ۱۳۸۸ در بیست و چهارمین اجلاس سازمان ملل متحد طی قطع‌نامه‌ای به حیث جشن بین‌المللی اعلام شد و رسمیت جهانی یافت. در خبرنامه سازمان ملل در همان روز آمده بود: «نوروز برای بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان آغاز سال نو است و بیش از ۳۰۰۰ سال است که در مناطق بالکان، دریای سیاه، آسیای مرکزی، خاورمیانه و نقاط دیگری از جهان جشن گرفته می‌شود.»

نوروز با توجه به بار گران سنگ تاریخی و فرهنگی که دارد، به حیث یکی از میراث‌های فرهنگی جهان در دفتر فرهنگی و آموزشی آن سازمان (یونسکو) ثبت شده است. این تصمیم نمایان‌گر ثابت بودن ما و فرهنگ پربار در گذشته و رمز ماندگاری ما در فردای تاریخ منطقه و جهان خواهد بود.

نوروز، این جشن دیرینه و پرشکوه، نه تنها در میان ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف جای‌گاهی ویژه دارد؛ بلکه به عنوان نماد شکوفایی، تجدید حیات، و وحدت میان انسان‌ها در سراسر



تاریخ بشری درخشیده است. در افغانستان، نوروز به عنوان بخشی از میراث فرهنگی غنی و تاریخی، نقش پررنگی در پیوند ملت‌ها و اقوام مختلف ایفا کرده است. این جشن که از دوره‌های باستانی تا به امروز به عنوان یک نماد مشترک فرهنگی و اجتماعی در جوامع مختلف مطرح است، هم‌واره پیامی از صلح، هم‌بستگی، و تجدید روابط انسانی را با خود به همراه داشته است.

در سطح جهانی نیز، نوروز منحیث یک جشن فراگیر در بسیاری از کشورها و فرهنگ‌ها تجلیل می‌شود و تاثیرات آن در ایجاد ارتباطات میان فرهنگی و تقویت هویت‌های ملی و منطقه‌ای کاملاً محسوس است. از آسیای میانه تا خاورمیانه، از قفقاز تا بالکان و از شبه‌قاره هند تا کشورهای آسیای جنوبی، نوروز هر ساله پرچم دار هم‌بستگی و آرامش بوده و هم‌چنان در پیوندهای اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها نقش حیاتی ایفا می‌کند.

می‌توان گفت که نوروز از یک جشن عنعنوی به یک جشن جهانی تبدیل شده است که مرزهای جغرافیایی، زبانی و نژادی را درنوردیده و قلب‌های انسان‌ها را به هم نزدیک کرده است. این جشن نه تنها آغاز بهار طبیعت؛ بلکه آغاز تحول فرهنگی و اجتماعی در جوامع مختلف بوده و خواهد بود.

پس داشت از نوروز و دیگر مناسبت‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی می‌تواند نوید دهنده تحولات مثبت در ضمیر جامعه از روابط میان‌فردی و خانوادگی گرفته تا ترویج فرهنگ صلح و زیست‌مسالمت‌آمیز ساکنان این کشور خسته از جنگ و منازعه باشد. در فرجام اینکه به حکم آن چه بهار و نوروز با طبیعت و

هستی می‌کند و آن را جان دوباره می‌بخشد، لازم است ما هم چشم‌های مان را با آب باران نوروزی بشوییم، با ناموس طبیعت و هنجارهای فرح‌بخش نوروز و بهار، دشمنی نکنیم و به هستی و پیرامون مان، طور دیگر ببینیم. مردم افغانستان به هیزم‌آوران و تفرقه‌افگنان در طول تاریخ هیچ ارزشی قایل نشده‌اند و در بدترین شرایط و بنیادگرایانه‌ترین بازی زمانی، نوروز را همانند نیاکان‌شان جشن گرفتند و رسوایی تاریک اندیشان قرون را رقم زدند.

با نگارش این مقاله و پرداختن به تاریخچه، سنت‌ها و تحولات جشن نوروز، برآنیم که نوروز نه تنها جشن آغاز بهار بلکه نماد اتحاد، هم‌بستگی و تجدید حیات فرهنگی باشد. نوروز، با ریشه‌های عمیق خود در تاریخ بشریت هم‌واره از سوی ملت‌ها به عنوان گذار برای تجدید دوستی‌ها و امید به آینده مورد احترام قرار گرفته است.

آرزوی ما در این سال نو برای مردم افغانستان عزیز، سرزمین کهن و فرهنگ‌پرور، آن است که نوروز دروازه‌ای باشد برای صلح، پیش‌رفت و هم‌بستگی در میان همه اقوام و فرهنگ‌ها. امیدواریم که در این سال جدید، افغانستان به عنوان کشوری با تاریخ و فرهنگ غنی، در مسیر رشد، رفاه و آرامش قرار گیرد و بهار نو، با خود پیام‌آور روزهای روشن‌تر و آکنده از خوش‌بختی برای مردم این سرزمین باشد.

انتظار می‌رود در سال نو، صلح و آرامش در دل‌ها و خانه‌ها جای گیرد و افغانستان عزیز در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به بالاترین مراحل شکوفایی دست یابد. چنین اگر نیست پس نوروز، جان ما، جان جهان ما، آغاز ما، فرجام ما و بود و نبود ما است و



جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



چنان ریشه‌های تنومند در ژرفای روح و وجدان، تاریخ و فرهنگ کهن بیخ ما و بخش عظیمی از فرهنگ و تمدن بشری دارد که ناچارمان می‌سازد به پیش‌واز آن برویم و خوش‌آمدید بگوییم و از ته دل برای همه فریاد بکشیم: «همه روزتان نوروز باشد، همه روز ما بهار باشد، در کشور ما آرامش بیاید و برای ما فرصت دهد که تمام خسارت‌هایی ناشی از جنگ و خشونت را جبران کنیم، سرزمین خود را بهاری بسازیم و از خزان جنگ، به بهار صلح برسیم.»

سرچشمه‌ها

الکوزی، نفیسه (۱۳۹۰) نوروز و بازتاب آن در ادبیات و فرهنگ افغانستان، کابل: انتشارات توانا "ACKU".

امین، شبانه (۱۳۹۵) جشن نوروز در دوره هخامنشی‌ها، پایان‌نامه تحصیلی دوره لیسانس دیپارتمنت دری دانش‌کده زبان و ادبیات دانش‌گاه تعلیم و تربیه شهید استاد برهان‌الدین ربانی، کابل: اثر تاپپی.

انصاری، خواجه بشیراحمد (۱۳۹۳) نوروز و حکایت مزار و بهار در افغانستان، سایت انترنتی بی بی سی فارسی.

پنج‌شیری، حبیب (۱۳۹۷) طبیعت و تربیت، مجله علمی و پژوهشی دانش‌گاه کابل در حوزه علوم اجتماعی.

جاوید، عبدالاحمد (۱۳۷۸) نوروز خوش آیین، کابل: چاپ انجمن فرهنگ افغانستان.

سید حیدری، بتول (۱۳۹۵) تاریخ پیدایش نوروز را بخوانید، از نشریات شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان.

سیستانی، محمد اعظم. (بیتا) جشن نوروز و منزلت آن در ملل آریایی، بیجا.

عابدوف، دادا جان (۱۳۹۳) آداب، آئین‌ها و باورهای مردم افغانستان، ترجمه بهرام امیر احمدیان، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.

محمدی، غلام محمد (۱۳۹۴) نوروز چیست؟ چرا آن را جشن می‌گیرند؛ کابل: انتشارات سعید.



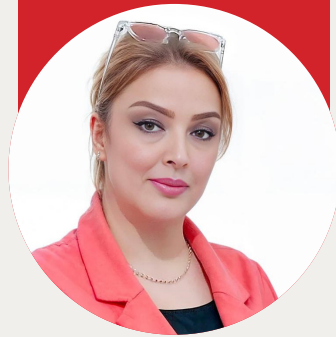
جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



روزگار نوروز

شعرهای نوروزی



لیله غزل

ای شهر عشق و آرزو، ای بلخ، ای مادر!
قد می‌کشد از دامن پربرار تو نوروز
ای هم‌قد خورشید و ماه و آسمان، بی‌شک
گل می‌دهد خار از سر دیوار تو نوروز

مبدأ عشق و شعر و تاریخ است نام تو
اسطوره هستی تا ابد، اسطوره می‌مانی
زیباست دنیا گرچه با دار و ندار خویش
اما برایم دایماً بی‌جوهره می‌مانی

صد نوهار از نوهاران تو پیا برجاست
زرتشت از دامن تو پیغمبری آموخت
خورشید حتی از تو، ای ام‌البلاد من!
شد سال‌ها که عشق و مهر مادری آموخت

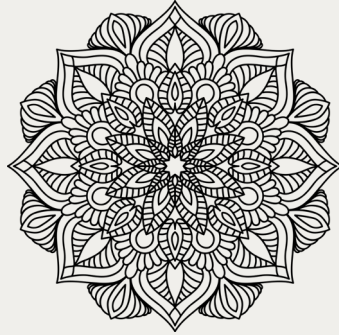
ای خاستگاه پاریسی، ای مهد دانایی
چیزی فراتر از جنونم عاشقت هستم
ای ماجرا در ماجرا، در خویش سرگردان
ای تخت و بخت و ازگونم، عاشقت هستم



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



در شادیانت کاشکی من لاله می بودم
یا موج سرکش در دل دریای آمویت
ای شهر پرچم های برافراشته تا عرش،
تاریخ می خواند غزل از برج و بارویت

از مکتب عشق و کلاس سربدارانت
آموختم آزادی اندیشه هایم را
دورم اگرچه از برت، اما عزیز من!
جا مانده ام در سینه ی تو ریشه هایم را

کوری چشم هبت الله ها درین غربت
نوروز را با آرزو پیروز می خوانیم
با سوز و ساز عشق و زیبایی و آزادی
از عشق، از امید، از نوروز می خوانیم

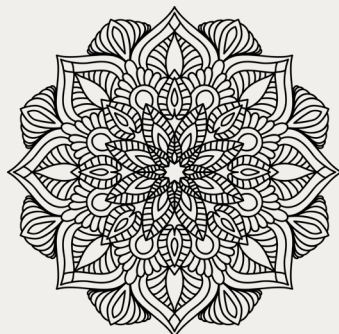


جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





بیا ای قهرمان هستی شهنامه‌ی جانم
که من در انتظارت دختر شاه سمنگانم

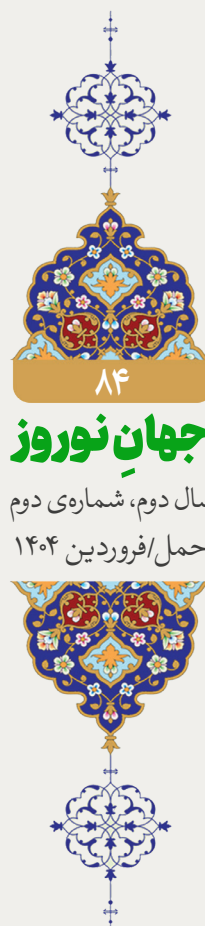
تو با جشن گل نازنج و عطر پونه می‌آیی
و من نوروز را امسال در چشم تو مهمانم

تو دریایی که سرشار ترنم‌های رنگین است
شبیه نارون من در کنارت سبز می‌مانم

کنار تو که هم‌رنگ بهار و باغ و بارانی
همیشه معنی آزاده‌گی را خوب می‌دانم

میان گیسوان زخمی خود لاله می‌کارم
بهار دیگری می‌آورد عطر گریبانم

من از تو رنگ می‌گیرم تو از طبع شکوفانت
مرا با عشق می‌خوانی ترا با عشق می‌خوانم





تھماسیے خراسانے

ملا محمد جان

نوروز و فروردین؛ عطر گل و ریحان
اردیبهشتی شد خاک بهشتیان
جمشید و گیخسرو روئیده‌اند از نو
چون لاله‌های سرخ در سینه‌های مان
بلخ برین غرق گل‌های ابریشم
طبل سرود و عشق در کوی‌ها پیچان
در هر قدم پیدا؛ زردشت و مولانا
در هر نفس پنهان؛ ملا محمد جان
هر آدمی در خویش دیوانگی دارد
هشیارها دورند از عالم مستان
اھریم بدخوی؛ کج دیده‌ی کج‌گوی
بی‌آبرو گردد در محضر یزدان
با باد نوروزی، با بخت پیروزی
یک باره می‌تازیم بر لشکر شیطان
ای صبح رستاخیز، ای جشن شورانگیز!
هم‌واره گل می‌بیز از دامن باران



۸۵

جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





نورمحمد نورنیا

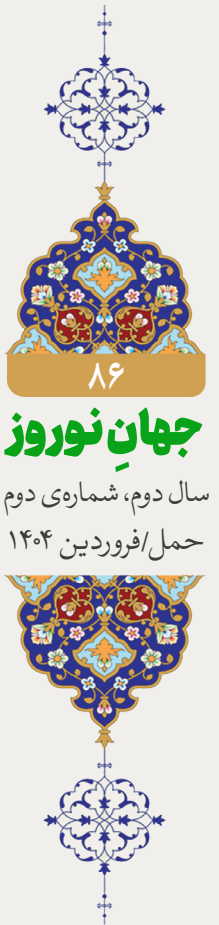
اگرچه زندگی تازه‌ی جهان، نوروز...
چه داده است به روز من ارمغان نوروز؟

به چشم‌هام که در دوردست خشکیده
و حبس گشته در آن کنج آسمان، نوروز

به چشم‌هام که مثل دو تا پرستویی
که هیچ‌جای نکردند آشیان نوروز

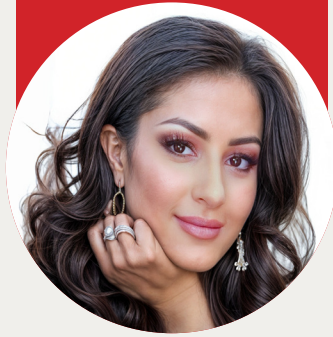
گذشتم و سر سیمی پرنده‌ها... گفتم:
پرنده چیست جدا از پرنده‌گان نوروز؟!

چه کیف دارد هرجای این جهان باشم؟
به من که هست گل‌سرخ و شادیان، نوروز.



۸۶
جهان نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



صنم عنبرین

عشق پیچان! بهار آمده است
دل دیوار را خراب بکن
سبز شو در کنار پنجره‌ها
خانه را غرق آب و تاب بکن

پا به پای نوازش باران
باز بانوی نوبهار آید
بعد چندین خزان شگوفه کنم
باغ امید من به بار آید

رخت بندد چو لشکر سرما
نغمه‌ی آبشار زنده شود
فصل دیدار گل کند از نو
با تو روح بهار زنده شود

های باران! بیا و با من خوان
دل خوشم کن به مژده‌ی نوروز
بوسه زن لابه‌لای موهایم
و در این تیره‌شب چراغ افروز



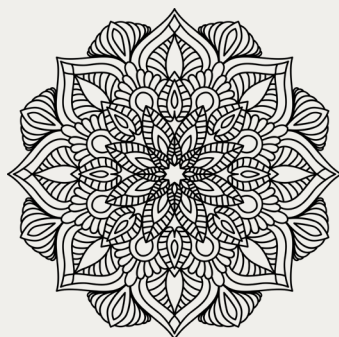
۸۷

جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴





رونق و گرمی بساط من است
چشم او است قهوه‌خانه‌ی من
خوانده‌ام باز فال حافظ را
هست او عشق جاودانه‌ی من

خبر آور که یار می‌آید
او رسد می‌شوم رها از بند
گر بیاید کنار من باشد
می‌شود لذت بهار دوچند

بچکم بر غم خیابان‌ها
بسرایم: بهار جان آید
بنویسم به روی آینه‌ها
که در این برکه ماهیان آید





منیر احمد بارش

آمد خبرم که باز نوروز آمد
با جوهر دیرینه، دل افروز آمد
این جلوه‌ی جوشیده‌ی پیش از تاریخ
یک بار دگر به کام امروز آمد

نوروز کهن چراغ امیدی ماست
بر لوح زمان، قبای جاویدی ماست
چون سبزه اگر هزار سر بگیرند
هر سال شکفته‌ایم، این عیدی ماست

نوروز، شکوه ابر و باران دارد
آغوش گشوده‌ی فراوان دارد
سروی که تبر می‌خورد از عشوه‌ی باد
در محضر باغ بین که تاوان دارد

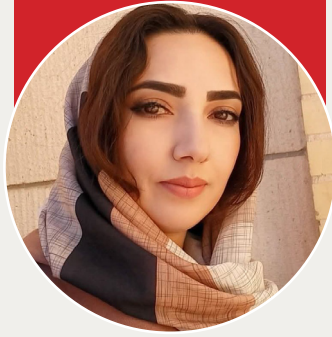
نوروز پر از فر و کیانت بینم
بر گنبد گردون جهانیت بینم
از سفره‌ی سبز خاک تا اوج فلک
هر لحظه به چشم دل عیانت بینم



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





مژگان فرامنش

می‌رسد باز باد نوروزی تا به گل‌های مرده جان بدهد
تا طبیعت دوباره سبز شود، غنچه از خود لی تکان بدهد

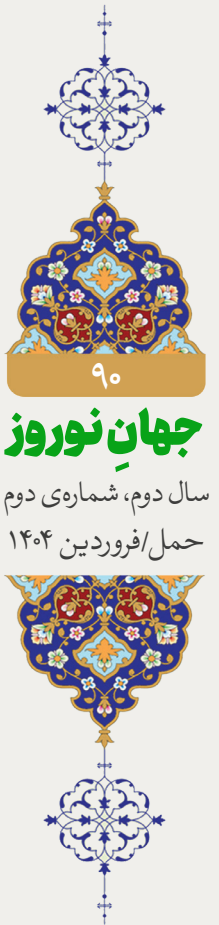
حال و روز مرا چه می‌داند کاروانی که می‌رسد از راه
خوش به حال کسی که آن‌گونه بال در بال آسمان بدهد

می‌رسد باز تا بپاشد جان بر درختان خشک و خواب‌آلود
بزداید غبار آینه را به جهان چهره جوان بدهد

مانده‌ام در حصار تلخی‌ها، حال و احوال من زمستان است
چشم دارم به باد نوروزی تا بیاید مرا زمان بدهد.

تا برویم، دوباره رشد کنم، برگ‌ها از تنم جوانه زنند
شعرهایی پر از نشاط و طرب تا بخوانم به من دهان بدهد

شهر را در غزل فروبرده جشن جمشید و میله گل سرخ
آمدم در مزار شیر خدا تا به من عشق را نشان بدهد



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



احمدشگيب بزرگ امید

نوروز يشت

خوشا نوروز و خنيای روان اش
زمستان سوز دستور زبان اش

خوشا اين پهلوان پير جوان رزم
هر آن رزمی نمايد پيش او بزم

نوآيینی که آغاز جهان است
فروغ دیده، فروردین جان است

جهانی مست بوی و مات رویش
چشد هر جانور جان از سبویش

به جم جام و به دل آرام بخشید
چو افسر سال نور را نام بخشید

اگر مهر است، اگر ناهید، اگر ماه
به پای اورمزد فرودین ماه

همه گل های باغ اورمزداند
چو لاله دل به داغ اورمزداند

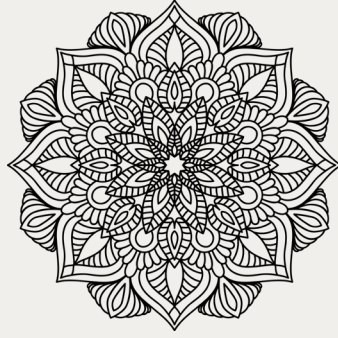


جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





چو روز اورمزد آمد به نوروز
بود نوروز بر هر داده پیروز

از ایرا فر نوروز اورمزدی ست
یل نوروز پیروز اورمزدی ست

هر آن که از تبار این دلیر است
به هر آوردگاهی چیره شیر است

اگر ورزید مهر فر نوروز
بود هر روزتان نوروز و پیروز

خوشا نوروز و فرهنگ جهانیش
زمستان سوز آهنگ جهانیش

خوشا این مادر «خیام» پرور
ز خون دختر رز جام پرور

کرشمه چون کند نوروز نوگر
فرش گردی کند ابر تکاور

جهان بزنا شود هم چون زلیخا
ز باد نوبهار یوسف آرا

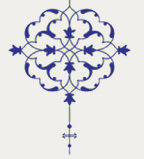


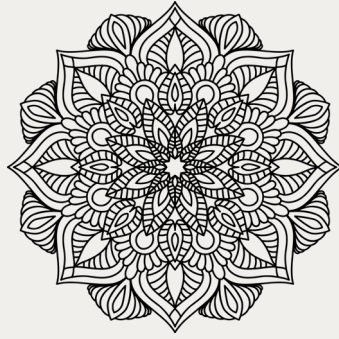
۹۲

جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





بت فرخار و نوشاد و بهار است
فغستان است و ارزنگ و نگار است

به جان پیوسته باشد نوبهارش
همه سر مست باد خوش گوارش

شب پتیاره آواره ز تیغ اش
جهان روشن ز مهر بی دریغ اش

درفشنده درفش کاویانی
دم جان بخش فرزانه مغانی

چو ماهی مست دریای اهورا
کمر بسته همه « اشم وهو » را

گرامی زنده گر نوروز پیروز
نشان مهر فردای دل افروز

فره افزود و جاویدان درخشا!
به هر جا دشمن اش بی پا و سر باد!



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

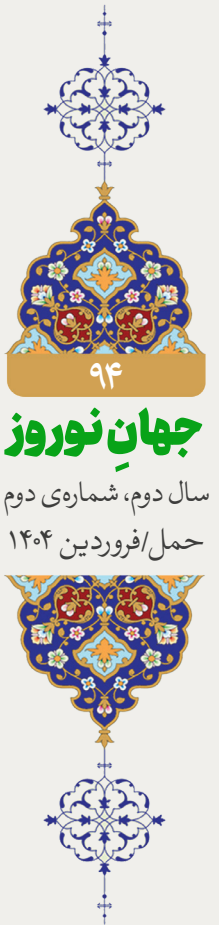
حمل/فروردین ۱۴۰۴





محمد صابر یوسفی

آتش فی‌های سرخ این نیستان گل زده‌ست
برکه در لبخندهای سبز باران گل زده‌ست
در سرود سرخ من زنجیرها وا می‌شوند
آفتاب مهربانی در شبستان گل زده‌ست
گل زده‌ست آئینه را چشمان سبز پنجره
وای باران گل زده‌ست و این خیابان گل زده‌ست
سبز می‌خواند درین ویرانه مردان خدا
نوبهاران را چه می‌پرسی! زمستان گل زده‌ست
هر طدف می‌بینیم افسون نگاهان شماست
از سرای و کوچه تا دشت و بیابان گل زده‌ست
دست‌های سبز نوروز از گل و بلبل پر است
خانه را لبخندهای سبز یاران گل زده‌ست
عاشقان فانوس‌های سبز روشن می‌شوند
آشیان در آشیان از آب و ایمان گل زده‌ست
رنگ‌ها آمیزه‌ی لطف و هوای زندگی است
از لب خاموش تا دل‌های ویران گل زده‌ست
یوسفی سبزینه‌ها از نو زبان وا کرده‌اند
یک زبان بی‌زبانی در نیستان گل زده‌ست



سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



عارف بسام

رقصیده هر پرنده باهای های نوروز
پیچیده هر کجا گل در لابه لای نوروز
رفتار مژه هایش آواز تار گیتار
تا هرنفس بلند است دست دعای نوروز
هر رنگ انجمن را پیچیده در دل خویش
آخر کشد کجایم این گونه پای نوروز
از لابه لای گل ها پروانه می چکد باز
تک تک کُتان چه خواهد منظور رای نوروز
زاهد کجا بداند راز شگفت خلقت
از عشق بی نصیب اند ناآشنای نوروز
از بلخ تا بخارا مست شراب عشق اند
این گونه هر صدایی دارد حیای نوروز
رنگ لب تو گل را نگذاشت در دل خاک
آتش به هر خزان زد آخر هوای نوروز
هر چند می سرایند از زیر خاک با عشق
تا فی بلند گر دید شور و نوای نوروز
ما را هوای گل ها هرگز نبود در سر
این گونه سرشکسته حالا فضای نوروز



۹۵

جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





محمد فہیم کریمی

بہارِ بی برگ

خدایا غصہ دارم، درد دارم
تن بیمار و رنگ زرد دارم
بہارِ آرزو خشکیده؛ اکنون
ازین دنیا امید سرد دارم!

پرستوها کنار جادہ مردند
شقایق‌ها ز تنہایی فسرند
چنان بوم و بلا گسترده دامن
کہ لبخند و نوا را مفت بردند!

سکوت و سردی و ساطور و سختی
سیاهی و ستم، سرما، کرختی
چہ گویم از بہار و ہفت سینش
سقوط و سرنگونی، سنگ بختی!

سیاهی و شب و جہل و قساوت
سپاہِ جُغد و کرگس با شقاوت
بہار و بیشہ‌ی ما گشتہ مملو
ازین اشک و غم و درد و عداوت



جہانِ نوروز

سال دوم، شمارہ‌ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





عنایت‌الله باوربامیک

پیک نوروزی

نوروز در قیامت گل‌ها شگفته است
با سدهزار پنجره‌رویا شگفته است

نوروز پایه‌پای خوشی‌ها و شورها
با جوقه جوقه لشکر سارا شگفته است

نوروز در سرود «ابستا» شگفته است
نوروز در صحیفه‌ی ویدا شگفته است

نوروز در ترانه‌ی «یسنا» و «یشت»‌ها
چندین رقم به هیأت معنا شگفته است

نوروز در گذشته‌ی دیرین آریا
با قامت بلند تمنا شگفته است

نوروز را که روز نَوش نیز گفته اند
دی روز بود، هست، به فردا شگفته است

نوروز در معارف اعراب نیز هست
«نیروز» گشته، رفته به آن جا شگفته است

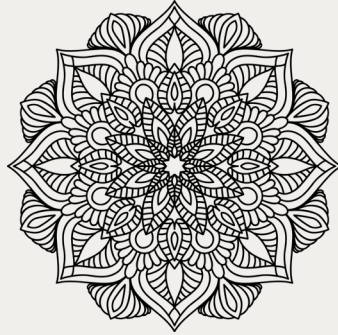
نوروز در چکاده‌ی پامیر و هندوکش
بر قُله‌های شامخ بابا شگفته است



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





نوروز در همیشه‌ی آیین آریا
با کورُش و کیان و یماها شگفته است

نوروز در کرانه‌ی آمو و بلخ و فارس
تا آن سوی حوالی گنگا شگفته است

* * *

نوروز گاه‌نامه‌ی تحویل سال است
هنگامه‌ی ترم و وقت وصال است

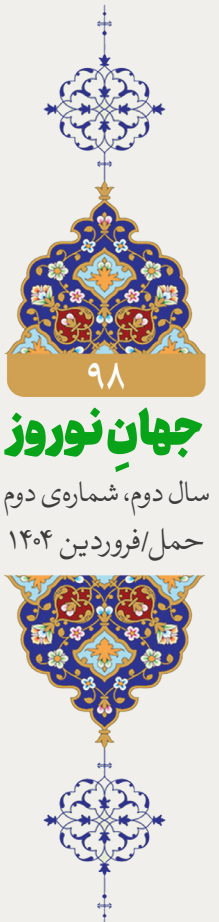
نوروز یک تولد و احیای دیگر است
نوروز یک دریچه به فردای دیگر است

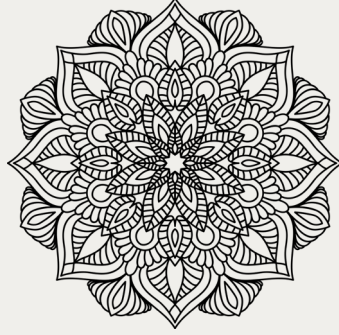
«ارتنگ» مانی است به اوراق روزگار
مانی روزگار به مأوای دیگر است

نوروز رست خیزدگر در طبیعت است
پیغمبر وصال و سفیر طراوت است

نوروز روز وصال گل‌های عاشق است
بجوحه‌ی شگفتن و جوش شقایق است

* * *





نوروز روز عزت و شأن و غرور هست
یاروزگار رغبت و فصل حضور هست

یا که همایشی ست که در اهتمام آن
آغوش باز کردن غنچه ضرور هست

یا که زمان زایش طفل طبیعت است
یا لحظه های رویش اهل قبور هست

نوروز را به جام جهان بین جم بین
کان جاشکوه کوثر و عطر «طهور» هست

* * *

نوروز روز اول فصل بهار است
فرجام ورشکسته ی سد انتظار است

نوروز میهمانی گل هاست بر زمین
نوروز پرنیانی دشت و نگار است

نوروز روز رویش گل برگ و بار است
وقت سرود سار و نوای قنار است

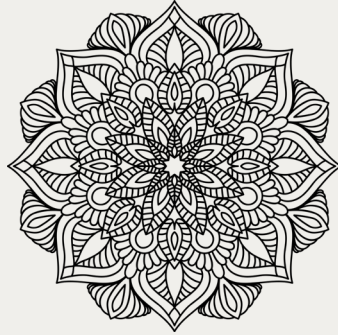
روز تجمل است، برای وقار است
آغاز لحظه های خوش بی شمار است



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





هنگام رقص مردکِ دهقان به مزرعه
مادام اشک ریزیِ ابر قهار است

* * *

نوروز جشن خرم فرهنگ آریاست
نوروز در تداول ما ننگ آریاست

یک روز از شناسه‌ی یک ملت بزرگ
گل‌واژه‌ی مُعرّفی از رنگ آریاست

نقاشیِ سترگِ زمین و زمانه‌ها
ایماژهای زنده‌ی «ارژنگ» آریاست

* * *

نوروز پیک خرم پروردگار هست
نوروز روز بعثت بید و چنار هست

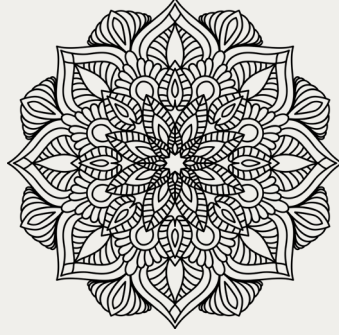
بر کاکل درخت، به هامون بکر ما
گل‌های عنبرینه‌ی نوروز بار هست

* * *

نوروز در تمامت این مرز و بوم است
رسم زمانه‌هاست، برای عموم است

لب‌ریز از حلاوت و خالی‌ست از شرنگ
آوان دفع مخمصه‌ها و سُمووم است





نوروز عید «تازگ» و تُرک و تتار است
پرونده‌ی هزار رقم اعتبار است

از «خور» گرفته تا به حوالی «سین‌کیانگ»
بر پشتِ خنکِ مستِ زمانه سوار است

* * *

ساسانیان جلالت نوروز داشتند
سامانیان به دفتر و دیوان نگاشتند

در بلخ نیز میله‌ی گل‌هاست برگزار
گل‌های سرخ شهر سخی گشته بی شمار

نوروز در جهنده‌ی مولا شده بلند
نوروز تکه‌تکه شده، بند، بند، بند

با این سخن حدیث به فرجام آورم
نوروز را برای تو انعام آورم

نوروز هدیه‌ای است به گه‌واره‌ی زمین
نوروز مژده‌ای است پذیراتر از یقین



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





اسحاق ثاقبه داراب

بهار آمده و روحم از بهار تهی ست
چمن چقدر در این چشم گریه دار تهی ست

دل نمی شود از زندگی گلایه کنم
اگرچه زندگی تلخم از قرار تهی ست

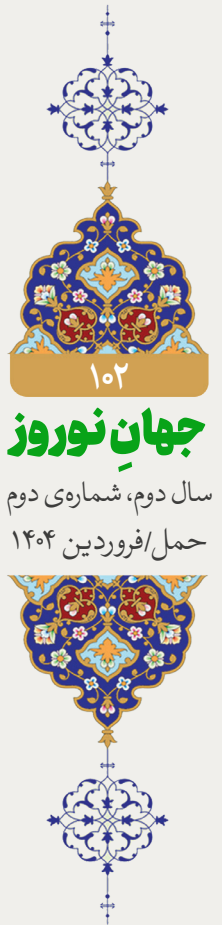
بهار آمده اما دل کوهی ست
که دیگر از گل انجیر و آبشار تهی ست

برقص ای سربس و بی حساب، امسال
ز هرچه هلهله نوروژ ناگوار، تهی ست

وطن! تو ای تن خونین و زخم منصوری
که از مدافع تو بزم کوهسار تهی ست

وطن! تن تو همانند چند میلیون زن
از آرزو تهی است و چه مرگبار تهی ست

چقدر گفتن، دشوار می شود وقتی
بگویمت که ز نوروژمان مزار تهی ست





هلال فرشیدورد

آن سوی قرن‌ها

در خواب

در پوچ زندگی

تا از میان هیچ اهورا عبور کرد

آتش، سر از مخالفت آب و خاک زد

از دور

از هزاره‌ی میلادِ آفتاب

آغاز شد پدید

بادی وزید

یک‌ناگهان شگفت و شکوفنده شد زمین

کودک بزرگ شد

دارنده‌دارِ گله و چوپان و گرگ شد

در جوی زندگی

جولان گرفت آب و گل آلوده شد گمان

پیموده شد بقا و فسیل‌ها گرفت جان

پاشد گرسنه‌گی

وسعت گرفت زنج و پناه آفرید یاد



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



تا عشق،

در دشت‌های بایدِ آدمِ جوانه زد
رویید خسته‌گی و گل آورد بندگی

تا مرگ شد فراز و سیامک شهید شد
آتش گرفت سنگ

دودی سر از حوالی دیوان بلند شد
هوشنگ سررسید و جم آمد جهان‌نما
گویا شد آسمان و فروکاست داستان
نوروز شد پدید

لغزید سر به خون و کم آورد دل جنون
برگشتم از کنون

دیروز در تحول تمرین امتحان
در آب‌های گرم

می‌تاخت آفتاب و زمان زجر می‌دمید
عریان زنی غریبه در آغوش نیمه‌روز
با کوله بار جبر

در پیشگاه سنگی سزاوار بی‌کسی
فریاد می‌کشید:

نوروز سر رسید

آیینِ آبروی جهان، جشن مهرگان
بر خاطر دمید
جاینیان!

ها ای اگر شکنجه به دوشان تن ستیز!

انکار از روایت زیبایی تابکی!

جز مرگ در توقف شادی مراد چیست؟

این من گناه کیست که این‌گونه ناتمام



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



فریاد می زند:
بابا چه می کنی!
یک زن که از میانه‌ی مردن فرار داشت
فریاد می دمید:
نوروز سر رسید
بودای دربه‌در!
برخیز ای سکوت!

در انزوای غیبتِ وحشی‌ترین نگاه
فرمانِ سرنوشتِ ترا

خوانده‌ایم ما
در متنِ بی‌هنوز از آنسوی انتقام

ته مانده رازِ فلسفه‌ی نیروانگی
برخیز تا عنایت رویدنت بخوان
در چرخشِ ارابه‌ی دوران حلول کن
نوروز سر رسید

خود راز چنگ و چانه‌ی یاماچه‌ها رهان

یک زن که از میانه‌ی مردن فرار داشت
فریاد زد حکیم!
شانتونگی فقید

پرورگرِ صیانتِ اخلاق و طردِ عشق
با صورِ آن صلابت سوراقرین بگو
در باورت تمایز انسان چه می‌کند؟

کوه بزرگ!

انصاف دار!

نوروز سر رسید
در دامن‌ت نشسته زمستان
چه می‌کند؟



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



یک زن که از میانه‌ی مردن فرار داشت
فریاد زد بلند:
مائو کناره‌گیر

که در بی تفاوتی
شب، بسترِ چراغ سیاهی نمی‌شود
جبرانِ استحاله‌ی نیکی بدی نماند
شینتو شکوه حرمت نوروز با تو باد
نابوده ساز پایه به افسانه‌ها مزین
این راهب گرفته سپاهی نمی‌شود

یک زن که مرد
آتش گرفت سنگ
گردش گرفت رنگ
در آب‌های گرم
خاکسترِ غروبِ گوروها گروه گروه
بردوش موج‌های برآشفته هرطرف
فریاد می‌زدند:

نوروز سر رسید

گنگا چه می‌کنی!

مانی مرور کرد
جنگل به رازِ روییش نقاش پی نبرد
زردشت در عزیمتِ فریادها بمیرد
«گفتار نیک»

پندار نیک

کردار نیک»

این سه برادران پدرمرده‌ی امید
پیموده هرکجا
گویی به حال ابتر آن زن



هزار بار
جان قی نموده‌اند
در جاده‌های جنبش مزدک به جای داد
خون طی نموده‌اند

آنروی قرن‌ها
آنسوی رفته‌های به این سو تنیده تار
از قلعه‌های سبزِ جلوگردِ رو به ما
گوساله‌ی غرور
به غواصیان نیل
فریاد می‌کشید:
نوروز پر کشید
موسا!

نیرنگ و رنگ و رونق اطوار طور را
از بارِ شانه‌های خدا کم نمی‌کند

آخر ببین چه بد
گاوانِ پروریده‌ی این روزگار زرد
در دره‌های خشکِ روان‌زار آدمی
خون صخره می‌چرند
موسا چه می‌کنی!

دیروز در پگاه
شب در شتاب بود و دمِ خواب‌ها دمان
یک بار ناگهان
در مسندِ غرورِ غریبانه‌ی غروب
از هیچ یک طرف
دیدند گوش



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



صوتی شبیه زنگ «کلیسا»: جرنجگرگگگگ جنجگرگگگگ
پیچید و شد زبان و صدا کرد و گفت های:
تا در صلیبِ حادثه تثلیثِ رخنه زد
در نیستی،
تعالی مریم به خاک خورد
عیسا چه می‌کنی!

چندی گذشت و ماند
از صخره‌ها جوانه‌ی تسلیم قد کشید
نورروز پر کشید
شمشیر شد فراز
احمد ظهور کرد
گنجینه‌های هیبت شاهی خراب شد
مهدی چه می‌کنی!

یک زن که مرد
برخیز!
ای پخش در سیاهی وجدان بلند شو!
نورروز پر کشید
از بودن پیاده در اکنون چه می‌کنی!
برخیز
امروز را به دامن نورروز در بیار
در دشت‌های باور جانت حذر مکار
از دوره‌های اول جمشید سر بکش
از ژرف‌نای قدرت البرز دل بگیر
سیمرخ شو
در قله‌های باور تاریخ پر بزن
پرواز کن



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



با غنچه و نسیم بیامیز و ناز کن
بر سمت آسمان خدایی به هرطرف
در بچه‌های خانه‌ی خورشید باز کن
پیش آ
ای کاوه‌ارمیا!
ای ذروه‌های عزت و همت یکی شوید
میکاهِ آفتاب!
میکاهِ آفتاب!
میکاهِ آفتاب!
از خواب

از مابعدِ عداوتِ دیروز سر بتاب
در بحر بی‌کرانه‌ی بودن شتاب کن
بیخ‌قله‌های اژدرِ دوشِ ضحاکِ ظلم
چون پور آبتین
آهنگ و آب کن

یک زن که مرد
می‌خواند این سرود:
ای زنده‌باوران!
ای بازماندگان به آینده روبرو!
گیتی،

این زخم‌خورده پیکرِ خونین آبرو
این خاکسارِ خسته‌ی خون‌خیزِ جان‌گریز
عاموسِ گور می‌طلبد
زنده‌اش کنید
در روزگارِ گرگ
چون لنبکانِ عشق سراسر به هرکجا
بی‌مرگی آفرید



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



یک زن که مرد
یکزن که در میانه‌ی آتش قرار داشت
فریاد زد:
آدم!
ای نور!
ای تجسم منشورِ آفتاب!
ای گور!
ای تجمع اضدادهای کور!
پیران
ای بدترینِ خوب!
گودرز
ای بهترینِ بد!
پرونده‌ی تکامل تکوین خویش را
بالنده‌تر بدم

یک زن که مرد
یک زن که در میانه‌ی مردن قرار داشت
فریادتر کشید:
انسان!
ای ما!
ای خود خدا و دین و دد و دام و این و آن!
ای ساده‌ی معلقِ پیچیده‌ی جهان!
ای مرزِ سر به اوجِ پر از موج، موج، موج!
ای پستِ سر به زیرِ پر از رنج، رنج، رنج!
ای کارگاهِ گرمِ پناه‌آفرینِ پناه!
ای غایتِ تصورِ آغاز و انتها!
ای بلکه‌ی بنفشِ پر از نقش، نقش، نقش!
ای لازمِ ضرورتِ آدابِ بندگی!



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



ای روزنِ تسلسلِ تدوینِ زندگی!
بالی گشا
باری به خود بیا
نوروز سر رسید
زندانیانِ راه رهایی رها شدند
پویندگانِ خاک به هنگامه‌ی بهار
با دشمنانِ جانی خود آشنا شدند
اما دریغ!
در آسمانِ باورِ آینده‌پرووران
پرواز را
عقابِ عقب‌های دوردست
از یاد برده است

رستاق: ۴۱ اردیبهشت ۹۹۳۱

جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴





قصه‌ی نوروز

داستان‌های نوروزی

خدیجه بهرامیان مظهر
نویسنده و کنشگر فرهنگی



صنف ششم، آخر خط

می‌زند، اما من؟ چطور می‌توانم باور کنم که سال آینده هم برای من هست؟ شاید برای سیما، شاید برای همه‌ی دخترهای دیگر، اما برای من؟ نه... برای من، آینده چیزی است که همیشه یک قدم جلوتر از من می‌دود و هر بار که دست دراز می‌کنم، ناپدید می‌شود.

چطور به سیما بگویم که سال بعد دیگر جایی در این چوکی‌ها نخواهم داشت؟ این جایی که حالا به آن عادت کرده‌ام، جایی که همه چیز برایم آشناست. سال بعد، جای من پشت کارگاه قالین خواهد بود، جایی که هنوز نمی‌دانم چه انتظاری از آن دارم، جایی که شاید فقط یک راه تازه برای فرار از گذشته باشد. و بعد از آن هم خانه‌ی بخت...

چطور برایش توضیح بدهم که مکتب در زندگی ما برای دخترها در صنف شش ختم می‌شود... شاید او به سرم بخندد، شاید تمسخر کند، یا شاید حتی باور نکند که من می‌ترسم، که من هم نگرانم. چه چیزی هست که به او بگویم؟ چطور می‌توانم این همه آشفتگی را به زبان بیاورم؟ نفسم تنگ می‌شود، گویی ریسمانی نامرئی دور قفسه‌ی سینه‌ام پیچیده و هر لحظه محکم‌تر می‌شود. دست‌هایم یخ زده‌اند، اما عرق سردی

از ارسی صنف سرش را بیرون کشیده، انگشتان باریکش را دور چوب پنجره حلقه کرده و چیزی می‌گوید. صدایش در میان هیاهوی حویلی مکتب گم می‌شود. بعد، سرش را به داخل صنف برمی‌گرداند، چشمان درخشانش را به من می‌دوزد و می‌پرسد:

«هموطنی؟»

سایه‌ای از تردید بر صورتش می‌نشیند.

«چی هموطنی؟»

لبخندی تمسخرآمیز می‌زند.

«دیوانه، اگر فایده‌ات می‌بود، که می‌شنیدی!»

«بخدا نشنیدم! اگر به ضررم باشد، نگوخی...»

نگاهش را از من می‌گیرد و پنجره را محکم‌تر چنگ می‌زند.

«چیزی خاصی نگفتم. فقط گفتم که اگر تا شش

ماه دیگر این تعمیر را بسازند، ما نیمه‌ی صنف

هفت را در صنفی جدید و تمیز، بدون نم و بوی

گندیده‌ی چکک، درس می‌خوانیم.»

چیزی در دلم فرو می‌ریزد. نگاهش می‌کنم. او

امید دارد. اما من؟ انگار همه چیز برایم خاکستری

است. لبانم بی‌اختیار تکان می‌خورند:

«ها، شاید...»

سیما با هیجان درباره‌ی سال آینده حرف



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴



روی پیشانی ام نشسته است. صدای سیما دور و دورتر می شود، انگار که از ته یک چاه حرف بزند. آیا این همان حس گیر افتادن است؟

جوابم خشک و بی روح است. چهره اش در هم می رود.

«فقط گفته باشم که جنازه ی ما را در آن تعمیر می خوانند، همین طور بی احساس جواب می دهی؟»

لبخندی زورکی تحویلش می دهم، اما در ذهنم، هیولایی که همیشه در گوشه ای کمین کرده بود، حالا زنده می شود و فریاد می کشد:

«حیف تو که هیچ وقت از صنف شش بالاتر نمی روی!»

قلبم فشرده می شود. گاه از درس خواندن دل سرد می شوم، انگار که داکتری برای مریضش خبر مرگ آورده باشد:

«شش ماه پیش تر زنده نمی مانی!»

به هم صنفی هایم نگاه می کنم. چطور با شوق و ذوق درباره ی سال آینده حرف می زنند، گویی دری از امید به رویشان باز شده است. اما من؟ آب می شوم. حس می کنم نامرئی ام.

گاهی پدرم را دشمن دیرینه ام می پندارم، انگار که دارد انتقام چیزی را از من می گیرد. گاه از مادرم نفرت می کنم که چرا برایم دادخواهی نمی کند؟ چرا نمی گوید که من هم حق دارم

درس بخوانم؟ چرا هیچ کس این رسم لعنتی را نشکسته است؟ چرا اینها این قانون نانوشته سنتی را نشکسته اند؟

پدرم مثل دیواری بلند است، سخت و سرد. هر بار که به او نگاه می کنم، انگار می گوید:

«اینجا راهی نیست!»

اما مادرم؟ چرا هیچ وقت از من دفاع نمی کند؟ چرا هیچ وقت نگفت که من هم حق دارم؟ چرا همیشه فقط نگاه کرد؟

سیما حرف می زند، اما صدایش در میان هجوم افکارم گم شده است. او ادامه می دهد:

«صنف وسط را کاش به ما بدهند! هم سرک معلوم می شود، هم صحن مکتب! باز من و تو در قطار اول می شینیم...»

اما ذهنم درگیر تصاویر دیگری است. ذلیخا را می بینم که سال پیش چطور خودش را به در و دیوار می زد، چطور دو پاکت پرستامول را یک جا خورده بود، اما پدر باز هم اجازه نداد که به صنف هفت برود.

مادرکلان را به یاد می آورم که می گفت: «دختر را چی به مکتب؟ همی که کمی قد کشید، باید شوهر کند و اشتک بزاید! نسل محمدی زیاد شود! دختر که مکتب بره، بی حیا می شه!»

نفس هایم به شماره می افتند. چیزی در سینه ام می سوزد و می خواهد از قلبم بیرون بزند. دست هایم ناخودآگاه قفسه ی سینه ام را می مالند.

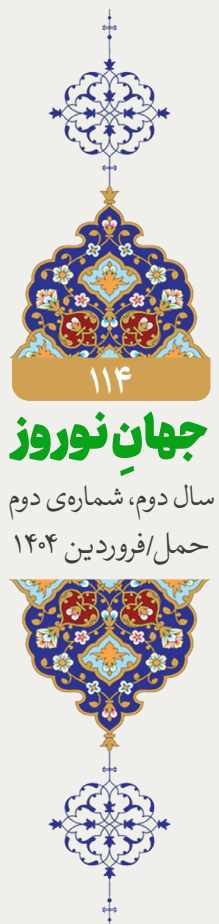
سیما با نگرانی نگاهم می کند. «خوبستی؟»

سرم را تکان می دهم. «خوبم... فقط قلبم درد می کند.»

سیما مکثی می کند و دستش را به سمت سینه ام دراز می کند. «جایی که قایم گرفتی، قلبت نیست! قلب این جاست، طرف چپ!»

با حیرت به او نگاه می کنم. «اوف... نمی دانم، اما این جاها... همه اش درد دارد.»

سیما بعد، لبخندی شیطنت آمیز می زند و می گوید:



«سر که کشید، دردش گم می شه.»

متعجب نگاهش می کنم.

«چی سر که کشید؟»

سیما به سینه هایم اشاره می کند.

«دیگه... دیگه چی؟ ساده! وقتش است که

براید!»

مات و مبهوت نگاهش می کنم. می پرسد:

«مریض شدی تو؟»

می گویم:

«نی، خدا نکند دشمن هایم مریض شوند!»

می پرسد:

«یعنی خالات آمد؟»

چشمانم گرد می شود.

«مه که خاله ندارم، سیما! تو چی چتیا

می گویی؟»

لبخندش محو می شود. آرام و شمرده می گوید:

«اووو، تو از دنیا خبر نیستی! مگر مادرت برایت

نگفته؟»

دست هایم مشت می شوند. حس می کنم چیزی

در وجودم می لرزد. با صدایی که دیگر به خودم

تعلق ندارد، می گویم:

«رک و راست بگو، سیما! چی را نگفتند؟»

نفس عمیقی می کشد و بالحنی آمیخته به

بزرگی و دل سوزی می گوید:

«دختر که به سیزده، چهارده سالگی می رسد،

مریض می شود... یعنی از وجود زنانگی اش

خون می آید. تو باید آمادگی داشته باشی.

یگان خانواده ها از قبل دخترهای خود را آگاه

می کنند، اما یگان خانواده آن را شرم می پندارند

و هیچ نمی گویند. امروز که خانه رفتی، چند

پارچه ی کتان بگیر و به چند نیکر بدوز... آماده

باش! شاید این ماه، شاید هم ماه بعد...»

سرم گیج می شود. ذهنم مثل یک پازل شکسته،

تکه تکه کنار هم قرار می گیرد. حالا می فهمم که

چرا در عروسی ذلیخا، حبیبه از من پرسید:

«یک بار پشتم را ببین، سرخ خو نشده؟»

حالا می فهمم که چرا چهارشنبه ی قبل، مادرم به

روضه ی شریف نفرت و گفت مریض است، در

حالی که سالم بود...

دست هایم سرد می شوند. حس می کنم زمین زیر

پایم سست شده است. انگار مرزی نامرئی بین

دیروز و فردایم کشیده اند. من، که هنوز در دنیای

کودکی ام غرق بودم، حالا باید وارد دنیایی شوم

که از آن چیزی نمی دانم. با خود فکر می کنم، آیا

این همان چیزی است که زن شدن نام دارد؟ آیا

از فردا، نگاه ها به من تغییر خواهد کرد؟ آیا هنوز

هم می توانم مثل همیشه باشم؟

در ذهنم چندین زن در جنگند، در کشمش اند...

سیما لبخند کم رنگی می زند و آرام می گوید:

«مریضی سخت است. آدم را تکه تکه می کند.

بخدا ما زن ها قوی هستیم. هیچ مردی نیست

که در حال خون ریزی راه برود، درس بخواند، کار

کند... اما ما؟ ما سخت جانیم.»

سیما می گوید ما زن ها قوی هستیم، اما من

احساس ضعف می کنم. من هیچ وقت انتخابی

نداشتم. همیشه دیگران برایم تصمیم گرفته اند.

قوی بودن یعنی چه؟ وقتی نمی توانی حتی

آینده ات را تصور کنی؟

می گوید:

«چقدر از زنانگی شکایت کردیم؟ گمش کن! باز

هم زن بودن زیباترین حس دنیاست.»

آهی می کشد و بالبخندی می گوید:

«راستی، به نوروز بیست روز مانده! کالا دوختی؟»

سرم را تکان دادم:

«کالا؟ ها نی، هنوز نی. شاید این جمعه بریم

بازار.»



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم

حمل / فروردین ۱۴۰۴





جہانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

سیما ابروهایش را درهم می‌کشد:

«این جمعه اگر بری، خیاط‌ها کی می‌گیرند، کی می‌دوزند؟ ناوقت شده...»

نگاهم را می‌دزدم. چطور می‌توانستم بگویم که پدرم نوروز را حرام می‌داند؟ کالا که هیچ، حتی همان هفت میوه‌ای که دوست دارم، بویش هم به خانه‌ی ما نمی‌رسد. رفتن به دشت شادیان... آرزوی دیرینه‌ام است، اما فقط در تلویزیون‌ها دیده‌ام. همیشه با خودم فکر کرده‌ام، آن دشت سبز چطور زیر پای آدم می‌نشیند؟ بادهایش چطور میان موها می‌پیچد؟ صدای خنده‌های دخترها چطور میان درخت‌ها گم می‌شود؟ اما این‌ها برای من فقط خیال است. چطور می‌توانستم بگویم که در چهارده سال عمرم، به جز روضه شریف، مکتب، و خانه‌ی کاکایم، هیچ‌جای دیگری را ندیده‌ام؟ حتی مکتب هم، روزهای آخرش را می‌گذرانند...

نگاهم را به کف دستانم دوختم، انگشتانم را درهم گره زدم. چیزی در دلم فشرده شد. چیزی شبیه حسرت، چیزی شبیه بغضی که راه گلوی آدم را می‌بندد و نمی‌گذارد حتی نفس بکشد... نوروز سال گذشته... یا شاید دو سال پیش؟ یادم نمی‌آید. فقط یادم هست که وقتی از مادرم پرسیدم:

«ما کی به دشت شادیان می‌رویم؟»

دستش را محکم روی دهانم گذاشت و آرام اما محکم گفت:

«از این چیزها حرف نزن! می‌خواهی پدرت خشم‌گین شود؟»

به نوروزی که هرگز نداشتم غرق شده‌ام.

سیما با شور و هیجان ادامه داد:

«فاطمه، من نوروز را بیش‌تر از تمام عیدها دوست دارم! نوروز یعنی بهار، یعنی سرزندگی،

یعنی سرسبزی، یعنی عشق! ببین چطور تمام طبیعت زنده می‌شود، چطور شاخه‌های خشکیده دوباره سبز می‌شوند، چطور زمین نفسی تازه می‌کشد...» چشم‌هایش برق می‌زد. گویی تمام نوروزهای گذشته در ذهنش جان گرفته بودند. دستانش را در هوا تکان می‌داد و با هر کلمه‌ای که می‌گفت، تکه‌ای از آن بهار زنده را در فضا می‌پاشید.

«مخصوصاً شب پیش از نوروز! لحظه‌ای که با مادرم کنار هم می‌نشینیم، یک طرف ظرف‌های پراز بادام و پسته و کشمش، یک طرف دیگر قاب‌های فلزی که پراز گولنگ و سنجد است. دست‌های مان از ترشدن و سردی آب یخ می‌زند، اما شور آماده کردن هفت میوه، گرمایی در وجودمان می‌اندازد که خستگی را از تنمان می‌گیرد. دانه دانه بادام‌ها را در آب داغ می‌ریزیم، کمی صبر می‌کنیم، بعد با فشار مختصری پوست نازکشان را جدا می‌کنیم. پسته‌ها هم همین‌طور، سرخ و سبز، می‌لغزند و در ظرف‌های بزرگ مسی کنار هم جمع می‌شوند. سنجدها را از میان شاخه‌های خشک جدا می‌کنیم، انگشتان مان بوی برگ و شیرین‌شان را به خود می‌گیرد. بعد، کشمش‌ها را مشت مشت در آب فرو می‌بریم، تا چوبک‌های ریزشان ته نشین شود. وقتی همه آماده شد، مادرم دیگ را پراز آب می‌کند، مواد را یکی یکی درون آن می‌ریزد و زیر لب چیزی زمزمه می‌کند. آن لحظه، یک حس خاصی دارد، چیزی شبیه دعا، شبیه امید، شبیه برکت.»

لبخند زد، با شوری که گویی در هوای نوروز نفس می‌کشید.

«فاطمه، می‌دانی؟ صبح نوروز که از خانه بیرون می‌شوم، چرخ‌فلک‌های سیار کوچه را

می بینم، بچه‌هایی که از شوق می‌خندند، گودی پرن‌هایی که در آسمان می‌رقصند... دیدن این‌ها جانم را تازه می‌کند. خصوصاً چند روز قبل از نوروز، سمنک‌پزی داریم. بوی آن، آهنگ سمنک، آن لحظه‌ها... نمی‌توانم وصفش کنم!»

چشم‌هایش را بست و بالحنی پراز ذوق، زیر لب زمزمه کرد: «سمنک در جوش ما کف چه زنیم، دیگران در خواب ما دفچه زنیم...»

با شوق دستش را روی زانوی من گذاشت. «فاطمی، جالب است، هیچ‌کس آن شب نمی‌خوابد، اما این آهنگ چنان در جان آدم می‌نشیند که خستگی را حس نمی‌کند. هیچ چیز مثل سمنک‌پزی نوروز را شروع نمی‌کند!»

بعد دست‌هایش را در هوا چرخاند، گویی می‌خواست تمام زیبایی نوروز را در یک جمله خلاصه کند:

«خلاصه، نوروز عشق است... عشق!»

می پرسد: شما چطور تجلیل می‌کنین؟

ما؟ ما هم همی قسم دیگه مثل شما...

من فقط نگاهش کردم. چطور می‌توانستم چیزی بگویم؟ دلم گرفته بود. در تمام لحظاتی که از نوروز می‌گفت، من خودم را در میان آن صحنه‌ها می‌دیدم و بعد ناگهان از آن بیرون رانده می‌شدم. کلامش مثل یک فیلم پیش‌چشمانم جان می‌گرفت - میله‌های گل‌سرخ، جایی که دختران با دامن‌های رنگین می‌چرخند، بوی تازه‌ی سبزه‌ها که بانسیم در هم می‌آمیزد، مردمی

که لباس‌های نو بر تن دارند، دشت شادیان که در مه صبح‌گاهی نفس می‌کشد، خنده‌هایی که در هوا پخش می‌شود... سمنک‌پزی، شب‌هایی که نور شعله‌های آتش روی صورت‌های خندان می‌رقصد، صدای دف، زن‌هایی که باریتمی خاص کف‌چه‌ها را در دیگ می‌چرخانند، بوی گندم جوانه‌زده که با گذر ساعت‌ها در آب حل می‌شود، چشمان براق دختران نوجوانی که برای نخستین بار در کنار بزرگ‌ترها در مراسم شرکت کرده‌اند...

اما من؟ من هیچ‌کدام از این‌ها را تجربه نکرده بودم. نوروز برای من تنها یک واژه بود، تصویری که در کتاب‌ها دیده بودم، صدایی که در کوچه‌ها شنیده بودم، اما هرگز لمسش نکرده بودم. نوروزی که خاست‌گاهش بلخ است و منی که زاده و بزرگ شده بلخ ام‌چی دیواری ضخیمی بین افتاده است...

حسرت در وجودم چنگ انداخته بود، مانند بادی که در میان شاخه‌های خشک اسیر شده باشد.

دلم می‌خواست برای یک بار هم که شده، نوروز را نه فقط در حرف‌ها و قصه‌های دیگران، بلکه در جان خودم حس کنم... نوروز، برای من فقط یک رؤیاست. رؤیایی که هر سال در آخرین روز حوت، پشت پنجره‌ی خانه‌مان می‌ایستد، به من نگاه می‌کند، اما نمی‌توانم لمسش کنم، نمی‌توانم به خانه دعوتش کنم تا این‌که او بی‌صدا از کنار ما دور می‌شود...

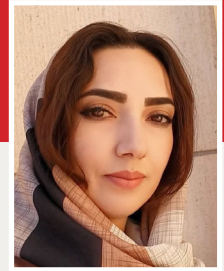


جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴





مُراد

از روی چوکی که با بخملِ سرخ‌رنگ پوش شده، بلند می‌شوم. پلاستیکی را که در گوشه چوکی گذاشته بودم برداشته، چادر سرمه‌یی رنگ گل‌دار را روی سرم منظم می‌کنم. با کفش‌هایی که گرد و غبار، آن‌ها را بلعیده، وسط چوکی‌ها راطی کرده، می‌رسم به درِ خروجی سرویس. از شاگردِ موتوروان چمدان سیاهم را که زیر گرد و خاک، سفید شده، می‌گیرم. با اندوهی که در دل دارم پا به شهر ناآشنای مزار می‌گذارم. چند لحظه فضا را از چشم می‌گذرانم. همه جا خلوت است. جز معدود مسافرانی که تازه از موتر پیاده شده‌اند، کس دیگری به چشم نمی‌خورد. دسته چمدان را گرفته و با قدم‌های شمرده به سمت دروازه خروجی ایستگاه به راه می‌افتم. نگاهی به گوشی سیاه کوچکی که در دست دارم می‌اندازم. ساعت پنج و پنجاه دقیقه صبح است. هوا کم‌کم در حال روشن شدن است. بیرون دروازه ایستگاه، تکسی‌های زردرنگ منتظر مسافرنند. صاحب یکی از آن تکسی‌های زرد، با لباس محلی خاکستری همراه با شال پیچیده دور سرش نزدیک می‌آید. با صدای

دست‌هایی از دو سوی سر آمنه را در میان گرفته و پی‌هم به دیوار می‌کوبد. بدن آمنه سست می‌شود و لخشیده از کنار دیوار به زمین می‌افتد. صدای موتوروانِ سرویس، خواب مسافران را می‌پراند:

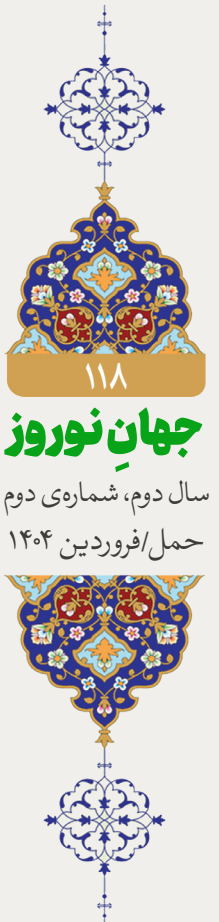
- زودتر پیاده شوید. به هده مزار شریف رسیده‌ایم.

تکانی به خود می‌دهم.

- چه خواب تلخ و ترس‌ناکی بود. کاش زودتر بیدار می‌شدم. آه دخترکم آمنه. دلم برایش خیلی تنگ شده. مراد، آرامش را در خواب و بیداری از من گرفته.

مسافران خسته و خواب‌آلود با چشم‌های نیمه‌باز از چوکی‌های شان بلند می‌شوند. بقچه‌های شان را از تاق بالای سر چوکی‌شان برمی‌دارند. چند نفر جلو من منتظرند تا موتر خلوت شود و پیاده شوند. چشم‌هایم دوباره سنگین می‌شود. موتوروان، از آئینه چند بار به من خیره می‌شود. در نهایت می‌گوید:

- مادر منتظر چه استی؟ به ایستگاه مزار استیم. پیاده شو که باید موتر را ببرم.



بلند می پرسد:

- مادر تکسی لازم داری؟ کجا می روی؟

- به زیارت شاه مردان می روم.

از لهجه ام متوجه می شود که اهل این شهر نیستم. با مهربانی می گوید:

- روضه شریف حالا بسته است. یک یا دو ساعت دیگر باز می شود. بیا سوار شو، می رسانمت. همان جا پشت دروازه منتظر باش تا باز شود.

سرم را به نشانه رضایت تکان می دهم. موتروان چمدانم را برمی دارد و به پشت تکسی می گذارد. من نیز سوار تکسی می شوم. تکسی خیابان ها را طی می کند و من سرنوشت و روزگارم را.

در روشنایی شیشه دروازه راست تکسی، چهره تکیده و موهای سپیدم ظاهر می شوند. چین و چروک ها، تمام صورتم را درگیر کرده اند. از کم نور بودن چشم هایم، عینکی به کمک من آمده است. رنج هایم دلیل غلبه پیری زودرس است.

با صدای موتروان، از خود بیرون می شوم. می پرسد:

- مادر از کجا می آیی؟

- از شهر هرات پسر.

نرمی و مهربانی در کلمه هایم است. می گوید:

- تعریف هرات را زیاد شنیده ام. شهر خیلی خوب و با فرهنگ است.

- من نیز تعریف بلخ را زیاد شنیده ام، به ویژه مزار شاه اولیا را. حالا آمده ام تا حاجتم را از این شیر خدا بگیرم.

موتروان با خوشحالی می گوید:

- بلی مادر، شیر خدا دست رد به سینه انسان های دل سوخته نمی زند. خوب کردی که آمدی. اما چرا به این سن و سال تنها آمدی؟ برایت سخت نیست؟

از اندوهی که در دلم به جریان است، اشک هایم نیز جاری می شود. بغض تلخی گلویم را می فشارد.

- کسی را ندارم پسر. از تمام زندگی یک دختر برایم مانده که او هم حالا بین مرگ و زندگی است. دخترکم به کما رفته. آمده ام تا خدا و کرامت شاه اولیا به من نظر کنند.

سکوت عمیقی مرا فرو می برد. موتروان متوجه حال من شده و می گوید:

- دنیا همین قدر نامرد است مادر. من سال گذشته خانمم را وقت زایمان در روستای مان از دست دادم.

اندوهی در چهره موتروان جای می گیرد. دلم برایش می سوزد. هنوز خیلی جوان است. خود را با صدای ملایم آهنگی که در فضای تکسی پخش می شود همراه می کنم.

بیا که بریم به مزار ملا مامد جان

سپیل گل و لاله زار واوا دلبر جان

هوا روشن شده. شهر هنوز در خلوت و سکوت به سر می برد.

موتروان سرعت را کم کرده. یک گوشه می ایستد.

با صدای آرام می گوید:

- مادر روضه همین جا است. روضه چهار دروازه دارد. نام این دروازه اش شادیان است. کنار همین دروازه منتظر بمان تا ساعتی دیگر باز خواهد شد.

پیاده می شوم. موتروان در حالی که مصروف پایین کردن چمدانم است، می پرسد:

- پسر، این جا مسافرخانه دارد؟ من جایی را بلد نیستم. کسی را این جا نمی شناسم.

با مهربانی می گوید:

- بلی مادر! اطراف روضه، مسافرخانه زیاد است. اگر خواستید یک اتاق مناسب برای تان می گیرم.



جهان نوروژ

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



انگار باری از دوشم کم شده باشد، می‌گویم:
- خیر ببینی پسر. چه انسان مهربان و خوبی
استی، خدا خیرت دهد.
دست به کیف پول قهوه‌یی رنگِ خود می‌برم که
کرایه را حساب کنم. می‌گوید:
- کرایه نمی‌گیرم مادر، مهمان ما استی. به روی
چشم ما جای داری.
چند بار اصرار می‌کنم اما قبول نمی‌کند.
شماره‌اش را برایم می‌دهد تا اگر چیزی ضرورت
داشتم، برایش زنگ بزنم. قول می‌دهد که تا وقتی
این جا هستم مرا یاری کند. نامش را می‌پرسم،
می‌گوید: محمد. تشکری کرده، به سمت دروازهٔ
فلزی کلان قدم برمی‌دارم. همان جا منتظرم که
سربازی از داخل روضه از پشت درِ فلزی صدا
می‌زند:
- مادر این جا چه می‌کنی؟
- به زیارت آمده‌ام.
- از کجا آمده‌یی؟
- از هرات. تازه رسیده‌ام، جایی برای رفتن ندارم.
سرباز چند لحظه مرا می‌نگرد، سپس دروازه را باز
کرده، می‌گوید:
- بیا داخل مادر. ولی چمدانت را اجازه داده
نمی‌توانم، مسئلهٔ امنیتی است.
- نمی‌دانم چه کار کنم. برای چند روز این جا
مسافرم. جز لباس‌هایم چیز دیگری در چمدان
نیست. جایی ندارم بگذارم. امروز اتاقی در
مسافرخانه پیدا خواهم کرد.
با دل سوزی می‌گوید:
- بیا مادر چمدانت را در پوسته می‌گذارم. هر
وقت اتاق گرفتی، می‌توانی ببری.
با خوشحالی می‌گویم:
خیر ببینی پسر. مزار شریف چه آدم‌های خوبی
را سر راه من قرار داده است.

چمدان را به سرباز می‌سپارم. می‌گوید:
- امروز تا شام من همین جا هستم. هر وقت
خواستی بیا.
پا به صحن چهارباغ شاه اولیا می‌گذارم. دلم
روشن می‌شود. ناخودآگاه بر زبانم جاری
می‌شود:
علی شیرِ خدا دردم دوا کن
مناجاتِ مرا پیشِ خدا کن
یادم از اتفاقِ زندگیِ عایشه و ملا محمد جان
می‌آید که با کشمکش‌های فراوان روبه‌رو بودند
و از شاه مردان، مرادشان را خواستند. نذر کردند
که اگر به مراد برسند به مزار شاه اولیا خواهند
آمد.
- آه! قربانت شوم ای شاه اولیا، که آن‌ها را به مراد
رساندی. امیدوارم مرا که درمانده و سوخته‌دل
استم نیز به مراد برسانی.
چهارباغ روضه بسیار کلان است. درخت‌های
رنگارنگ، گل‌های تر و تازه که بوی آن‌ها فضا را
پر کرده است. یک طرفِ آن حوض بزرگی است
که چندین مرغابی در آن شناورند.
دستِ راستِ آرامگاه کبوتران سفید بسیاری
در حال دانه خوردن، پر زدن و نشستن هستند.
آفتاب روی زمین پهن شده. دروازه‌های روضه
را باز کرده‌اند. آمدنِ آدم‌ها خلوت روضه را
می‌شکند. چه فضای دل‌نشینی دارد. آدم وقتی
جایی می‌رود، انرژی آن جا بر او پاشیده می‌شود.
این روضهٔ مبارک چه روشنی‌ای را در دلم انداخته
است. اول می‌روم وضوخانه را پیدا کنم، بعد به
جستجوی درِ داخلی آرامگاه می‌روم.
چشمم به یک مرد کهن‌سال می‌افتد که
آن طرف تر روی چوکی آبی‌رنگ، زیر سایهٔ درختِ
توت نشسته و کتابی را که در دست دارد،
می‌خواند. نزدیک می‌روم و می‌گویم:

- ببخشید برادر! دروازه ورودی آرامگاه کدام طرف است؟

مرد سرش را بلند کرده، با انگشت به سمت راست اشاره می‌کند. با اشتیاق فراوان، به سرعت قدم‌هایم می‌افزایم. چشمم به دروازه کفش‌کن می‌خورد. کفش‌هایم را از پای بیرون کرده و در قفسه‌ای می‌گذارم. نگهبان کفش‌کن شماره قفسه کفش‌هایم را به من می‌دهد. با دل‌بی‌قرار توأم با امید، چادر نماز را روی سرم منظم می‌کنم. قدم به صحن آرامگاه می‌گذارم.

- خدای من این‌جا چه قدر زیباست.

صحن آرامگاه با سنگ‌های سفید مرمر آراسته شده، فرش سرخ باریکی نیز شبیه راهرو از کفش‌کن تا در ورودی، روی سنگ‌های مرمر پهن شده است. به سرتاق ورودی آرامگاه، بر کاشی‌های سبزرنگ سمرقندی، این بیت نقش بسته است:

در آستان تو هر کس رسید مطلب یافت
روا مدار که من ناامید برگردم

اشک از چشم‌هایم جاری می‌شود. بی‌اختیار می‌گویم:

- روا مدار که من ناامید برگردم.

وارد آرامگاه می‌شوم. نقش‌ونگار کاشی‌های گنبد و دیوارهای فیروزه‌یی‌رنگ، انگشت حیرت‌بر دهان‌هربیننده‌ای می‌گذارد. به راستی که آرامش عجیبی دارد. وارد آرامگاه که می‌شوی، دهلیز دل‌انگیزی تو را به گنبد اصلی بدرقه می‌کند. آخر دهلیز، دست راست، پیش از این‌که وارد گنبد اصلی شوی، دیگ مسی کلان که شباهت عجیبی به دیگ مسجد جامع هرات دارد، به چشم می‌خورد. روی دیگ قفل‌های زیادی آویزان است. «بسم الله» گفته قدم به آرامگاه شاه

اولیا می‌گذارم. حس عجیبی مرا در بر گرفته. اشک‌هایم سیل‌آسا شده‌اند. بی‌اختیار خود را به ضریح می‌چسبانم. دست در شبکه‌های ضریح برده، با تمام وجود دعا می‌کنم. صدایم بی‌اختیار گاهی بلند و گاهی آرام می‌شود. اطراف ضریح را مردان و زنان زیادی پُر کرده است. بی‌قراری‌هایم توجه آنان را به من می‌کشاند. عده‌ای مرا از زیر چشم می‌پایند. آن قدر غرق شده‌ام که اهمیتی به آنان نمی‌دهم. چند ساعتی را در آن‌جا می‌نشینم. جزئی از قرآن را خوانده دعا می‌کنم و شاه اولیا را قسم می‌دهم که دخترم آمنه را به من برگرداند.

چشمم به ساعت روی دیوار آرامگاه می‌افتد. دوی پس از چاشت است. گشنگی بر من غلبه کرده، باید بروم چیزی برای خوردن پیدا کنم. از آرامگاه بیرون می‌شوم. در چهارباغ روضه، صدای پسری کم سن و سال مرا به خود می‌خواند. با لباس‌های سبزرنگ محلی سبیدی در دست دارد و بلند تکرار می‌کند:

- بولانی کچالو، بولانی گندنه، بولانی ماش، بولانی گرم و تازه.

نزدیک می‌روم و چند بولانی از او می‌خرم. روی چوکی صحن چهارباغ می‌نشینم. باید به محمد زنگ بزنم تا اتاقی برایم پیدا کند. با اولین صدای زنگ، محمد با گرمی و مهربانی پاسخ می‌دهد. می‌گویم اتاقی در نزدیکی روضه برایم بگیرد. محمد می‌گوید:

- چشم مادر. حالا می‌روم و برایت خبر می‌دهم. بولانی چه خوش مژه است. از وقتی آمنه مریض شد، غذای درستی از گلویم پایین نرفته. دخترکم ۲۷ روز شده که چیزی نخورده. بین مرگ و زندگی در بستر شفاخانه افتاده. خدایا خودت به فریادم برس. اشک‌ها و بغض باعث کوری اشتهایم می‌شود.



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم

حمل/فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴

بوی اسپند به مشام می‌رسد. صدای پسری که می‌گوید:

- اسپند، بلبند از طرفِ خداوند به حقّ شاهِ نقشبند...

سر را بالا می‌کنم. چشم‌هایم به پسر کم‌سن‌وسالی می‌افتد که قوطی اسپند در دستش است و به

سمت من نزدیک کرده. چه بوی خوشی دارد. از کیف پولم پنجاه روپیه کشیده، به دستش

می‌دهم. پسرک خوشحال و شادمان می‌گوید زنده باشی خاله جان، خدا مشکلت را حل کند.

ساعتِ گوشه‌ی کوچک، چهارِ عصر را نشان می‌دهد. محمد زنگ می‌زند و می‌گوید اتاقی

را برایم کرایه کرده، چند دقیقه‌ی دیگر به دنبال می‌آید. خوشحال می‌شوم و به سمتِ دروازه

شادیان به راه می‌افتم تا چمدانم را از سرباز بگیرم. بیرون دروازه می‌روم، آن طرف میله‌ها،

محمد، کنار جاده منتظرم است. سوار تکسی می‌شوم و محمد احوال مرا می‌پرسد. چند

کلمه‌ای صحبت می‌کنیم. می‌گوید:

- به مسافرخانه‌ی نظرگاه برای تان اتاقی گرفتم. نظرگاه؟ چه نام خوبی دارد.

- بلی مادر. این جا به نام تلّ نظرگاه معروف بود. در گذشته‌ها که این مسافرخانه ساخته نشده

بود، مردم روی این تپه ایستاده می‌شدند و جشن نوروز را - که در صحنِ آرامگاه برگزار می‌شد - تماشا می‌کردند.

می‌رسیم به اتاقم. تذکره‌ی مرا می‌خواهد تا به پذیرش مسافرخانه نشان دهد. می‌گوید:

- کرایه‌ی اتاق شب پنج صد روپیه است. مشکلی نیست پسر. پول به همراه دارم.

- هر کار و خدمتی بود برایم زنگ بزن مادر. از او تشکری می‌کنم. کمک زیادی در حق من

کرده، خیر ببیند. چادر را از سر بیرون می‌کنم.

گوشه‌های چادرم را خاک گرفته است. اهمّیتی نمی‌دهم. دلم بی‌قرار است.

روی تختی که روجایی سفید پهن شده است، دراز می‌کشم. خسته‌گی و اندوه بسیار، بر

شانه‌هایم سنگینی می‌کند. یادم می‌آید از نبی جانم.

- ای کاش زنده می‌بودی نبی، تا این غم سنگین مرا از پای در نمی‌آورد. آدمی نیاز به هم‌دم دارد.

کسی که درد او را بفهمد. هر قدر سن بیشتر شود، تنهایی تلخ‌تر و کشنده‌تر می‌شود. اگر می‌بودی

دلم اندکی آزمایش خاطر پیدا می‌کرد. دخترک بیست و یک ساله‌مان را مرادِ خدانترس به چنین

روزی رسانده. آه! دخترکم از شدت لت خوردن توسط شوهرِ نامرد و ناسپاس، دچار ضربه‌ی مغزی

شده و به کما رفته. من درمانده و بی‌پناهم. این همه راه آمده‌ام تا خدای بزرگ به برکتِ حضرت

علی، شاهِ مردان مرا حاجت روا گرداند.

خسته‌گی و بی‌خوابی، چشم‌هایم را سنگین می‌کند. فردا باز به روضه‌ی مبارک رفته و دعا

خواهم کرد. □

صدای موترها از جاده خواب را از چشم‌هایم دور می‌کند. بین خواب و بیداری غلتی می‌زنم.

ناگهان خوابی را که دیدم مقابل چشم‌هایم می‌آید. من آب زلالی را دیدم که نزدیک آمنه بود.

آمنه تلاش می‌کرد تا دستش را به آب برساند. سروصداها بیدارم کرد. کاش می‌دیدم آخر خواب چه می‌شد.

هوا روشن شده. بعد از وضو و نماز، به سمت روضه‌ی دل‌گشا قدم بر می‌دارم. امروز از ورودی

دیگرِ روضه که دروازه‌ی بلخ نام دارد، وارد می‌شوم. قدم‌هایم سبک و سنگین می‌شوند. می‌روم

به سمت کبوتران. کاسه‌ای دانه و ارزن از غرفه

نزدیکِ کبوترخانه می خرم و برای کبوتران سفید می ریزم، تا این پرنده های زیبا و متبرک سیر باشند. بعد می روم به سمت آرامگاه، جایی که اندوهم را بزداید. آن قدر غرق در خود می شوم که متوجه گذرِ زمان نیستم. با صدای زنگِ گوشی به خود می آیم. محمد است. می گوید اگر جایی می روم و یا چیزی ضرورت دارم برایش بگویم. - نه پسر، خیر بینی جای دیگری نمی روم. مسیرِ مسافرخانه را بلدم. خودم خواهم رفت. خدا را شکر که سر راه من آمدی تا در این شهر غریب، تنها و محتاج نمانم.

پس از چاشت است. رفت و آمدِ زایران کم و زیاد می شود. چادرم را روی صورتم کش کرده ام تا مردم متوجه بی قراری و گریه هایم نشوند. کسی مقابلم می نشیند. چادر را از روی چشم هایم پس می زنم. مردی با ریش جوگندمی، لباس و دستار سفید، می گوید:

- مادر حال تان خوب است؟ دو سه روز است که می بینم ساعت ها همین جا نشسته اید، گریه و بی قراری می کنید. چه مشکلی دارید؟ نگران نباشید. خدا بزرگ است و مشکل گشا. کسی که چنین دعا می کند، از درگاه خداوند و شاه اولیا بی نصیب نمی رود.

تحملم را از دست داده، به گریه می افتم. اشک ها دامنم را می شویند.

- آرام باش مادر. برایت دعا می کنیم.

- دختر جوانم به کما رفته، ۲۸ روز شده. داکتران می گویند فقط دعا کنید. کاری از ما ساخته نیست. آمده ام به دربار این مرد بزرگ که سال های سال عشق او را در سینه داشتم، تا دخترم سلامتی اش را به دست آورد. غم او جان سوز است. درمانده و بی پناهم.

اشک در چشم های مرد حلقه می بندد. به آرامی بلند می شود و می رود. نمی توانم آرام شوم.

یادم می آید که وقتی نبی سکتۀ مغزی کرد، آمنه چهارده ساله بود. چه سختی هایی بر من گذشت تا جای پدر را هم بر او پر کرده باشم. نبی جانم زمین های میراثی زیادی داشت. بعد از رفتن او مجبور شدم هر وقت دستم بند شد، تگه ای را بفروشم. نبی من هنوز پنجاه ساله نشده بود، جوان بود. نمی دانم چرا به سکتۀ مغزی دچار شد. من پنجاه و سه ساله شده ام، هنوز زنده ام. برای داشتن فرزند چه رنج هایی کشیدیم. مشکل از من بود. تا بعد از تداوی های زیاد و دوازده سال زندگی مشترک، خدا آمنه را به ما داد و دیگر فرزندی نداد. دلم شعله آتشی می شود.

مرد لباس سفید با پارچه ای به رنگ بنفش دوباره مقابل من می نشیند. می گوید:

مادر این پارچه تبرک است. بگیر دلت آرام می شود.

- این پارچه آرامگاه است؟

تأملی می کند و می گوید:

- مادر، کاش به جنده بالا می آمدی. آن روز کورانِ مادرزاد بینا شدند، شل هایی را دیدیم که به راه افتادند. کرامت شاه اولیا به دروغ زبان زد مردم نیست. بارها به چشم دیده اند. روز نوروز جنده سه رنگ سرخ، زرد و بنفش را بالا می کنیم. به وقت بالا بردن جنده، هر دعایی که خالصانه باشد، اجابت خواهد شد. این پارچه از جنده بالای سال قبل است. تبرک است. به هرکسی نمی دهیم.

- شما مسوول این جا استید؟

با لبخندی می گوید:

- ما خدمت گذران این مکان مقدّس هستیم. مردم ما را به نام «ایشان» می شناسند. عشق مان به شاه مردان باعث شده که تا زنده ایم به خدمت این زیارتگاه باشیم.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴



پارچه را به سر و رویم می‌کشم، روی سینه قرار می‌دهم، تا دلم آرام شود.
از آرامگاه بیرون می‌شوم. نای رفتن در من نیست.
به اتاق می‌روم. گوشه‌ی را برمی‌دارم و به برادرم رحیم زنگ می‌زنم که جویای حالِ آمنه شوم.
برادرم با ناامیدی می‌گوید:
- هنوز به کما است خبر جدیدی نشده.

دروازه‌ی اتاقم به صدا می‌آید.
- چه کسی است؟
- از بخش پذیرش مسافرخانه استم. شما چند وقت این جا می‌مانید؟ باید کرایه را پیش بدهید.
- چند روزی خواهم ماند.
دو هزار روپیه جدا می‌کنم.
- حالا همین را بگیر، بقیه را وقت رفتن حساب می‌کنم.

پُتک سنگینی به سرم آوار می‌شود.
- آه نبی عزیزم! تو چه آسوده شدی از رنج زندگی.
بی‌قراری چون خوره‌ای به جانم افتاده و شب روز ندارم.
چشم باز می‌کنم. خورشید هنوز طلوع نکرده. باز همان خواب را دیدم.

- خدایا چه اتفاقی خواهد افتاد؟
خودم را به آرامگاه می‌بینم. این مکانِ مقدّس اندکی دلم را تسلّی می‌دهد. قدم به زیر گنبد می‌گذارم. کنار دروازه، همان «ایشان» دیروزی، منتظرم است. با دیدن من چشم‌هایش روشن می‌شود. می‌گوید:

- پیدا کردن تان در انبوه این جمعیت کار سختی بود. دست به سمت من دراز می‌کند و می‌گوید:
- این قفل را بگیر به دسته‌های دیگ مسی دم در آرامگاه ببند. اگر قفل به دست کسی باز شود، گشایشی برای تان حاصل خواهد شد.

با خوشحالی قفل کوچک باز را گرفته، به دسته دیگ مسی کنار قفل‌های بسیار دیگر، می‌بندم و دعا می‌کنم که تا مرادم حاصل نشده، از این جا نمی‌روم. نیّت می‌کنم که اگر دخترم خوب شد، او را نذر شاه مردان کرده و این جا می‌آورم تا تمام عمر خدمت‌گذار این دربار باشد. خودم نیز برای زندگی به این شهر خواهم آمد.

صدای اذانِ روضه مرا بیدار می‌کند. امروز هفت روز شده که این جا هستم. در آرامگاه نشسته‌ام آنچه در توان دارم دعا می‌کنم. بی‌قراری بر من غلبه کرده.
- خدایا دخترم را که همه‌امیدم به زندگی است از من بگیر.

صدای زنگ گوشه‌ی مرا از جا می‌پراند.
- چه کسی است این وقت شب؟ چه خواب خوبی دیدم. آمنه دستش به آب رسیده بود. ادامه‌ی خواب شب‌های گذشته من کامل شد. خدایا خیر باشد.

گوشه‌ی هم‌چنان زنگ می‌خورد. برمی‌دارم. رحیم برادرم است با جیغ می‌گوید:
- خواهر خواهر!

یک لحظه دلم از جایش کنده می‌شود. خدایا خیر. آمنه را... نه خدا نکند.
- رحیم حرف بزن چه شده؟
صدای رحیم گریه و خنده را هم‌زمان به هم گره می‌زند.

- رقیه خواهر! آمنه به هوش آمده. داکتران دچار حیرت شده‌اند. می‌گویند: جز معجزه چیز دیگری نمی‌تواند باشد. رقیه خواهر، آمنه زیر لب تو را صدا می‌کند.
گوشه‌ی از دستم بر زمین می‌افتد. نمی‌دانم چه

کار کنم. روی فرش اتاق دراز می‌کشم.
- خدایا چه کردی با من! کرامت شاه اولیا را شنیده بودم، ولی تجربه نه. حالا دیدم. با چشم سر دیدم.
- ساعت سه شب است. تا صبح چگونه منتظر بمانم.
شش صبح به محمد زنگ می‌زنم. جواب می‌دهد. می‌گویم:
- عاجل اتاق بیا.
محمد از لحن صدایم، متوجه می‌شود که اتفاقی افتاده. می‌پرسد:
- مادر، حالت خوبه؟
- فقط بیا کار مهمی دارم.
محمد می‌رسد. کیف پول را برمی‌دارم و یازده هزار روپیه به دستش می‌دهم.
- پسرم، عاجل تکت طیاره بگیر. دخترم به هوش آمده باید زود هرات بروم.

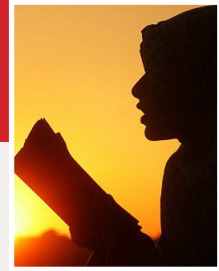
چشم‌های محمد از حدقه بیرون زده، با دهان باز مرا می‌نگرد.
- واقعا؟ ضربه مغزی که احتمال خیلی کم دارد به هوش بیاید.
با صدای پر از هیجان می‌گویم:
- مگر باور نداری که شاه اولیا مراد مرا داده؟ من نیز از دخترم قطع امید کرده بودم، اما خدا و کرامت این مرد بزرگ او را به من بخشیدند.
به روضه می‌روم و خدا حافظی موقت می‌کنم. محمد مرا به میدان هوایی می‌رساند. می‌پرسد:
- دخترت خوب شد. حالا چه کار خواهی کرد.
- طلاق دخترم را از آن خدانترس می‌گیرم.
- اولاد ندارد؟
- نه خدا را شکر که ندارد. قبلاً باردار بود، بالت خوردن بچه‌اش سقط شد. برمی‌گردم محمد جان. همین جا با دخترم زندگی خواهم کرد.
از کلکین طیاره ابرها را می‌نگرم که در حرکت اند.



جهان‌نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴





تا نوروز دیگر عمر تو در شادی و خرمی، گذرد

گویا گلوله‌ای است که شقیقه‌ام را هدف گرفته و پی‌هم شلیک می‌شوند. دیوارهای اتاق با گذشت هر ثانیه به هم نزدیک می‌گردند و مرا در خود می‌فشارند. هوا شدیداً تاریک شده بود، روشنی شمع روشن‌تر از چند ساعت قبل ولی از آمدن، خبری نبود.

در و پنجره را نگاه می‌نمایم و حواسم را به بیرون داشتم تا قبل از آمدن، صدایت را بشنوم. این‌که مبادا ناگهانی پیش رویم بیایی و از خرسندی ضعف و بی‌حال بیفتم. سرم را از پنجره بیرون کردم. در همه جا سکوت و سیاهی پخش شده بود. همین‌که دوباره به جای خواب برگشتم بادی پنجره‌ی روبه‌رویم را باز کرد. پروانه‌ای وارد اتاق شد و به دور شمع به چرخش افتاد. بعد چرخش‌های پیوسته سمت آمد.

هنگامی که دست را از لای بستر خواب بیرون کشیدم، پری‌زنان روی دستم نشست. برای چندمین بار بال‌هایش را باز و بسته کرد. با گذشت چند ثانیه دوباره بلند شد و به دور شمع به چرخش افتید. از جایم بلند شدم تا بگیرمش، سمت پنجره رفت و خودش را از اتاق بیرون زد.

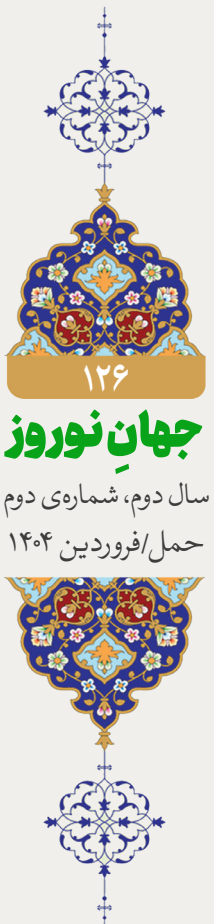
وقتی حرف از نیامدنت می‌شود، موهای تنم سیخ می‌شوند و تاریکی وحشت‌ناکی به چشمانم پرده می‌کشد؛ انگار خبر نیامدنت حال و احوال مرا به هم می‌ریزد.

وقتی نامی از تو سر زبان‌ها می‌شود، ناخودآگاه آرامشی را در رگ‌رگ وجودم حس می‌کنم و لب‌خندی لبان ترک برداشته‌ام را به تپیدن می‌آورد.

خبر آمدنت را بگذار کنار...
میدانی!

شب‌ها وقتی روی بستر خوابم می‌افتم، چشم‌هایم را نمی‌بندم؛ مبادا بیایی و من خواب باشم، اصلاً پلک نمی‌زنم. باری گفته بودی: «از روشنی‌ها، روشنی شمع را بیشتر می‌پسندم؛ انگار شمع کنار این‌که آدمی را یاد خاطرات گذشته می‌اندازد، حرف نیز می‌زند و دل‌تنگی‌هایش را می‌سوزاند و اشک‌هایش را فرشِ قدم‌هایش می‌کند تا نابود شدنش.»

همین‌که داخل اتاقم می‌شوم، چراغ را خاموش کرده، جایش «شمع» روشن می‌کنم و می‌مانم چشم انتظار آمدنت. آن لحظه تک‌تک ثانیه‌ها



بله! از جنس فرشته بودن، همین است. می آید و آرامش هدیه می کند؛ سپس می رود. خواب از چشم هایم پریده و درب و پنجره را نشانه گرفته است. تو گویی روزها شب می شوند و شبها روز و خبری از آمدن نیست؛ مگر می شود بیایی و به این انتظار پایان دهی؟
خوب چه زمانی!

روزیکه من نباشم؟
مگر می شود فراموش کرد. روزهایی که نبودت را شعر فریاد می زدم و دلهرگی هایم را لای اوراق کتاب «لطفاً یکی مرا از مرگ نجات بدهد» رها می کردم. حالا هیچ چیزی سرجایش نیست. نه شعری می شود سرود و نه زمان را می شود نوشت. تا یادی از روزهای نبودت تازه شود. آدمها هر قدر دل بسته ی هم دیگر باشند، روزی تمامش می کنند. آدمها همین اند، روزی در اخیر هر قسمت از زندگی شان «نقطه» می گذارند و سپس از نو شروع می کنند. انگار متفاوت تر از دور قبل، شیرین و ختم ناشدنی...

آدمها پخته می شوند. با پشت سر گذاشتن تجربیات زندگی شان، فرقی نمی کند. تجربیات تلخ باشند یا شیرین، مهم شناخت از زندگی و آدمهاست که با تجربیات به دست می آید. هیچ آدمی زادی علایق به نقطه گذاشتن در اخیر قسمت زندگی شان را ندارند؛ مگر این که آدمی زاد دیگری باعث شود، چنین اتفاقی بیفتد. آدمها همواره در تلاش ساختن خود هستند. ناگزیرند برای ساختن خودشان، آن چه باعث درگیر ساختن ذهن شان می شود، را از خود برانند، آن چنان که اصلاً چیزی وجود نداشته، تعجب نکنید. ناممکن نیست. آدمها هر ناممکن را ممکن می سازند.

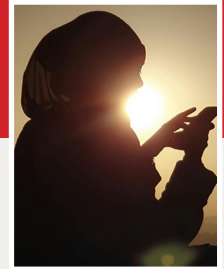
آن روزهایی که برای نبودت خودم را نفرین می کردم، را درست به یاد دارم، آن گاه همانند روح در تن من بودی. چیزی با ارزش تر از تو برای من نبود. انگار خواب هایم از تو بودند. نفس هایم از تو بودند. تپش های قلبم از تو بودند. آن چه از تو مال من نبود، خودت بودی.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره ی دوم
حمل / فروردین ۱۴۰۴





نوروز همیشه نوروز است...

صبح روز اول نوروز وقتی که آفتاب تازه از پشت کوه‌ها طلوع می‌کرد، گزیده از خواب بیدار شد. از پنجره اتاقش، نور طلایی خورشید را دید که بر روی برگ‌های درختان می‌رقصند. با شادی از تخت پائین آمد و سریعاً لباس‌های نور را پوشید. مادرش همیشه می‌گفت که نوروز یعنی شروع تازه‌ای برای زندگی بنابراین، گزیده می‌خواست این روز را به بهترین نحوه ممکن شروع کند. به همراه خانواده‌اش به حیاط رفت و در کنار پدرش به کاشتن سبزه‌ها ادامه داد. پدرش همیشه می‌گفت که سبزه‌ها نماد زندگی و رشد هستند و باید برای سال جدید از آن‌ها خوب مراقبت به عمل آید. گزیده به سبزه‌ها نگاه کرد و با خود گفت: «مثل سبزه‌ها باید در زندگی همیشه رشد کنم و هیچ وقت از شکست‌ها ناامید نشوم.»

بعد از آن، نازنین به خانه همسایه‌ها رفت و با آنان دیدار کرد. همه از لحظه لحظه‌ای که نوروز می‌آید خوش حال بودند. در خانه هرکسی شیرینی‌ها و آجیل‌های خوش مزه‌ای برای پذیرایی داشت. گزیده در میان دوستان و خانواده خود گاهی می‌رقصید و گاهی می‌خندید. این لحظات

در یک روستای زیبا و سبز که کوه‌های بلند و درختان سرسبز آن را احاطه کرده بودند، دختری به نام «گزیده» زندگی می‌نمود. گزیده دختری مهربان و پُرانرژی بود که همیشه با لبخند و امید به زندگی نگاه می‌کرد. هر سال در ایام نوروز، این روستا به یک بهشت واقعی تبدیل می‌شد. درختان، شکوفه می‌زدند، هوای تازه و پاکی در اطراف، پراکنده بود و همه چیز به نظر می‌رسید که به زندگی بازگشته است. برای گزیده، نوروز نه تنها شروع سال جدید بود؛ بلکه شروع فصل تازه‌ای از زندگی بود.

روزهای نوروز همیشه برای گزیده پُر از هیجان و شوق بود. او شب آخر سال به انتظار لحظه‌ای می‌نشست که سال نو فرا می‌رسید و در کنار خانواده‌اش سفره هفت سین را آماده می‌کرد. هریک از اجزای سفره برایش معنای خاصی داشت: سیب به نشانه‌ی سلامتی، سمنو به نشانه امید، سبزه به نشانه زندگی و خرما به نشانه شیرینی‌های زندگی. گزیده همیشه در کنار مادرش سفره را با دقت و مهارت می‌چید و وقتی همه چیز آماده می‌شد، قلبش از خوشحالی پُر می‌شد.



برایش معنای خاصی داشت. برای او نوروز یعنی کنارهم بودن و جشن گرفتن زندگی.

از طرف دیگر، گزیده در طول روز، به دیدار بزرگ‌ترها به خانهای مادر بزرگش رفت. مادرکلان همیشه برایش قصه‌های شیرین و حکمت‌آمیز تعریف می‌کرد. گزیده عاشق این بود که در نوروز به خانه بی بی جاننش برود؛ زیرا او همیشه از قصه‌های قدیمی و شیرین نوروزی حرف به زبان می‌آورد. این قصه‌ها به گزیده امید و انرژی می‌دادند و احساس می‌کرد که بخشی از یک تاریخ بزرگی است که به نسل‌های بعد منتقل می‌شود.

یک روز از روزهای نوروز، گزیده و خانواده‌اش تصمیم گرفتند که به طبیعت بروند. آن‌ها به کنار رودخانه‌ای که از دل کوه‌ها می‌آمد، رفتند. گزیده در کنار رودخانه نشسته بود و به صدای آرامش‌بخش آب گوش می‌داد. گاهی که به آسمان نگاه می‌کرد، از احساس خوشبختی و آرامش پُر می‌شد. او همیشه در نوروز احساس می‌کرد که دنیا بهتر از همیشه است و همه چیز به خوبی پیش می‌رود.

نوروز برای گزیده به معنای شروع جدید بود اما در دلش چیز دیگری نیز داشت: وعده‌هایی که به خود داده بود؛ وعده‌هایی برای رشد و تلاش بیشتر، وعده‌ای برای بهتر بودن و کمک به دیگران. او در این روزها احساس می‌کرد که باید همیشه امید داشته باشد و به سوی آرزوهایش گام بردارد.

در آخرین روزهای نوروز گزیده تصمیم گرفت که برای سال جدید اهداف جدیدی برای خود تعیین کند. او می‌خواست به افراد زیاد کمک کند، بیش‌تر از قبل درس بخواند و همیشه با امید و شجاعت به زندگی، نگاه کند. این روزها برای گزیده به یادگار ماندند و او همیشه از نوروز به عنوان شروعی تازه یاد می‌کرد؛ حالتی - که می‌توانست با دل شاد و ذهن روشن به سوی آینده بنگرد.

برای گزیده، نوروز تنها یک جشن نه بلکه یک فرصت دوباره بود برای زندگی کردن، برای رشد و برای شکرگزاری از لحظات کوچک و بزرگ زندگی بود.



جهانِ نوروز

سال دوم، شماره‌ی دوم
حمل/فروردین ۱۴۰۴



GLOBAL NOWRUZ

Issue No. 2, Year 2 March 2025



خانه مولانا
KHANA - E - MAWLANA



جریان اهدای جوایز نخستین جایزه ادبی جهان نوروز که از سوی خانه مولانا، انجمن مطالعات صلح ایران، خردسرای فردوسی و انجمن پایندگان برگزار شده بود.
سرطان / تیر ۱۴۰۳ خورشیدی - شهر مشهد ایران